

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ٦٣٩٢

رده‌بندی دیویی: ۵۲. ب۹۳۳ب ۳ / گ ش ۱۲۷۶

سرشناسه: گنابادی، مظفر بن محمد قاسم، قرن ۱۱ق.، شارح

عنوان قراردادی: بیست باب در معرفت تقویم. شرح

عنوان: شرح بیست باب ملا مظفر در معرفت تقویم به ضمیمه مدخل و منظوم

کاتب: علیرضا ابن عباسعلی تاریخ کتابت:

محل نشر: [تهران] ناشر: [بی نا] تاریخ نشر: ۱۲۷۶ق.

صفحه شمار: اج. (بدون شماره گذاری): مصور، جدول ☐ گراور یا افست ☐

زبان: فارسی ابعاد: ۲۱٫۵×۱۷ نوع خط: نسخ

روش تهیه: وقفی ☐ اهدایی ☑ خریداری ☐ ارسالی ☐

توضیحات: سید جلال الدین تهرانی تاریخ ثبت: تیر ۱۳۶۱

یادداشتها: شرح ضمایم: مدخل و منظوم خواجه نصیر الدین در معرفت تقویم / به احتمال از خواجه نصیر الدین طوسی و به احتمال دیگر از عبدالجبار خجندی (در هامش)

موضوع(ها): ۱. بیرجندی، عبدالعلی بن محمد، - ۹۳۴ق. بیست باب در معرفت تقویم - نقد و تفسیر. ۲. نجوم - قرن ۱۱ق. ۳. گاهنامه‌ها. ٤. شعر فارسی - قرن ۷ق.

شناسه(های) افزوده: الف. بیرجندی، عبدالعلی بن محمد، - ۹۳٤ق. بیست باب در معرفت تقویم. شرح. ب. نصیر الدین طوسی، محمد بن محمد، ۵۹۷-٦۷۲ق. مدخل و منظوم خواجه نصیر الدین طوسی در معرفت تقویم. ج. علیرضا بن عباسعلی، کاتب. د. تهرانی، جلال الدین، اهدا کننده. هـ. عنوان.

فهرستنگار: [امضا] تاریخ فهرستنگاری: بهمن ۸۹

۴۸۲۷



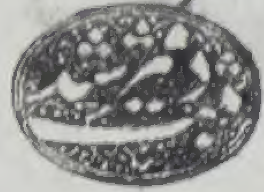
شرح بیست باب

مؤلف عبد العلی بیرجندی شرح از مظفر منجم جنابدی

هیئت نجوم ریاضی

یا ذا الکرم و الاکرام

قد وقف هذا الکتاب ...
فی علم النجوم ...
... ۱۳۳۳
...



قافیه در احد ... اوراق
چهار ... نقطه ...

نموده فلک اطلس ... هنر را
برتبه از همه برتر ... ستاره شمارم

... الاشیاء ... حکم الاله

۸۹ برگ



شرح بیست باب ملا مظفر علیه الرحمة والغفران که در معرفت تقویم است

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بی حد و ثنای بی عد پادشاهی را سزاست که کلک صنعتش اوراق افلاک را بمقتضای انا زینا السماء بزینة الکواکب بارقام ثوابت و دراری سیاره مرقوم و مصور ساخت و شکر و سپاس بیحد و قیاس حکیمی را رواست که دست قدرتش صفحه عالم خاک را بموجب والارض فرشناها فنعم الماهدون بجداول انهار و علایم اشجار محلی و مزین کردانید مبدعی که بسبب ظهور صنایع بدایع و وضوح دقایق حقایق از مواد عناصر مختلف نوع انسان را در احسن تقویم ترکیب نمود و بدرجه علیای و لقد کرمنا بنی آدم رسانید و بجهت حصول مقاصد امم و مصالح بنی آدم بحکم کریمه والشمس تجری لمستقر لها ذلک تقدیر العزیز العلیم کوی زرین آفتاب را در درجات سماء رویت رخصت صعود و هبوط فرمود و بجهت مواسم عبادات و مراسم طاعات لقوله والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم مسرع سپهر اولین را در قطع منازل و طی مراحل از دیاد و انتقاص نور تقدیر نمود الا له الخلق والامر تبارک الله رب العالمین **بیت** فلک رقعهٔ کالک تقدیر اوست زمین بقعهٔ ملک تسخیر اوست لب بستی و برکشاد است لب سفیدی روز سیاهی شب تحیرت فی وصف الائه و قصرت عن شکر نعمائه وصلات صلوات نامیات و تحف تحیات زاکیات بعدد ادوار فلک دوار و بعدد کواکب ثوابت و سیار هدیه روح منور و قالب معطر سلطان سریر رسالت صاحبقران جهان جلالت قطب معدل مسیر دایرهٔ شریعت و فتوت نقطهٔ محاذات خط استوای عالم حقیقت و طریقت ماه فلک مستقیم کرم جوهر سپهر ظهور نور وجود آفتاب روشن تاب والضحی نجم

مدخل منظوم خواجه نصیر الدین علیه الرحمه در معرفت تقویم

صانع بی مدل حکیم و علیم ... ملک لم یزل قدیم و کریم ... تا بنام خدا ابتدا نکند ... مرد دانا سخن ادا نکند

انجمن افروز والنجم اذا هوی مسافر سفر سبحان الذی اسری محرم حرم فکان قاب قوسین او ادنی نظم الخواجه که شد فلک غلامش از اوج عرش گشت نامش ان محرم سر فی والجلالی خورشید سپهر لایزالی مهری که بنود سایه او را عرش است کمینه پایه او را . بر فرق لعمر فلک قدم زد بر ذره لامکان علم زد والشمس حکایتی ز رویش واللیل روایتی ز مویش مقصود زمین و آسمان اوست پیغمبر آخر الزمان اوست دین گستر دولت مخلد ختم همه انبیا محمد صلی الله علیه و آله الاتقیاء لاسیما کاشف مضمون لو کشف الغطاء صاحب لوای انا مدینة العلم و علی بابها والمنصوص بنص انما والمخصوص بحدیث انت منی بمنزلة هرون من موسی اعنی علی المرتضی و اولاده الاخیار و عترته الابرار الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا **اما بعد** بر ارباب فهم و فطرت و اصحاب ذکاوت و فطنت محجوب و مستور نماند که علم هیئت که هر اینه مشتملست بر معرفت اوضاع اجرام علوی و محتویست بر حقیقت احوال اجسام سفلی از جملهٔ اشرف علوم حقیقیه و اکمل صنایع حکمیه است و عالم این علم شریف و ناظر این فن لطیف در زمرهٔ الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات والارض داخل و لاحق لهذا اکثر علمای نامدار و اغلب فضلای عالیمقدار این صنعت رفیع المنزلت را بمرقات تعلق سموات علا و منهاج مدارک ما اودع الله فیهما تعریف و توصیف فرموده و در این فن تالیفات و تصنیفات پرداخته بنا بر متابعت جماعت بزرگوار بندهٔ خاکسار و ذرهٔ بیمقدار المحتاج الی رحمة الله الابدی مظفر منجم جنابدی با قلت بضاعت و عدم استطاعت از کتب و رسایل اکابر و افاضل این فن محظوظ و بهره مند میبود تا در خلال احوال بمطالعهٔ رسالهٔ بیست باب نام در معرفت تقویم تام که مرقوم بقلم افضل المتاخرین و اکمل المتبحرین قدوهٔ افاضل العلما صفوهٔ اماثل الاذکیاء مولانا نظام الدین عبد العلی البرجندی کردیده بود مشرف گشت و چون از غایت اختصار و نهایت اقتصار غرر فواید و درر فراید آن در کسوت رمز و ایماء در نظر ارباب معنی جلوه ظهور مینمود بخاطر فاتر خطور میکرد که بجهت تفصیل مجملات و تبیین معضلات ابواب آن شرحی بزبان فارسی بنظم و ترتیب نماید که منتهی و مبتدی از فواید مضامین آن مستفید و مستفیض کردند تا آنکه در این اوان با وجود تراکم علایق و تلاطم عوایق و تسلط هموم و استیلای غموم تایید الهی بسعی این عزیمت مقترن شد و مقاصد این کتاب که در جیب مستور و طریق مرموز بود سر انجام یافت و در اکثر الفاظ مصطلحه آنچه محتاج بشرح بود پیش از شروع در

آنکه هفت و ده و دو و چهار . کرد پیدا که کس نبودش یار . کرد پیدا دلیل هستی خود

اندرین هر یکی فزون ز حد . دامان عقل تا ابد استیم . نیز توفیق تا تو استیم

مقصود مرتکب تعریفات شد و از مباحث هیئت و سایر فنون نیز آنچه در هر مقام منوط و مربوط بود ایراد آن لازم داشت و آنچه موقوف ببراهین هندسه و اکرات بود حواله بکتب اصول کرده از تطویل و اطناب اجتناب نمود و موشح بالقاب همایون و دعاء دولت روز افزون جناب بارگاه عرش اشتباه مهر سپهر خلافت و شهریاری ماه برج سلطنت و کامکاری خسرو ممالک عرب و عجم نایب حجة الله فی العالم حامی بلاد اهل الاسلام و الایمان ماحی آثار الظلم و الطغیان واضع میزان العدل و الانصاف قامع بنیان المیل و الاعتساف مالک ملوک المشارق و المغارب هادم اساس الخوارج و النواصب ناصر الشریعة القویمة المصطفویة سالک الطریقة المرضیة المرتضویة **بیت** شاهی که آسمان و خورشید منظر است در بیشه جلالت و صولت غضنفر است از هیبتش که نایب صوت قیامت است و ز لشکرش که ثانی سد سکندر است هم اضطراب غلغله در هفت طارم است هم انقلاب زلزله در هفت کشور است عباس پادشاه که در فضل و در کرم هم مصطفی حمایت و هم مرتضی فر است خلد الله تعالی ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و احسانه ما دامت الافلاک التسعة دوارة و النجوم السبعة سیارة اللهم ارفع اعلام دولته کالشمس فی وسط النهار و امدد ظلال معدلته علی مفارق الصغار و الکبار بالنبی و آله الاخیار ملتمس و مأمول از اهالی و موالی خصوصاً جمعی که بزیور علم و حلیه فضل آراسته و پیراسته ملازم رکاب همایون اند آنکه اگر بر سهوی و خطائی که از لوازم ذات انسانیست مطلع گردند بذیل عفو ملبوس و مستور دارند تا در زمره و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس داخل گردند فمن عفی و اصلح فاجره علی الله **مقدمه** در بیان بعضی از الفاظ مصطلحه که پیش از شروع در این شرح محتاج الیه است قابل اشاره حسیه از اعراض مقدار یا اگر در هیچ جهت از جهات و هیچ نوع از انواع منقسم نشود آن را نقطه خوانند و اگر منقسم شود و لیکن در یکجهت یعنی در طول فقط آن را خط خوانند نهایت خط اگر متناهی الوضع بود بنقطه باشد و اگر در جهتین قبول قسمت کند یعنی در طول و عرض فقط آن را سطح و بسیط خوانند و نهایت سطح متناهی الوضع هم بخط تواند بود و هم بنقطه و اگر در سه جهت که طول و عرض و عمق باشد ممکن الانقسام باشد آن را جسم تعلیمی خوانند و نهایت آن هر یک از نقطه و خط و سطح تواند و خط دو قسم بود مستقیم و منحنی مستقیم آن بود که طرفها و سایر ما علیه آن شود هر گاه واقع شود در امتداد شعاع بصر یا آنکه اقصر خطی باشد میان دو نقطه معینه در کتب مبسوطه

آنکه از بهر نشر دین هدی . آسمان کرد و شهران پیدا . کیست آن آسمان محمد را

اختران اش صحابه اش بادا او . باد بر جان هر یکی از ما . هر زمان بیکران درود و ثنا

دیگر تعریفات مثبت است و منحنی آن بود که معرف بهیچیک از تعریفات نشود و چون خط را مطلق کنند و نگویند که مستقیم یا منحنی مراد خط مستقیم باشد و سطح نیز مستوی بود و غیر مستوی مستوی آن بود که اخراج خطوط مستقیمه در جهت طول و عرض آن سطح ممکن و میسر باشد یا آنکه خط مستقیم واصل میانه هر دو نقطه مفروضه بر آن سطح از آن سطح بهیچوجه بیرون نیفتد و چون سطح مستوی محاط باشد مر خط منحنی را بشرط آنکه نقطه در آن سطح تعیین نمایند که جمیع خطوط واصله میان آن نقطه و آن خط محیط متساوی بود آن سطح را حقیقة و آن خط را مجازاً دایره خوانند و قومی عکس این گفته اند بعضی از محققین محاکمه کرده اند و تصدیق هر دو قول نموده اند و آن نقطه معینه را مرکز گویند و هر یک از آن خطوط واصله را نصف قطر دایره و هر خط مستقیم که دایره را منقسم بدو قسم کند آن را وتر خوانند و پاره که از محیط جدا کند قوس و اگر آن خط بمرکز گذارد آن را قطر نیز خوانند و تصور این مذکورات از این شکل توان نمود و بجهة ضبط حرکات و مقادیر ابعاد محیط هر دایره را بسیصد و شصت جزو متساوی تقسیم کنند و قطر را بصد و بیست و هر یکجزو را درجه گویند انفصالی که از احاطه دو خط بسطح پیدا شود آن را زاویه مسطحه خوانند پس اگر آن دو خط بر وجهی باشند که بعد از اخراج هر یک چهار زاویه متساویه حادث گردد آن زاویه را قائمه خوانند و هر یک از آن دو خط را عمود بر آن دیگر بدین صورت و الا بزرگتر را منفرجه و خورد تر را حاده بر این صورت و مقدار زاویه مستقیمة الضلعین قوسی بود از دایره که مرکز آن راس زاویه باشد و هر سطح که محاط بیکخط یا زیاده باشد آن را سطح مشکل خوانند پس اگر محاط یک خط یا زیاده باشد آن را سطح مشکل خوانند پس اگر محاط سه خط باشد آن را مثلث خوانند بر این صورت و این باعتبار تساوی و اختلاف اضلاع سه قسم بود متساوی الاضلاع متساوی الساقین و مختلف الاضلاع و اگر محاط چهار خط باشد آن را ذو اربعة اضلاع خوانند و این منقسم بپنج قسم بود اول آنکه اضلاع او متساوی و زوایای او قائمه باشد و آن را مربع خوانند بر این صورت دوم آنکه با قیام زوایا اضلاع متساوی نباشد و آن را مستطیل خوانند بر این شکل سیم آنکه با تساوی اضلاع زوایا قائمه نباشد و آن را معین خوانند بر این شکل چهارم آنکه نه اضلاع متساوی بود و نه زوایا قائمه لیکن هر دو ضلع متقابل او برابر باشد و آن را شبیه معین خوانند بر این شکل پنجم آنکه بر خلاف اقسام چهارگانه باشد و آن را منحرف خوانند بر این شکل و هر جسم که محاط بیک سطح یا زیاده بود

چون ندیدم که در بسیط زمین هیچ دانش نه بعد دانش دین
مینست از دانش نجومی به کاندرو گنج حکمت است فزه
کردم آغاز مدخلی منظوم که بعقد رلست بر تواز فرقد
یاد کردم درو بسی ز علوم

از اجسام مشکل خوانند پس اگر یک سطح بر او محیط باشد چنانچه در اندرون آن نقطه فرض توان
کرد که خطوط مستقیمه واصله میان نقطه و آن سطح متساوی المقدار بود آن جسم را کره و آن سطح را
محیط کره و مستدیر نیز خوانند و آن نقطه را مرکز و هر یک از آن خطوط را نصف قطر کره و دایره
که از قطع سطح مستوی مر کره را حادث شود اگر قطع بر مرکز واقع شود آن را عظیمه خوانند و الا
صغیره و هر جسم که محاط سطحی بود که یک نهایت او نقطه بود و یک نهایت دیگر محیط دایره بر وجهی که
جمیع خطوط مستقیمه واصل بینهما از آن سطح بیرون نیفتد آن را مخروط مستدیر خوانند و آن دایره را
قاعدهٔ مخروط و خط واصل میان مرکز این دایره و راس مخروط و هر خطی که بر سطحی قایم شود بحیثیتی
که اگر خطوط مستقیمه از موضع قیام در آن سطح اخراج کنند هر یک با آن خط قایم بزاویه قایمه محیط
شود آن خط عمود باشد بر آن سطح و الا فلا و چون دو خط بر وجهی باشند که بعد جمیع نقاط مفروضه بر
احد الخطین از آن خط دیگر برابر بود آن دو خط را متوازیان گویند و مراد ببعد نقطه از خط امتداد
بینهما که اقصر از آن ممکن نباشد و بعضی دو خط متوازی را چنین تعریف کرده اند که ایشان اگر از هر دو
از جهتین الی غیر النهایه اخراج کنند ملاقی نشوند و شک نیست که این تعریف مخصوص است بخطوط
مستقیمه و تعریف اول شامل خطوط منحنیه نیز هست و دو سطح را نیز که بدین صفت باشند هم
متوازیان گویند و چون کره بر نفس خود متحرک باشد هر نقطه که بر محیط آن کره فرض کنند بعد از
اتمام دوره دایره رسم کند سوای دو نقطه متقابل که از او و قطب کره و دو قطب حرکت نیز گویند
و آن دوایر را مدارات آن نقاط خوانند و از آنجمله یکی را که بعد او از قطبین علی القطبین متساوی بود
منطقه گویند و از انجا فلک نیز گویند و هر کره مستقله که انفکاک اجزای او مستحیل بود اگر فی الجمله
منیر بود او را کوکب گویند و الافلاک و آن دو قسم مصمت و مجوف مصمت فلک تدویر باشد و مجوف
که هر اینه بر وجهی است که دو سطح متوازی با او محیط است سایر افلاک و حرکت فلک نیز دو قسم است
بسیطه و مختلفه بسیطه که آن را متشابهه نیز گویند آنست که در ازمنه متساویه از محیط آن فلک قسی
متساویه قطع کند و زوایای متساویه در مرکز احداث نماید و مختلفه بخلاف این قسم باشد و باز
منقسم است بمفرده و مرکبه مفرده آنست که از یک فلک صادر شود و مرکبه آنستکه زیاده از یک
فلک صادر شود و هر مفرده بسیطه است چه از جسم بسیط واحد حرکات مختلفه ممتنع است کما ثبت

مهر شریعت خویش بود این کردم از مدحت جلال الدین بر محامد محمد و حماده
که بقدر است بر تر از فرقد اول از هیات فلک گویم پس احکام هفتگان بوهم

فی الطبیعیات و هر مختلفه مرکبه است چه علت اختلاف حرکت بسایط غیر از ترکیب امری دیگر نتواند
وصد و آن حرکت از افلاک مختلفة المراکز یا متحدة المراکز متقاطعة المناطق باشد اما هر بسیطه مفرده
نیست و هر مرکبه مختلفه نه چه حرکت صادره از افلاک متحدة المراکز منطبقة المناطق یا آنکه مفرده
نیست بسیطه است یا با آنکه مرکبه است مختلفه نیست و هر کمیت که او را بر واحد و ما یتألف منه اطلاق
کنند آن را عدد گویند و چون واحد را باجزای متساویه تجزیه کنند بعضی از آن اجزا را کسر گویند
و مجموع از مخرج نیست آنچه تقدیر کتاب را واجب بود و باقی مصطلحات در هر محلی که تقریر اقتضا
کند تحریر دارد پس این هنگام شروع در مقصود اولی باشد فقال المصنف رحمه الله تعالی بسم الله
الرحمن الرحیم و اعتصمت بفضلک یا کریم **اما بعد** این مختصریست در معرفت تقویم تام مشتمل
بر بیست باب تقویم در لغت بمعنی تصحیح یقال قومته تقویما اذا ازال اعوجاجه و در اصطلاح
قوم چون تقویم کوکب اطلاق کنند مراد تعدد موضع او باشد از اول حمل بر توالی لیکن مقصود
اینجا معرفت دفتر تقویمیست و آن صفایحیست که مشتمل بود بر تقاویم و بعضی از اوضاع و متعلقات
کواکب سبعه سیاره در مدت یکسال شمسی که از زیج و کتب احکام استخراج شده باشد پس اگر با تقاویم
کواکب جمیع اوضاع و متعلقات مخصوصه بدفتر تقویم یا اکثر مثبت باشد آن را تقویم تام گویند و اگر
اکثری از آن متروک باشد آن را تقویم ناقص و تقویم شمسی گویند و اگر تقاویم کواکب متروک باشد
و بر بعضی از اوضاع و متعلقات قمر اقتصار کنند آن را روزنامچه و تقویم قمری گویند و سنبین جمیع
ذلک فی ضمن الابواب ان شاء الله تعالی و بعضی منجمان بجهت بعضی مردم بر ایام اسابیع و عربیه و هلالیه
و انتقالات قمر و سعد و نحس نظرات او با کواکب قلیلی از متعلقات اکتفا نمایند و در جدول مفرد
ثبت کنند و آن را تقویم فارسی خوانند و ظرفا آن را بتقویم ابلهی تعبیر کنند **باب اول** در معرفت حساب
جمل حروف بیست و هشتگانه مشهوره را چون مقطع باشند حروف تهجی و حروف هجا خوانند یقال الهجو
والهجاء والتهجی التعداد و حروف معجم نیز گویند یعنی منقط از جهت اختصاص اکثر این حروف بنقطه
نسبت بحروف خطوط سایر امم و اگر مرکب باشند ثلاثی یا رباعی آن را حروف جمل گویند جمع جمله که بمعنی
مجموعست و این بحسب ترتیب و ترکیب منقسم شود بانحاء مختلفه و اشهر از همه جمل ابجد و ابتث و ایقغ و اهطمن
و افضل همه ابجدی چه بنای زیجات و تقاویم بر آنست و نیز در بعض کتب جفر از امام ناطق جعفر بن محمد

ولقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم

قال البیضاوی الادریس
اشتقاقه من الدرس اذ روی
ان الله تعالی انزل علیه ثلثین صحیفة
وانه اول من خط بالقلم
ونظر فی علم النجوم منه

آفرینندهٔ پری و ملک / تا که نه فرش بدید چرخ و فلک / بر به یکم ماه و بر دوم تیر است

باز ناهید بر سیم مهر است / شمس بر چرخ چارم است مدام / همچو بر چرخ پنجمین بهرام

الصادق علیه السلام منقولست که حروف الابجد بترتیبها مرسومة فی اللوح المحفوظ و لهذا مصنف
و
اطلاق جمل بر جمل ابجدی کرده اهل حساب و نجوم اعداد را بجهت سهولت و اختصار با رقام حروف بیست
هشتگانه لغت عرب که بترتیب ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ است وضع کرده اند
و در ذخایر الاسماء فی الجفر مذکور است که وضع این ترکیب از پیش حکیمی از حکماء یونان بوده است
که او را هشت پسر بوده که هر یک را اسمی باسمی ساخته است که حروف آن در اسم دیگری مندرج نبود ده
و بلغت سریانی بر این اسما معانی اطلاق کنند اما وضع این ترتیب حروف بعضی گویند از پیش آدم
صفی ع است بتعلیم ملک علام و بعضی دیگر آنرا بادریس نبی ع نسبت کنند و گویند که بیست و هشت
صورت حرفی را از صور بیست و هشتگانه منازل قمر نقل نموده و اشارهٔ بعضی مفسرین مصداق این
قولست اما سبب آنکه حروف مذکوره را بلغت عرب مخصوص ساخته اند آنستکه در الفاظ بعضی از
امم بعضی از این حروف را مدخل نیست چنانچه هشت حرف از اینها را در کلام فارسی نیافته اند
الآن ادراوان اینست ثاء مثلثه و حاء مهمله و صاد و ضاد و طاو ظا و عین مهمله و قاف و شاعر
این حروف را در سلک این نظم کشیده است هشت حرفست آنکه اندر فارسی نامد همی تا نیاموزی
نباشی اندرین معنی معاف بشنو از من تا کدامست این حروف و یاد گیر ثاء و حاء و صاد و
ضاد و طا و ظا و عین و قاف و بعضی حرف فا را در اینمعنی داخل دانند و طریق وضع اینچنان
است که از الف تا طا را بترتیب ارقام احاد گیرند یعنی هر یک از ارقام این حروف موضوعست از
برای عقد احاد و عدد که آن از یکی است تا نه بتزاید یک یک پس ا یکی ب دو ج سه د چهار ه پنج
و شش ز هفت ح هشت ط نه و از ی تا صاد را بترتیب ارقام عشرات گیرند یعنی هر یک از ارقام
این حروف موضوعست از برای عقد عشرات که عدد که آن از ده است تا نود بتزاید ده ده
پس رقم ی ده باشد ک بیست ل سی م چهل ن پنجاه س شصت ع هفتاد ف هشتاد ص نود
و از ق تا ظ را بترتیب رقم مآت گیرند یعنی هر یک از ارقام این حروف موضوعست از برای عقد مآت
در عدد که از صد است تا نهصد بتزاید صد صد پس ق رقم صد باشد ر دویست ش سیصد ت
چهارصد ث پانصد خ ششصد ذ هفتصد ض هشتصد ظ نهصد و غ را رقم الف گیرند
و توضیح اینمقال بر وجه کمال آنستکه هر یک از این عقود ثلثه با الف که اینها را اصول اعداد گیرند

مشتمل اند

ششمین چرخ مشتری را دان / هفتمین است منزل کیوان / باز هشتم که ثابتات بر او

زبر او نهم که جمله در اوست / او همی گردد و نیاساید / چرخ و انجم بکشت او شاید

مشتملند بر افراد متناهیه که آن نه است سوای اصل رابع که آنرا افراد غیر متناهیه است پس افراد
اصول ثلثه اول با نفس اصل رابع بیست و هشت باشند که آنرا اعداد مفرده خوانند و چون
حروف جمل نیز بیست و هشت است پس هر یک از ارقام این حروف را بترتیب وضع کرده اند
از برای هر یک از این اعداد مفرده بترتیب و ارقام باقی اعداد یعنی اعداد مرکبه را از این ارقام
که موضوعست از برای اعداد مفرده ترکیب کنند باینطریق که رقم عدد اکثر را بر رقم عدد
اقل مقدم دارند چه ترکیب اغلب اعداد در الفاظ فارسی هم بر این نهج است مثلا عدد صد و
چهل و پنج را چنین نویسند قمه چه قاف که رقم صد است و اکثر از میم که رقم چهل است مقدم است
بر او و هم چنین میم بر ها اما اینطریق گاهی منظور است که الف مضاعف نگردد و اگر گردد مرتبهٔ
او اکثر رقم تضاعیف الف را چنانکه در الفاظ فارسی متداولست بر الف مقدم دارند هر چند
کمتر از الف باشد دفعا للاشتباه مثلا دو هزار و صد و چهل و پنج را چنین نویسند بغ قمه چه
اگر رقم با مؤخر از غین باشد مشتبه گردد بهزار و دو و مخفی نماند که مثال اخیر استطرادیست
زیرا که اعداد مرقومه تقویم هرگز از نود تجاوز نکند و در زیج نیز از سیصد و شصت زیاده
نشود مگر در یک موضع که بششصد و کسری رسد و آن موضع جدول و در
موضع دیگر بهزار و دویست و عادت اهل نجوم باین جاری شده است که جیم را ابتر نویسند بر این
صورت ج تا فرق تام باشد میان آن و حا و خا و دال را باین صورت د نویسند زیرا که اگر بصورت
اصلی نوشته شود مشتبه گردد بواو و همچنین ذال را و آنرا همیشه منقوط سازند و ها را بر صورت
دایرهٔ صغیره نویسند چنانکه در خط متداولست و کاف مفرده را مسطح نویسند بر اینصورت
ک که اگر غیر مسطح باشد باینصورت ک مشتبه بلام شود اگر کاتب سر کش آنرا فراموش کند یا یکی
که اگر مرکزی زیاده کند و مرکبه را غیر مسطح زیرا که اخف و اقصر است از مسطح و یاء مفرده را
معکوس نویسند باینصورت ے که اگر مستوی نویسند مشتبه شود بدال یا بنون هرگاه نقطه
نقریب و واقع شود و نون مفرده را بجهت تمیز تام بدین صورت نویسند ں و آنرا اعم از آنکه مفرده
باشد یا مرکبه همیشه منقوط سازند و با و جیم و زا و یا را نقطه نهند اما با را بجهت آن نقطه نهند
که اخوات او که تاء فوقانیه و ثاء مثلثه است معروفست بنقطه مگر وقتی که علامت تضعیف الف

عدد چیز چهار چه شد معلوم   بشمرم بعد از آن بروج و نجوم
حکما بشنو ازین بحکم رسید   اختر انرا گرفته اند عدد   بازه و بیست آنده است هزار

واقع شود که ازاین نقطه باید گذاشت تا مشتبه بیا نشود که بعدم نقطه مخصوص ساخته اند هرگاه علامت تضاعیف الف باشد اما جیم را چون ابتر است مستغنی از نقطه مکو وقتی که علامت تضاعیف الف واقع شود اما زا را بجهت آنکه رای مهمله که اختلاوست در تقاویم و زیجات در موضعی ثبت میشود که بمقایسه معلومست و اگر احیانا قیاس منتفی باشد علامتی بر فوق او نصب کنند باینصورت ر ز اما یا چون مفرد باشد ظاهر است که از نقطه مستغنی است و چون مرکب باشد بنون و تا و ثای مرکبه مشتبه گردد اما چون اینها مخصوص بنقطه اند و از نقطه گذاشتن عبث است و در اکثری از تقاویم و زیجات سین و شین و صاد و ضاد و قاف را چون مفرد باشد ابتر نویسند بدین صورت س ش ص ض ق تا گاهی باز امرکب شوند مشتبه نکردند و باقی حروف را بطریق مشهور یعنی چنانکه در خط متداولست ثبت کنند بعد هذا مخفی نماناد که این ارقام داله بر اعداد را در تقویم بجهت کمیت بروج و ساعات و درجات و اجزای هر یک در برابر یکدیگر بازاء هر روزی وضع کنند مثلا در جدول تقویم کوکب قمر اول بجهت مرتبه برج باشد و دوم بجهت درجه و سیم بجهت دقیقه و رقم هر مرتبه کسر مرتبه ما قبل خود باشد چنانکه در باب سیم مشروح گردد و چون گاهی چنان اتفاق افتد که بعضی از اینمراتب بعدد در نیاید بسبب آنکه مرتبه ما قبل او را در این مرتبه کسر نباشد یا مرتبه اول که نسبت بهمه مراتب صحاح است معدود نشود پس مصنف بصدد بیان اینحکم بر آمده میفرماید که و چون مرتبه از مراتب اعداد که موضوعست بجهت آنچه ذکر کردیم خالی باشد از عدد در آن مرتبه صفری نویسند بجهت حفظ آن مرتبه باینصورت ە اگر چه صفر مرقوم نشود مراتب بیکدیگر مشتبه شوند مثلا اگر مرتبه برج بی آنکه صفر حافظ او بود از عدد خالی باشد ناظر رقم درجه را برج اعتقاد کند و رقم دقیقه را درجه و صفر در لغت مکانی را گویند که از شاغل خالی باشد

باب دوم در معرفت ایام اسابیع و تواریخ مشهوره چون اشهر اجرام سماوی آفتاب و ماهست سال گردش را بر دور آفتاب گذاشته اند و مدت یکدور آفتاب را یعنی از هنگام مفارقت او از یک نقطه معینه مثلا اول حمل تا معاودت بان نقطه یکسال اعتبار کرده اند و ماه گردش را بر دور ماه گذاشته اند یعنی از هنگام مفارقت او از یک وضع معین با آفتاب مثل هلال تا معاودت بهمان وضع را یکماه اعتبار کرده اند و چون دوازده دور ماه نزدیکست بیکدور آفتاب بعضی دوازده دور ماه را یکسال اعتبار کرده اند و اینسال را

قمری

بمقدار ایشان کواکب با   تا ثبات است نام دیگرها   که از ایشان کنند پیکرها
بار کردند زمره حکمت   هشتم جزء دو شش قسمت   چون تمامی نهاده شد اقسام

قمری گویند و آن دیگر را سال شمسی و چون دور ماه نزدیکست بسیر آفتاب در یکبرج یکماه اعتبار کرده اند و اینرا ماه شمسی گویند و آن دیگر را ماه قمری پس هر یک از سال و ماه شمسی و قمری هم یکی از این دو حقیقی باشد که سیر حقیقی نیرین در او معتبر باشد نه عدد ایام و شهور و اصطلاحی که عدد در او معتبر باشد نه سیر پس اقسام هشت میشود و هر یک در ضمن تواریخ بیان خواهیم کرد انشاء الله تعالی اما لفظ تاریخ مصنف در شرح زیج سلطانی آورده است که بعضی گفته اند عربیست ماخوذ از ارخ بضم همزه و سکون را که بچه گاو دشتی را گویند و چون باب تفعیل گاهی بمعنی ازاله شیء باشد پس معنی تاریخ ازاله کردن وحشیت و جهالت آن وقت بود و بعضی گفته اند که قلب تاخیر است چه این نسبت کردن آخر وقتاست باولان و بعضی گفته اند که لفظ تاریخ عربی نیست بلکه معربست و اصلش آنست که در وقت وضع تاریخ عرب هرمزان که یکی از ملوک عجم بوده است که در زمان عمر بن خطاب علیه اللعنه بشرف اسلام مشرف شده در میان صحابه گفت که مر عجم را حسابیست که آنرا ماه روز گویند و چون کیفیت استعمال آن شرح کرد صحابه را پسند آمد و ماه روز را معرب ساخته مورخ گفتند و تاریخ مصدر آنست و همچنین تورخ و تاریخ بهمزه اما در اصطلاح کوشیار گوید که تاریخ روزی معین است که از منه که بعد از او بود باو نسبت کنند و بعضی گفته اند که تعریف وقت حاضر است باسناد کردن آن بوقوع حادثه از حوادث و بالجمله اول سالی که در آنسال حادثه عظیمی واقع شده باشد چون ظهور دولتی یا ملتی یا طوفانی یا زلزله یا امثال اینها را مبدء سازند تا چون ضبط حوادث دیگر خواهند که کنند بان مبدء نسبت کنند و آنرا تاریخ خوانند و آن نزد هر قومی چیزی دیگر باشد چنانکه بعد از این معلوم گردد اما ایام اسابیع اسابیع جمع اسبوعست که بفارسی هفته گویند و در میان خاص و عام مشهور است از اینجهت مصنف ابتدا بان کرده و ارقام آن با اسامی اینست آ یکشنبه ب دوشنبه ج سه شنبه د چهارشنبه ه پنجشنبه و جمعه ز شنبه و چون در دفتر تقویم علامات اشیاء متعدده ارقام اعداد آن میباشد و بمذهب جمهور اول هفته روز یکشنبه باشد چه ابتدای خلق آسمان در روز یکشنبه است چنانچه اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در اخبار آیات ایام اسابیع فرموده که و فی الاحد ابتداء لان فیه بنی الله اطباق السماء پس لابد است که الف علامت یکشنبه باشد مع هذا که متصف باحدیت است

برج کردند بر یکی از نام و آنکه از اختر گران رفتار صورت انکخشند و هشت و چهار
هر یکی ز آن موازی برجی دانش این بهار که در حرب پس نهادند شنو این جیلب ثمانی عشر کواکب

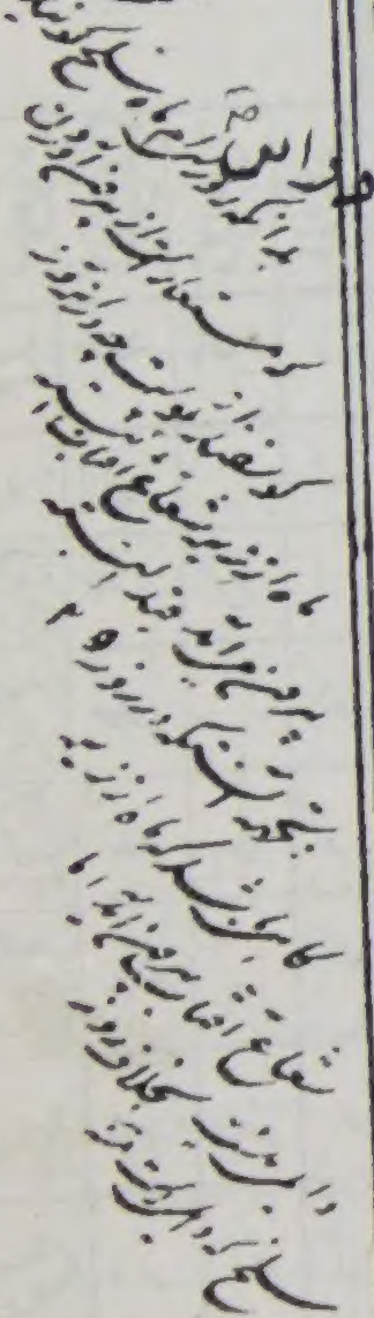
و نه علامت شنبه که اخر هفته است و بعضی که اول هفته را شنبه دانند علامت شنبه را صفر هنند
چه صفر به الف که باتفاق علامت یکشنبه است مقدم است اما تواریخ مشهوره چهار است اول
تاریخ عرب که اشهر و اشرف تواریخ است چون مبدا ان از هجرت جناب رسالت پناه صلعم هست و لهذا
مصنف ابتدا به ان کرده است و سال ایشان دوازده ماه قمریست و مراد از کلام رب العزة کرا ان
عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله این شهور است و بنا بر انچه سبق ذکر یافت سالها
و ماههای این تاریخ باین اصطلاح قمری حقیقی باشد و اصلا در ان کسر نباشد و اسامی شهور
ایشان اینست محرم و این ماه اول است از سال ایشان و وجه تسمیه بمحرم انستکه در اینماه قتال از محرمات
بود صفر ماه دوم بود ماخوذ از صفر یعنی مکان خالی چون در اینماه مکه معظمه از حجاج خالی باشد که
زائران عزیمت اوطان خود کردند مسمی باین اسم شد ربیع الاول ماه سیم بود ربیع الاخر ماه چهارم بود
و این دو ماه را ربیع بجهت ان گویند که در وقت تسمیه مشهور اینده ماه در فصل ربیع افتاده جمادی الاول
ماه پنجم بود جمادی الاخر ماه ششم بود وجه تسمیه انستکه در این دو ماه انجماد اثمار بحصول پیوسته رجب
ماه هفتم بود ماخوذ است از ترجیب و تعظیم بسبب انکه اینماه را ترجیب و تعظیم کردندی یقال رجبه و رجبته
ای عظمته یا انکه چون این شهور حرمست که مقاتله و محاربه در این ماه حرام بوده یقال رجل ارجب
اذا کان مقطوع الید و روایتست از حضرت رسول صلی الله علیه و اله که رجب نام جوییست در بهشت از
شکر شیرینتر و از برف سفیدتر هر که در اینماه روزه بگیرد از ان جوی اب دهند باین سبب اینماه را
رجب نام نهاده اند و اهل جاهلیت انرا شهر الله الاصم خواندندی یا که در اینماه منع منکرات زیاده
از شهور دیگر بودی و صدای ساز و الات غنا بگوش نرسیدی و بعضی گفته اند که چون قتال حرام
بود قعقعه سلاح بر پا نکردی شعبان ماه هشتم بود چه در اینماه ارزاق عباد منشعب کردی فیها یفرق
کل امر حکیم رمضان ماه نهم بود ماخوذ از رمض لانه یرمض الذنوب ای یحرقها شوال ماه دهم بود
و گویند سبب تسمیه انست که در اینماه عرب صید کردندی یقال اشال الکلب ذنبه اذا ارسله للصید
یا انکه در اینماه شتران مست شدندی یقال اشالت الناقة ذنبها لطلب الفحل ذیقعده ماه یازدهم
بود وجه تسمیه انکه در اینماه از محاربه و مقاتله قعود کردندی چون از جمله اشهر حرمست ذیحجه الحرام
ماه دوازدهم بود و سبب تسمیه انکه در اینماه حج نمایند و اول ماه را از رویت هلال گیرند بجهت

۱۲

انکه

نام برج از صور بدین ترتیب حمل و ثور بعد از آن جوزا سرطان و اسد و کر عذرا
عقرب و قوس ان پس میزان جدی و دلو است و حوت داخل زان

انکه مبدا سایر اشکال قمر است و او در این وضع ممیز و موجود نیست بعد از عدم و ایام هر ماهی که ان
عبارتست از ابتدای غروب تمام جرم افتاب که قریب برویت هلال بود تا غروب جرم او که قریب
بود برویت هلال بعد از ان بیست و نه باشد و کمتر نباشد یا سی بود و بیشتر نباشد و همچنین
تا چهار ماه متوالی سی سی باشد و زیاده نه و تا سه ماه بیست و نه بیست و نه باشد و اکثر نه و اینها
همه باستقرا و امتحان معلوم شده است و سبب این اختلاف اختلاف مسیرات قمر است و سایر اوضاع
او منضم با اختلاف افاق و بیان انها موجب اطنابست هلال در لغت قدر مستنیر مرئی از جرم
ماه را گویند در شب اول و دوم و سیم و در عرف اهل نجوم همین در شب اول هلال گویند پس
روز اول هر ماهی را غرة گویند که ماخوذ است بوجه استعاره از بیاض پیشانی و روز سیم را
سلخ گویند که مستعار است از بیرون اوردن گوسفند از پوست چه در ان روز ماه البته از زیر شعاع
افتاب بیرون می اید و چون وضع هلال مختلف و نامضبوطست اهل حساب یعنی منجمان اول اینماه را
تاریخ از اجتماع وسطی شمس و قمر گیرند بر طالب التحقیق مخفی نماند که خط خارج از مرکز عالم چون بمرکز تدویر
قمر گذرد و بفلک اعلی منتهی گردد انرا خط وسط قمر خوانند و خطی که هم از مرکز عالم بهمان فلک منتهی
شود بموازات خطی که از مرکز فلک خارج مرکز شمس بمرکز جرم او واصل گردد خط وسط شمس خوانند
باین صورت و بیان هیئات افلاک در باب بنده بتفصیل نموده شود انشاء الله تعالی و این هر دو خط حول مرکز
عالم متشابه الحرکة باشند کما ثبت فی علم الهیئة و چون طرف هر دو خط در موضع از فلک البروج جمع
اید انرا اجتماع وسطی گویند و مخفی نماند که مصنف ذکر شمس و قمر بجهت توضیح نموده و الا اطلاق اجتماع وسط
کافیست و ما بین هر دو اجتماع یعنی از هنگام افتراق خطین تا هنگام اجتماع ایشان بعد از ان بیست و
نه روز است و دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه و ذکر کیفیت وجدان اینمدت مفضی بتطویلست
پس سال قمری که دوازده اینمقدار است سیصد و پنجاه و چهار روز و هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه
باشد و محرم را سی روز گیرند و صفر را بیست و نه روز و همچنین بترتیب یکماه را سی روز گیرند و یک
ماه را بیست و نه روز تا اخر سال و عادت اهل حساب چنانست که چون کسر بنصف رسد یا از
نصف شود انرا واحد گیرند پس چون کسر بیست و نه روز که دوازده ساعتست و چهل و چهار دقیقه زیاده
از نصف شبانروز است محرم را سی روز گرفتند و در ماه دوم کسر را بدان بنقصان که ماه مقدم



۱۱

بس برین جمله را که بردم نام — زاختران صاحبان شناس مدام — اولین ز بروج یا ششم
نام این تیره و دکر کردم — هردو مریخ را شمرند بیوت

ذکر اقام بروج

حساب نموده جزوی از کسر او باقی ماند کمتر از نصف پس ماه دوم را بیست و نه روز کوفتند باز در ماه سیم کسر از نصف زیاده بود انرا سی روز کوفتند و در ماه چهارم ان کسر زاید را بنقصان ماه مقدم حساب نموده وانچه باقی ماند کمتر از نصف بود انماه را بیست و نه روز کوفتند و تا اخر سال بدین قیاس یکماه را سی و یکماه را بیست و نه کوفتند واگر کسر زاید نصف شبانه روز می بود یعنی همین دوازده ساعت پس شش ماه را سی میکوفتند و شش ماه را بیست و نه و در اخر سال هیچ کسر نمی ماند لیکن چون چهل و چهار دقیقه از دوازده ساعت زیاده است باید که در اخر سال هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه که حاصل الضرب دقایق مذکوره است در عدد شهور سر امد وانرا فضل السنه خوانند ولا محاله ان خمس و سدس شبانه روز است و ما طریق این حساب را در جدول اورده ایم تا معلوم شود که در اول هر ماهی کسر چه مقدار است و چند بجهت نقصان ماه مقدم حساب شده و چند مانده و جدول اینست که در برابر صفحه کشیده شده است و در سی سال یازده سال ازان قبیل است که ذو الحجه را سی روز کیرند وان روز سی ام را کبیسه خوانند و در انسال دوم و پنجم و هفتم و دهم و سیزدهم و پانزدهم و هیجدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و ششم و بیست و نهم بود وانها در لفظ بهزیجح کادوط جمعند و بعضی بجای پانزدهم شانزدهم را کبیسه دارند وان بترتیب بهزیجوح کادوط باشد پس باعتبار میان سالها و ماهها قمری اصطلاحی باشد و قبل از این مذکور شد که از کسور زایده ماهها بعد از جبر نقصانات در اخر سال کسری زاید میماند چنانکه کفتیم ان کسر خمس و سدس یکشبانه روز است و اقل عددی که از او خمس و سدس باشد سی عدد است و خمس ان شش است و سدس او پنج است که مجموع یازده بود پس در مدت سی سال ان کسور یازده روز تمام شود که هیچ کسر نماند و در این یازده سال ذو الحجه را سی کیرند باضافه این روز زاید با ایام اصل او که بیست و نه روز است اما تعیین سالها که در ان این روز زاید کنند بر این وجه است که در سال اول که ان کسر را از نصف کمتر بود چیزی زیاد نکنند و در سال دوم چون از نصف زیاده میشود انرا یکروز کیرند و زیاد کنند و در سال سیم انکسر زاید را بجهت جبر نقصان روز حساب کنند وانچه باقی بماند با کسر سال چهارم و کسر سال پنجم جمع کنند چون زیاده از نصف میشود در سال پنجم یکروز زیاد کنند و بر این قیاس تا اخر و منجمان را در

اسامی شهور	[illegible]	[illegible]	[illegible]
محرم	ىعىط	ما نو	ل
صفر	الح		کط
ربیع الاول	مدس	طح	ل
ربیع الآخر	.نو		کط
جمادی الاولی	هم	حک	ل
جمادی الآخره	دکد		کط
رجب	وح	ون	ل
شعبان	ەنن		کط
رمضان	هلو	.کد	ل
شوال	دک		کط
ذی القعده	کد	دند	ل
ذی الحجه	مح		کط

همچو برجیس را کمان با حوت — زهره را خانه ثور و هم میزان — شمس را شیر و ماه را سرطان
تیر را خانه خوشه و جوزا — مر زحل راست جدی و دلو عطا

ذکر اقام کواکب

رفع کسور دو طریق است یکی انکه چون کسر بنصف رسد انرا واحد کیرند و دیکری انکه تا از نصف زیاد نشود انرا یکی نکیرند و طریق اول اسهل است و دوم بقیاس نزدیکتر بنابر قاعده که اکثر حکم کل دارد بنابر این بعضی سال پانزدهم را کبیسه کنند چه کسر در انسال نصف است و بعضی در سال شانزدهم کبیسه کنند چه کسر در انسال از نصف زیاده است و ما اینجا جدولی اورده ایم و در انجا بازاء هر سالی از این سی سال کسور زایده را ثبت کرده ایم بعد از حذف شبانه روز چون ان کسور شبانه روز شود یا بیشتر و رقم عدد سالی که روز زاید دارد بسواد نوشته شده و باقی بحمرت اما کبیسه مشهور انستکه ماخوذ از کبس است بمعنی پر کردن چاه از خاک چه ایزو زبست که از کسور جمع کرده اند و بعضی کفته اند که کبس در اوردن سر است در کریبان چون روز بست که مجاسب در میان ایام سال در اورده است چنانکه سر در کریبان در اورند و کبیسه بمعنی مکبوس است و روز است و تاء علامت نقل است از وصفیت باسمیت و بعضی انسال را که کبیسه در او واقع شود کبیسه کویند و مبدا این تاریخ زمان هجرت پیغمبر ما صلی الله علیه و اله از مکه معظمه بمدینه طیبه زادها الله شرفا یعنی روز اول محرم انسالی که هجرت فرموده اند و هجرت در لغت ترک وطن است و مفارقت از ان بموضعی دیکر و مقام ساختن در ان و بحسب عرف مخصوص است بترک وطن خالصا لله تعالی و بجهت انکه قیام توان نمود بامتثال اوامر شریعت بیمانعی و بدانکه عرب پیش از اسلام تواریخ مختلفه بوده است چون تاریخ بنای کعبه و تاریخ ریاست عمرو بن ربیعه که وضع عبادت اصنام در عرب از پیش او بود و تا عام الفیل این تاریخ مستعمل بوده و بعد از ان تاریخ عام الفیل مستعمل شده و در زمان حضرت مصطفی ص تاریخ عادت نبوده لیکن بعد از هجرت هر سالی را نامی نهاده اند اول را سنة الاذن دوم سنة الامر سیم سنة التمحیص چهارم سنة الترفیه پنجم سنة الزلزال ششم سنة الاستیناس هفتم سنة الاستغلاب هشتم سنة الاستواء نهم سنة البراة دهم سنة الوداع و بعد از وفات جناب رسالت هیچ تاریخی منظور نداشتند تا در زمان خلافت عمر بن خطاب شبهه واقع شده و انچنان بود که ابو موسی اشعری که از قبل او حاکم یمن بود باو نوشت که از جانب شما بعضی صکوک امده که محل انها شعبانست نمیدانم که شعبان کدام سالست اکنون بعد تاریخی اختیار نمایند دو و بیست پس اتفاق و اجماع عرب بر ان شد که تاریخی وضع کنند بعضی را ان بود که بظهور اسلام

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ا	با	ا	اح
ب	کب	ب	ربو
ج	ج	ج	.کد
د	.ید	ید	باه
ه	که	ه	یح
و	و	و	دح
ز	ر	ز	یلو
ح	ید	ح	کدکد
ط	ط	ط	رس
ی	ی	ی	بو
یا	ا	یا	یاح
یب	یب	یب	طلو
یج	یج	یج	عکد
ید	ید	ید	بح
یه	یه	یه	ه
یو	کو	یو	کح
یز	ر	یز	ەلو
یح	یح	یح	یدکد
یط	ید	یط	یکح
ک	ی	ک	ح
کا	کا	کا	یوح
کب	.	کب	الو
کج	یج	کج	یکد
کد	کد	کد	یطس
که	ه	که	د
کو	یو	کو	یدح
کز	ید	یز	کالو
کح	ی	کح	وکد
کط	لط	کط	لوس
ل	ا	ل	اا

مرد دانا و دل ستاره شناس چون در این علم را نهاد اساس رقم بر جها که کرد عدا از حساب جمل گرفت و نهاد

حمل و صفر و ثور الف زهره نشان ب ز جوزا و که طبایع بروج چنین ز سرطان چون اسد و کرد سنبله ها

مشرف شک بودند گفتند که ما را مثل این تاریخی هست و اشاعه بتاریخ روم می کردند مرضی قوم نیفتاد
که حساب آن و نگاهداشتن کبیسه آن طولی دارد و بعضی اشاره بتاریخ فرس کرده اند آنهم بدین
سبب مرضی نیفتاد پس رای بران قرار گرفت که روزی از ایام حضرت رسول صلعم را مبدأ سازند و از
اوقات منسوبه بآنحضرت چهار وقت را مذکور ساختند زمان ولادت و زمان بعثت و زمان
هجرت و زمان وفات و در زمان ولادت اختلاف پیدا بود چون سال ولادت متردد بود میان
چهل و چهل و دوم و چهل و پنجم از سلطنت نوشیروان و در ایام آن نیز اختلاف بود چه مردد بود
میان شب دوم و شب هشتم و شب سیزدهم و شب هفدهم از ماه ربیع الاول پس از او باتفاق ترک
کردند و بعد از جمعی گفتند از بعثت جناب رسالت پناه صلعم تاریخ باید گرفت و جمعی وفات را اختیار کردند
اما بعضی گفته اند هیچکدام از این هر دو نزد ما پسندیده نیست چه اگر از بعثت حضرت تاریخ گیریم
هر لحظه بواسطه آنکه در آن وقت در کفر بودیم پریشان خاطر شویم و اگر از وفات گیریم هر دم حزن
و مصیبت ما زیاده گردد پس صواب آنست که از زمان هجرت گیریم که در آن وقت ابتداء شوکت اسلام
بود و ما نیز در خدمت سید انام صلعم بشرف اسلام مشرف بودیم پس قوم متابعت ایشان لازم شمرده
باجماع مبدأ تاریخ از هجرت رسول صلعم از مکه معظمه بمدینه مشرفه گرفتند **دوم** از تواریخ مشهوره
تاریخ رومی است چون مستعمل رومیان است و ایضاً منسوبست بپادشاه اسکندر رومی که مالک
ممالک ربع معمور بوده است و لهذا تاریخ اسکندری نیز گویند و اسامی شهور ایشان بلغت سریانی
اینست تشرین الاول تشرین الآخر کانون الاول کانون الآخر شباط آذار نیسان ایار حزیران تموز
آب ایلول و مشهور در شباط شین معجمه است و جوهری در صحاح آورده که سین مهمله است و شاید
که اصل این شین معجمه باشد و معرب آن سین مهمله باشد و اول سال که یکم تشرین الاول است در این زمان
در اواسط میزانست و بمرور ایام اندک تغییری واقع میشود و سبب آنکه مبدأ سال در میزان گرفته اند
معلوم نیست و سال ایشان سیصد و شصت و پنج روز است و ربعی بی زیاده و نقصان و این
دلیل آنست که سالها در این تاریخ شمسی اصطلاحی است چه شمسی حقیقی بحسب ارصاد مشهوره این کمتر است
و مقدار کمی برصد بطلمیوس چهار دقیقه است و چهل و پنج ثانیه و برصد ایلخانی که منسوبست بمحقق
طوسی یازده دقیقه و برصد محیی الدین مغربی دوازده دقیقه و برصد بتانی سیزده دقیقه و سی و

و او زیر آن نهاد عقرب را تو سرخط نشان جدی نهاد دلو ی یا الف بماهی داد

چون بدانستی از نجوم رقم رقم اختران بباید هم که طبایع کواکب سبعه

شش ثانیه و بارصاد اهل خطا نه دقیقه و برصد سلطان الشهید الغ بیک گورکان ده دقیقه و چهل
پنج ثانیه و بعضی گفته اند که اهل روم آن کسر را برصد ربعی تمام یافته اند موافق رصد طمو خارس ابرخس
که ازان متقدم‌ترند پس بر این تقدیر سال ایشان شمسی حقیقی باشد و سبب اختلاف چند چیز تواند
بود اول قصور در آلات رصدی دوم ناهمواری زمین سیم وقت و غلظت هوا چهارم ضعف
و قوه باصره و هر یک از تشرین الآخر و نیسان و حزیران و ایلول سی روز باشد و هر یک از ما
ماههای دیگر سی و یک روز الا شباط که بیست و هشت روز باشد بناء علی هذا ماههای این تاریخ
نیز شمسی اصطلاحی باشد چون مدت ماهها شمسی حقیقی بانتها موافق نیست چنانکه در باب چهارم
معلوم شود و مصنف در شرح زیج سلطانی آورده است که سبب آنکه ایام ماهها باین نوع
گرفته اند معلوم نیست و آن ربع زاید در مدت چهار سال روزی تمام شود و این ظاهر است
پس آنرا در آخر شباط افزایند و آن روز کبیسه باشد و سبب آنکه در آخر شباط می افزایند آنست
که ایام آن کمتر است از ایام باقی ماهها و بعضی گفته اند بجهت آنکه آخر آن نزدیک باخر سال طبیعی است
چون آن در آخر حوت است و مبدأ این تاریخ بعد از انقضاء دوازده سال از وفات اسکندر
ذوالقرنین فیلقوس رومیست در مبدأ این تاریخ خلاف پیدا است بعضی از مورخان گفته اند
اول جلوس پادشاهی اسکندر است و از سخن بطلمیوس در مجسطی چنان فهم میشود که وفات اسکندر است
و کوشیار در زیج جامع آورده است که مبدأ این تاریخ اول سال هفتم است از جلوس پادشاهی
اسکندر و در آن سال از ولایت خود بیرون آمده در اطراف عالم سیر کرد اما اکثری از محققین برآنند
که این تاریخ بعد از دوازده سال بعد از وفات اسکندر بنام او وضع کرده اند و باین سبب مصنف این قول را
اختیار نموده است و این بحسب ظاهر اگرچه بعید مینماید بجهت آنکه چه لازمست که بعد از وفات پادشاه
تاریخ بنام او وضع نمایند اما در بعضی رسایل بجهت توجیه حکایتی آورده اند که قریب بوقوع نما
میشود و آن چنانست که چون ملک اسکندر از بلاد یونان خروج کرده بعزم تسخیر فارس گذارش به بیت
المقدس افتاد جماعتی از رهبانان که معظم بنی اسرائیل اند آنجا ساکن بودند ایشان را فرمودند که
تاریخی که از زمان موسی عم میگرفتند ترک کنند و بنام او تجدید کنند ایشان فرمان را قبول کردند
و گفتند در اخبار آمده است که چون هزار سال از این تاریخ بگذرد آن را ترک کنند و هر واقعه که در آن سال

اسرین حرف نام هر اختر   بدلش مینگار بر دفتر   همچو از شمس سین را ز قمر
بر همین کن قیاس زیج و گره   بر حیارا تو بر طبایع دان   زیج نادان همیشه ضایع دان

روی نماید او وا مبدأ هزار سال دیگر گیرند و چند سال دیگر هزار سال تمام خواهد شد پس چون تمام شود بنام تو کنیم و دران حین بیست و هفت سال از عمر اسکندر گذشته بود بعد از آن اندک زمانی منقضی شد اسکندر را از عالم نقل کرد و بعد از دوازده سال از فوت او هزار سال مذکور تمام شد و چون هیچ امری از امور عظیمه در ان سال حادث نشد و از اسکندر نیز تعهد کرده بودند بوعده وفا نموده اسم او را مبدأ این تاریخ ساختند والله یعلم سیّمهم از تواریخ مشهوره تاریخ فرس قدیم است چه مستعمل فرسیان بوده و بحسب وضع اقدم است بر سایر تواریخ و از آنجا چون باسم یزدجرد بن شهریار مشهور شده تاریخ یزدجردی نیز گویند و جدول در آخر باب بیاید ان شاء الله تعالی و اسامی شهور ایشان اینست افرودین ماه ۲ اردی بهشت ماه ۳ خرداد ماه ۴ تیر ماه ۵ مرداد ماه ۶ شهریور ماه ۷ مهر ماه ۸ آبان ماه ۹ آذر ماه ۱۰ دی ماه ۱۱ بهمن ماه ۱۲ اسفندارمذ ماه و چون سابیع در میان ایشان مستعمل نبود هر روزی را از ایام ماهها نامی نهاده اند بر این ترتیب ۱ اورمزد ۲ بهمن ۳ اردی بهشت ۴ شهریور ۵ اسفندارمذ ۶ خرداد ۷ مرداد ۸ دیباذر ۹ آذر ۱۰ آبان ۱۱ خور ۱۲ ماه ۱۳ تیر ۱۴ جوش ۱۵ دیبمهر ۱۶ مهر ۱۷ سروش ۱۸ رشن ۱۹ فروردین ۲۰ بهرام ۲۱ رام ۲۲ باد ۲۳ دیبدین ۲۴ دین ۲۵ ارد ۲۶ اشتاد ۲۷ آسمان ۲۸ زامیاد ۲۹ ماراسفند ۳۰ انیران و گویند جمله اینها اسامی ملائکه اند الا اورمزد که از اسامی الله است و نام هر روزی در هر ماهی که موافق نام آن ماه باشد آن روز را در آن ماه جشنی سازند یعنی عید کنند و سال ایشان چون سال رومیان است چه این نیز سیصد و شصت و پنج روز و ربعیست الا آنکه از شهور اثنی عشریه رومیه هفت ماه سی و یک روزست و چهار ماه سی روز و یک ماه بیست و هشت روز و در این تاریخ هر ماهی را سی روز گیرند بی تفاوت و پنج روز زاید بر شهور را در آخر آبان ماه یا آخر اسفندارمذ ماه افزایند چنانکه عنقریب ظاهر شود و آن را خمسه مسترقه خوانند پس بر این تقدیر ماههای این تاریخ نیز شمسی اصطلاحی باشد و اسامی ایام خمسه اینست ۱ اهنود ۲ اشنود ۳ اسفندمذ ۴ وهشت ۵ هشتوبش و آن کسر را باید که در این تاریخ رومی بعد از چهار سال کبیسه میشد در این تاریخ در مدت صد و بیست سال و یکماه تمام شود و سال صد و بیستم را سیزده ماه گیرند و آن ماه را که کبیسه است بنام آن ماهی خوانند که این با آخر آن ملحق باشد تفصیلش آنکه در اول نوبت

۲

ک

حمل است و قوس تیر و کمان   ثور خاکی و جدی و خوشه همان   طبع جوزا و دلو و پله هوا
وان جرز خبک و حوت عقرب ماه   زحل آن کو بدشمنی قمر است   روزی و سرد و خشک و نحس و سرا است

که این ماه زاید شد از اول در آخر فروردین ماه اضافه میکرده اند و از این فروردین میگفته اند در نوبت دویم در آخر اردی بهشت اضافه مینمودند و از این نیز اردی بهشت ماه میخوانده اند و خمسه مسترقه در آخر ماه سیزدهم بوده است و در سالهای غیر کبیسه در آخر ماه الحاق می کرده اند که کبیسه در ان نوبت سمی آن ماه بوده و بسبب باده کردن کسور بیکبار است هر روز بزعم ایشان هر روزی از ماه تعلق بملکی دارد و روز باسم آن ملک زمزمه داشته اند و از عبادت ایشان بوده که اگر در هر چهار سال یکروز اضافه نمودندی بطریق رومیان زمزمه ایشان بتعویق افتادی و نیز گویند که یادشاهان ایشان در هر روز طعام خاص خوردندی و لباس خاص پوشیدندی و چون از دور کبیسه ایشان که هزار و چهار صد چهل سالست و هفتصد و شصت سال منقضی شده است نوبت کبیسه با آبان ماه رسیده بود و خمسه مسترقه را در آخر آبان ماه می افزوده و چون اساس دولت فرسیان بصدمت سپاه نصرت پناه عرب در هم شکست کبیسه برطرف شد و خمسه در آخر آبان ماه بماند و جمعی از اهل مجوس که مانده خمسه همچنان در آخر آبان ماه افزایند و تغییران جایز ندارند و گویند این از سنتهای فرس است هر چند کبیسه متروک شده باشد و بعضی از مسلمین سلف نیز تقلید می کرده اند اما منجمان که بعهد این معنی رسیده اند و می پرسند از در آخر اسفندارمذ ماه که آخر سالست زیاده می کنند چنانچه مقتضی قیاس است و مبدأ این تاریخ اول سال ملک یزدجرد بن شهریار بن کسریست مخفی نماند که وضع این تاریخ در زمان جمشید کرده اند و بعد از او عادت چنان بوده است که هر پادشاهی که بر اریکه ملک شدی تاریخ را از وقت جلوس او گرفتندی و چون زمان او آخر شدی از او ترک کرده بنام آنکس که استیلا یافته تجدید کردندی که ملک بملک یزدجرد رسید تاریخ بنام او نقل کردند و از روز دوشنبه ربیع الاول سنه احدی عشر هجریه بوده است و چون در زمان عثمان بن عفان علیه اللعنه او لشکر عرب منهزم شده بود و کو بحت و چنانکه در تواریخ مذکور است که اسبابان او را بکشت دیگر کسی در عجم استیلا نیافت که تاریخ بنام او کنند لاجرم تاریخ فرس بنام او قرار یافت و بدو مشهور شد و در این زمان این تاریخ را بی کسر استعمال کنند یعنی سیصد و شصت و پنج روز بی کسر گیرند چون آن قاعده در اول حال متروک شده بود در ثانی الحال اعاده آن نکردند پس سالهای این تاریخ بهر دو اعتبار شمسی اصطلاحی باشد و خمسه مسترقه در آخر سال افزایند و نادر بود که در آخر آبان ماه افزوده شود

ذکر قوی هفتم مشتری که دوست فیروزی سعد و تر دان و گرم و تر دو ذرے
باز مریخ نحس و بره شبی گرم و خشک از طبیعتش طلبی شمس هم گرم و خشک و روزی و ذکر دو ذکر قوی مراتب

چهارم از تواریخ مشهوره تاریخ جلالی و انرا ملکی و ملکشاهی و تاریخ محدث نیز گویند سبب انکه سلطان جلال الدین ملکشاه ابن الب ارسلان سلجوقی او را احداث کرده است اسامی شهور این تاریخ همان اسامی شهور یزدجردیست و از جهت تمیز اسامی شهور یزدجردی را بقدیم مقید سازند و شهور این تاریخ را جلالی یا ملکی و سبب اتحاد اسامی انستکه در وقت وضع این تاریخ اول افتاب باول حمل بود در هیجدهم فروردین ماه قدیم واقع شده بود پس ان هیجده روز را که از سال مقدم بود بطریق کبیسه فرس از این سال اعتبار کرده اند و اسم فروردین را تغییر ندادند و باقی شهور را بحال خود گذاشتند و سال این تاریخ شمسی حقیقی باشد و ان بحسب زیج جدید سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهل و نه دقیقه و پانزده ثانیه و چهل و هشت رابعه است و وضع تقاویم از زمان ملکشاه تا حال بر این تاریخ است و مناسب انستکه ماههای این تاریخ نیز شمسی حقیقی باشد چنانکه بعضی اعتبار نموده اند یعنی مبدا هر ماه روزی باشد که افتاب در نصف النهار ان روز در برجی باشد از بروج اثنا عشریه بشرطی که در نصف النهار پیشتر در اخر برج مقدم باشد اما چون ایام مکث افتاب در بروج مختلف است و جمهور خواسته اند که اول هر ورقی از اوراق تقویم اول ماهی باشد و ایضا نخواستند که ایام اوراق در تقویم مختلف شود بنا بر این گفت و هر ماهی در این تاریخ سی روز باشد بی تفاوت پس بر این تقدیر ماههای شمسی اصطلاحی باشد و خمسه مسترقه در این تاریخ باتفاق در اخر اسفندارمذ ماه افزایند بخلاف تاریخ فرس که بعضی در اخر آبانماه افزایند و بعضی در اخر اسفندارمذ ماه و در چهار سال یا پنج سال یکروز که از کسر ربع جمع شود در اخر خمسه افزایند و انرا کبیسه خوانند و سبب تکرر کبیسه انکه سال زیادتی از ربع و باستقراء معلوم شده است که چون شش بار یا هفت بار بچهار سال کبیسه افتد یکبار به پنج سال افتد و اول فروردین ماه که اول سال است و انرا نوروز سلطانی گویند روزی باشد که افتاب در نصف النهار ان روز در درجه اول حمل باشد بشرط انکه در نصف النهار مقدم در حوت بوده و مبدء این تاریخ از کبیسه ملکشاهی است حکایت کنند که در عصر سلطان ملکشاه جماعتی از حکماء مثل حکیم عمر خیام و خواجه عبد الرحمن خازنی و غیرهما بودند و سلطان با ایشان فرمودند که بنام او رصدی بنا کنند حکما با یکدیگر مشورت این امر عظیم نمودند بعد از قیل و قال اسا بر اوردشواری ترجیح نموده بسلطان عرض نمودند که کمتر زمانی که رصد

نحس و راجتماع و سعد و نظر سعد و ماده ابیت و سهو و تر زبره تیر سازنده باشد و زهره
و آنکه نامش زحل ز اختران برتر است سعد و ماده شبی سرد و تر است ذکر قوی کواکب

تمام میشود سی سالست و ما را معلوم نیست که عمر ما وفا کند و بر ان تقدیر که رصد تمام شود چون در حرکات کواکب بمرور ایام تفاوتهای فاحش پیدا میشود لاجرم احتیاج میشود برصد دیگر و باین سبب این تاریخ که ما در این زیج بر هم منسوخ گردد و زحمتها عبث شود پس صواب انست که چون بسبب عدم کبس تاریخ فرس که مستعمل این زمانست اوایل سالها مختلف میشود ما بجهت سلطان تاریخی وضع کنیم که اول سال او همیشه نوروز باشد و بمرور زمان متغیر نشود و باین سبب اسم پادشاه ابد الدهر باقی بماند پس چون سلطان را بر این امر راضی کردند تاریخ مذکور را مطابق سال شمسی حقیقی ساختند بنام سلطان کردند و احکام باطراف و جوانب نوشتند که منجمان بعد از این تقاویم را بر این تاریخ وضع کنند و روز اول فروردین ماه این تاریخ را نوروز دانند چه در انوقت احوال نباتات از سر گرفته شود و نمو در اید که شبیه بجیوة بعد از ممات است و چون هیجده روز از فروردین ماه قدیم بطریقی که مذکور شد در حین وضع تاریخ کبس کرده بودند مبدء این تاریخ بکبیسه ملکشاهی اشتهار یافت و در تقویم علامات ایام شهور این تواریخ یعنی تواریخ اربعه مذکوره چون از جمله اشیاء متعدده اند ارقام اعداد ایشانست پس علامت یکم با شد و علامت دوم ب و علی هذا القیاس تا اخر ماه و انکه علامت ایام فرس با اسامی بوده است رسم قدیمست و در این زمان در جدول ننویسند مگر که در میان مجوس مستعمل باشد بعد هذا باید دانست که از جمله اوراق تقویم تام و شمسی دوازده ورق متشابه بنوعی که معرفت یکی از ان در معرفت باقی کافی باشد بجهت دوازده ماه ملکشاهی ترتیب دهند و یک ورق دیگر بجهت خمسه مسترقه و هر ورقی مشتمل بر دو صفحه بود یکی بر یمین ناظر باشد صفحه یمنی خوانند و ان دیگر را صفحه یسری و هر یک از متعلقات این دو صفحه را بترتیب مخصوص جداول بیاورند اما در تقویم قری منتخب هر دو صفحه را نقل بیک صفحه نمایند چنانچه شش ورق بجهت شهور اثنا عشریه مرتب سازند پس ضرورة از جمله جداول صفحه یمنی ابتدا بمعرفت جداول ایام اسابیع و تواریخ که مقدم بر معرفت سایر جداول است نمود میفرماید که در تقویم نیز جداول یاد باید در صفحه یمنی بیاورند و در جدول اول یعنی ایمن این جداول ایام اسابیع وضع کنند چه ایام شهور بقوت ان معلوم میشود و در دوم ایام عربی هلالی بسبب انکه اشرفست و مستعمل اهل

باز آغاز شقه یکشنبه   وان تو انکه الف نشانش نه
بر دو شنبه علامت آمد با   همچنین تا رسد بشنبه زا

شرع و اعیاد مسلمین و سایر ایام متبرکه مبنی بر انست و در سیم ایام عربی حسابی چه هر دو بیک قول‌اند
و در چهارم ایام جلالی زیرا که بعد از تاریخ عربی این تاریخ اشرفست چه وضع ان در زمان اسلام
بامر پادشاه اسلام بوده است و در پنجم ایام رومی که اشرف از ایام فرس است و وجه این ظاهر است
و در ششم ایام فرس قدیم که اهون تواریخ است چه مستعمل مجوس است و چون ماهی از این ماهها
تمام شود چنانکه در عربی به کط یا ل رسد بحسب کمال و نقصان شهور و در جلالی و فرس بلا م و در
بلا اگر از شهور سبعه که ایام او سی و یکست باشد یا بلا م اگر از شهور اربعه که ایام او سی است
باشد یا بر کح اگر از ایام شباط باشد در سال غیر کبیسه یا کط در سال کبیسه در یمین صفحه یعنی
در جدول که بر یمین جدول ایام اسابیع است تا جدول اتصالات کلیه گویند نام ماه این
ده باز اء اول انماه اگر مسافت صالح بوده باشد والا نزدیک بان ثبت کنند و در جلالی و فرس
نام خمسه باز اء اول ایام او نیز ثبت کنند و اکثر در اکثر تقاویم اسم ماه جلالی را در فوق جدول
اتصالات کلیه نویسند چون معلومست که روز اول صفحه اول انماه است و گاه باشد که ایام
از انحصار در تقویم قمری بنویسند و باید در تقویم شمسی بنویسند و بر اسم انماه اکتفا کنند چه معرفت
ان ایام بمقایسه معلومست و ایام عربی حسابی نادر بود که در تقویم شمسی نویسند و در
تقویم قمری الا ایام عربیه هلالیه دیگر همه متروک باشد مگر ایام فرس که گاه باشد بجهت انکه کار
بعضی از آن اختیار داشته‌اند و در جنب جدول ساعات نویسند اما نام ماه کمتر نویسند **باب**
سیم در معرفت بروج و کواکب و تقاویم ایشان اولا بموده میشود که دایره عظیمه بر فلک نهم
فرض کنند بنوعی که محاذی منطقه فلک هشتم باشد انرا منطقة البروج و نطاق البروج و فلک
البروج نیز گویند بمجاز و این دایره با منطقه فلک اعظم متقاطع بود بر دو نقطه متقابل که انرا دو
نقطه اعتدال خوانند و دایره عظیمه که بر فلک اعلی و بر دو قطب فلک هشتم گذرد انرا دایره عرض
گویند پس چون فرض کنیم که منطقة البروج بدوازده قسم متساوی منقسم شود ابتدا از نقطه
اعتدال و بر مبدء هر قسمی یک دایره عرض بگذرد لا محاله فلک اعلی و سایر افلاک کلی بسطوح موهوم
این شش دایره بدوازده قسم متساوی منقسم شوند چنانکه هر قسمی منقسم شوند چنانکه هر قسمی
منحصر شود میان دو نصف متجاور از دو دایره عرض مانند پهلوهای خربزه و هر یکی را برجی

کویند

٦

٧

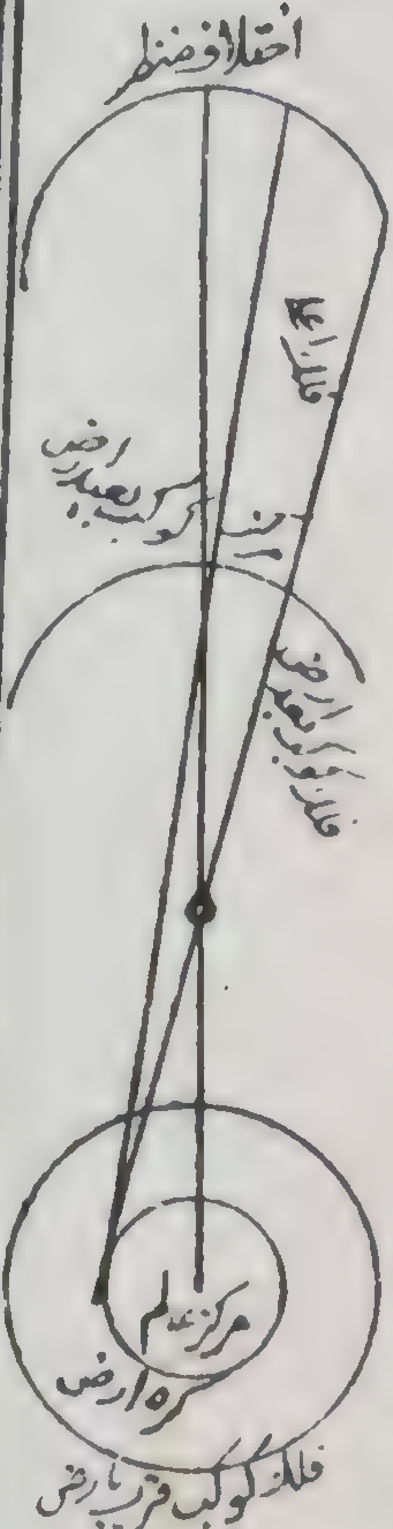
نقف ست و ل الم رسوم   ب در دم روز و ان سیم راج   همچنین تا که م رسد بتمام
اخر اش کط بود یا لام   شرف آفتاب ان بحمیل

در هبوط کواکب

گویند این است معنی قول مصنف که دور فلک را بدوازده بخش کرده‌اند و هر بخشی را برجی نام
نهاده‌اند و برج در لغت قصر عالی را گویند چه هر یک از این بروج قصر بلند مر کوکبی را که حال
باشد در ان برج و اسامی بروج که ماخوذند از صوری که متوهم شده‌اند بر منطقة البروج و حوالی
ان از کواکب ثابته که در وقت تسمیه در محاذی ان اقسام بوده‌اند با علامات ایشان اینست
ا حمل ب ثور ج جوزا د سرطان ه اسد و سنبله ز میزان ح عقرب ط قوس ی جدی یا دلو یب حوت
و تفصیل صور بروج بعد از این بیاید انشاء الله کسی نگوید که چرا علامت بروج بنا بر قاعده کلیه تمام
اعداد ایشان نیست چنانکه ا علامت حمل باشد و ب علامت ثور و هکذا زیرا که تقویم کوکبه
بعد او است از اول حمل در جدول بسه رقم موضوع است اول برج دوم درجه سیم دقیقه پس اگر
علامت برج بنا بر قاعده کلیه مرقوم باشد ناظر تقویم کوکب را از انچه هست یک برج زیاده
خیال خواهد کرد مثلا اگر کوکب در دهم درجه سرطان بود بر این صورت مرقوم خواهد بود
د ی پس در اینجا خواهیم گفت که چهار برج و ده درجه از اول حمل دور شده است و حال
انکه سه برج و ده درجه است فتامل و هر برجی که عبارت از قوسی است از منطقة البروج
که محصور باشد میان دو نصف متجاور از دو دایره عرض بسی درجه قسمت کنند یعنی بسی
قسم متساوی کنند و هر قسمی را درجه گویند پس مجموع درجات فلکی سیصد و شصت باشد که اقل
عددیست که از او کسور تسعه مخرج میشود الا السبع و درجه در لغت بمعنی پایه نردبانست چه فتاب
بسبب طی هر یک از اینها صاعد و هابط گردد و همچنین هر درجه را بشصت دقیقه و هر دقیقه را
بشصت ثانیه و هر ثانیه را بشصت ثالثه قسمت کنند و هکذا تا بعاشره پس قسمت اول جزو کل
باشد و قسمت دوم جزو جزو و قسم سیم جزو جزو جزو و هکذا و اختیار عدد شصت در این اقسام بجهت
سهولتست که در حساب ظاهر میشود چه اقل عددیست که از کسور تسعه بیرون می‌اید الا التسع و ثمن
و سبع و مع هذا نسبت دادن مادون را بدو بالا و لسهولت معتبر است اما کواکب بر دو نوع‌اند سیارات
و ثوابت اگر چه در حرکات قدر او جهة موافقند در جمیع دوره از ثوابت گویند و الا سیارات
و سیارات هفتند باین ترتیب اول زحل که موسومست بکیوان دوم مشتری که معروفست ببرجیس
سیم مریخ که موسومست باحمر و بهرام چهارم شمس که مشهور است بافتاب پنجم زهره که مسمی است بناهید

ثور مه را شرف شناس محل   مر زحل را شرف بود میزان   شرف مشتریست در سرطان
باید از جدی هم شرف بهرام   همچو از حوت زهره بد درام   تیر را سنبله است بیت و شرف

ششم عطارد که ملقب است بکاتب هفتم قمر که مشتهر است بماه و هر یک از این هفت کوکب را فلکی است علیحده زیرا که سوای حرکت شبانه روزی هر کدام را بالخصوص حرکتی یافته اند از مغرب بمشرق غالبا و در مقدار مخالف یکدیگر پس هر یک را در بادی النظر فلکی اثبات کرده اند چه بنا بر اصول ایشان یکجسم بسیط را حرکت مختلفه ممتنع است و ایضا محال است که کوکب در فلک بطریق ماهی در آب حرکت کند چه خرق والتیام باعتقاد ایشان بر فلک روا نیست و فلک زحل فوق همه است و هم چنین فلک هر کوکب بترتیبی که مذکور است فوق فلک کوکبی است که بعد از اوست بطریق احاطه چنانچه سطح مقعر هر یک مماس سطح محدب فلکی است که در جوف اوست مثل توبهای پیاز اما ترتیب افلاک باین صفت بچند وجه ثابت شده است اولا بطریق کسف و انچنانست که مشاهده کرده اند که زحل در حین مقارنه منکسف شده است بمشتری و مشتری بمریخ و مریخ بزهره و زهره بعطارد و عطارد بقمر و هیچ شک نیست که فلک کوکب کاسف در تحت فلک کوکب منکسف است اما باین طریق معلوم نتوان کرد که افتاب در تحت و فوق کدام کوکب است چه کواکب در حال مقارنه افتاب مضمحل میشوند الا قمر بواسطه کسوف معلوم شده است که در تحت شمس است چه جرم قمر است که ساتر شمس میشود و منع ضوء او از ابصار میکند پس در حصول مطلوب رجوع کرده اند بطریق که انرا اختلاف منظر گویند و ان زاویه ایست که حادث میشود در مرکز کوکب از تقاطع دو خط یکی از مرکز عالم رود دیگری از موضع ناظر خارج شود و هر دو بفلک اعلی منتهی شوند و شک نیست که این زاویه در مرکز کوکب که بزمین اقربست اوسع است از انکه ابعد است چنانکه از این شکل متصور است و بعد از امتحان مقدار این زاویه را در قمر بیشتر یافتند پس باین طریق نیز معلوم شد که شمس فوق قمر است و در شمس اندکی محسوس بوده و در کواکب علویه که مریخ و مشتری و زحل است اصلا محسوس نبود از غایت صغر زاویه پس از این محقق شد که فلک شمس در تحت فلک مریخ است لیکن باین طریق معلوم نشده که فوق فلک زهره و عطارد است و یا در تحت ایشان و یا در مابین ایشان چه تحقیق اختلاف منظر در زهره و عطارد متعذر است زیرا که التی که از او اختلاف منظر اخذه میکنند مسماتست بذات الشعبتین مخصوص است بانکه از او در سطح دایره نصف النهار نصب کنند و این دو کوکب در حال وصول بدایره مذکوره غیر مرئی میباشند



٨

که بعد

هست چنین آمده این نکته ز سلف   شرف راس خانه تیر است   نوبت اندر کمان شرف کیر است
چون شرف گشت مر تره معلوم   در برابر بود هبوط نجوم

در ترتیب افلاک کواکب

که بعد هر یک از افتاب اقل است از دو برج پس از این طریق عدول کرده اند بطریق دیگر اقناعی از انجمله یکی انکه میباید که شمس در وسط سیارات باشد استحسانا لما فی ذلک من حسن الترتیب کانها شمسة القلادة فی وسطها و دیگر انکه مجموع کواکب علویه را با افتاب ربطی خاص است باید که او در میان علویه و سفلیه باشد و ستعرف الرباطات فی ضمن الابواب ان شاء الله تعالی سیما انکه کواکب غیر شمس هر کدام که قریب باو رسد سرعت از انکه ابعد بود و چون شمس اسرع است از مریخ و ابطا از زهره باید که در میان زهره و مریخ باشد چهارم انکه اکثری از اکابر متقدمین و متاخرین بحساب ابعاد و اجرام بسبیل حسن الظن در یافته اند که ترتیب افلاک باین وضع است پنجم انکه نقل کرده اند از بعضی که زهره را بر روی افتاب مانند خال دیده اند و منهم الشیخ الرئیس و بعضی او را با عطارد مثل دو خال و منهم الحکیم بن باجه الاندلسی لیکن بر اذهان مستقیم مخفی نماند که در هر یک از اینها بسهولت میسر است و لذلک یقولون هذه دلائل اقناعیة لا قطعیة و این فقیر را بخواطر فاتر رسیده است که در وقتی خاص بطریق اختلاف منظر که از دلایل قطعیه است مطلوب را معلوم توان کرد لیکن ایراد آن لایق این کتاب نیست و شمس را نیر اعظم گویند زیرا که اعظم و اضوء کواکبست و قمر را نیر اصغر چون اصغر است از شمس و بعد از او اضوء از کواکب دیگر است و لهذا هر دو را نیرین گویند و سه کوکب که فوق شمس اند باعتبار مذکور علویه گویند و از ایشان زحل و مشتری را علویین و زهره و عطارد را سفلیین گویند و قمر را با هر دو باعتبار انکه تحت فلک شمس اند سفلیه بر قیاس علویه و پنج کوکب غیر از نیرین را بسبب رجوع و استقامت و اقامت و سرعت و بطوء ایشان خمسه متحیره گویند و در تقویم علامت هر کوکب را از این کواکب سبعه رقم حرف اخر اسم ان کوکبست یعنی و جز زحل ی مشتری خ مریخ س شمس ه زهره د عطارد ر قمر اما کواکب ثوابت بسیار اند بحدی که احصای ان ممکن نیست و تسمیه اینها بثوابت بجهت ثبات اوضاع ایشانست با یکدیگر یا بجهت بطوء حرکت خاصه ایشان و اینها را کواکب بیابانی نیز گویند بجهت انکه مانند مردم بیابان نشین براه و بیراه و بهمه مواضع در زمین ورود امده اند یا انکه بسبب اینکه کواکب مسافران در بیابانها خود را بمقصود میرسانند و بعضی از اینها بر صد در امده و مواقع اینها از فلک البروج معلوم کرده اند هزار و بیست و دو کوکب اند و رصد جمع راصد است هم چنانکه خدم جمع خادم است و حصد

٩

آ بگیر

چون هبوط زحل ببرج حمل — وان برجیس برج جدی مثل — حابر مریخ چون بود سرطان
اندرو مر ورا تو هابط دان — باز میزان هبوط خورشید است — هابط برج خوشه ناهید است

در لغت کسی را گویند که نگاهبان باشد اما در اصطلاح راصد را اطلاق میکنند بر جمعی که رصد کواکب می کنند یعنی منتظر حرکات ایشانند و رسیدن ایشان بمواضع معینه بعد از ان بکثرت استعمال اطلاق کرده اند بر موضعی که در او رصد کواکب می کنند بمجازی که از ان تسمیه محل گویند باسم حال و پوشیده نماند که این هزار و دویست بیست دو کوکب مرصوده غیر انست که کواکب است که از اصغر خوانند که بطلمیوس از غایت صغر از داخل کواکب مرصوده نداشته و خواجه عبد الرحمن صوفی داخل داشته پس باعتقاد او کواکب مرصوده هزار و بیست و پنج باشد و اهل نجوم اکثر اینکوا کب را بر شش مرتبه اعتبار کرده اند و هر مرتبه را قدر و شرف و عظم گویند و هر قدری بر سه مرتبه باشد اعظم و اوسط و اصغر پس مراتب کواکب هیجده بود و فضل هر مرتبه بر مرتبه بعد از و بقدر سدس یک اوسط قدر سادس بود و اینچه ماورای قدر سادس بود از خفیه و مظلمه گویند و تنها داخل کواکب مرصوده نیستند و پنج کوکب که ایشانرا سحابی گویند که مانند لطخه ابر باشند اگر چه مرصوده اند اما ایشانرا قدر نباشد پس اعظم کواکب ثابته اعظم قدر اول باشد و اصغر اصغر قدر سادس و از برای تعریف و تعیین اینکواکب چهل و هشت صورت تخیل کرده اند بعضی تام و بعضی ناتمام چنانچه بقصد و هفده کواکب از این کواکب بر نفس اینصور واقعند یعنی بر خطوطی که این صور از ان خطوط متوهم میشوند یا در میان ان خطوط و اینها را کواکب داخل اینصور گویند و چون خواهند که از اینکواکب خبر دهند گویند که کوکبی که بر سر فلان صورتست یا بر دست راست او یا بر سینه او و علی هذا القیاس و صد و پنج کوکب دیگر بیرون اینصور واقع شده اند و اینها را کواکب خارج صور گویند و چون از اینکواکب خواهند خبر دهند گویند کوکبی که نزدیک پای راست فلان صورت یا بقرب ذنب فلان صورتست و بر اینقیاس و از اینصور چهل و هشت کانند بیست و یک در جانب شمال است از منطقة البروج و پانزده در جانب جنوب و دوازده بر نفس منطقه و حوالی ان که صور بروج دوازده گانه اند ما اینجا یک یک از صور را بتفصیل بیان ورسم و کواکب مشهوره هر یک را تعریف کنیم اگر چه موجب اطنابست و بمعرفت تقویم دخلی ندارد لیکن ناظر سموات و عارفین کواکب را مفید باشد و بالله التوفیق اما از صورتهای شمالی اول صورتیست که بقطب شمالی عالم نزدیکتر است بنات النعش صغریست دوم بنات

النعش

١٠

برج ماهی هبوط تیر آمد — عقرب آن قمر منیر آمد — راس هابط بود چه شد بکمال
هم هبوط ذنب بجوزا دان — خانه کوکب از بروج بگیر

النعش کبری و هر یک هفت ستاره اند چهار از ایشان را نعش گویند و سه را که بر طول واقعند بنات و بعضی هر دو را بدو خرس تشبیه کرده اند اول را دب اصغر گویند و او را بی سر تصور کرده اند و دو ستاره که بر سینه او باشد از فرقدان گویند یکی از دیگری روشن تر باشد و یکستاره روشن که بر ذنب اوست از فقها جدی گویند و با و قبله شناسند و منجمان انرا تصغیر کرده جدی گویند تا ببرج جدی مشارکت اسمی نداشته باشد و او نزدیک ترین ستاره ایست بقطب شمالی بدین واسطه حرکتش ظاهر نگردد و خارج این هفت ستاره ستاره ایست کوچک انرا سم اهو گویند صورت دب اصغر اینست



دوم دب اکبر و او تمام اندامست از این سبب ورا اکبر خوانند و نزدیک کوکب دوم از ذنب او ستاره باشد روشن در غایت صغر و نور چشم را بدان امتحان کنند و او را سها خوانند و ستارگان داخل این صورت بیست و هشت ستاره اند و خارج هشت

صورت دب اکبر اینست



سیم صورت تنین است اژدهائی را مانند گرد بر گرد قطب شمالی فلک البروج بر

١١

برشمار و به بین نو رضمیر خانه ضیقیمن بال شناس حمله معلوم کرد و ت بقیاس
شرف شمس نوزده در حسب یاد کیر این که باید فرحسب

امده و بر سر او چهار کوکب است بر هیئت منحرف او را عرب عوائذ خوانند و

صورت تنین اینست

وستارکان او سی ویک ستاره اند

چهارم صورت قیقاوس است بلغت یونان بمعنی پادشاه و بعضی از عوام کویند معرب
کیکاوس است ملکی را
ماند تاجی بر سر نهاده
دست و پای همه
جنباند برای دو و بدن
وازدو پای او و جدی
مثلثی واسع متخیل شود
ستارکان یازده اند
خارج دو صورت
قیقاوس این است
پنجم صورت عوا
واو را نیز روضا نیز
کویند مرد برا ماند
دست دراز کرده کویا
بانک میکند سر دست
چپ او بر بالای کوکب
اخر از کواکب بنات
النعش کبری است دست
راست او بخت از پس
کواکب صورت فکه
بعد ازین بیان خواهد
شد و باین دست
عصا بر بالای سر کرفته

صورت قیقاوس

شرف زهره هشت کرد و مبت از درج انچه در حساب قوی است شرف تیر نیز پنج دو مبت
هم درج در شرف ضبط است درجات ست ماده کیوان در شرف قمر زد مغتنم دان

ستارکان او بیست و دو اند خارج یکی از سماک رامح خوانند و او را حارس السماء
وحارس شمالی
نیز کویند چه
در اکثر مواضع
مرئی می شود
وان ستاره
دیکر را که با او
است بر ساق
چپ اینصورت
است دمح
رامح کویند
صورت ششم
عوا اینست
صورت فکه
است که عوام
از کاسه
در ویشان
خوانند
و منجمان
از اکلیل

صورت عوا

سماک رامح

شمالی خوانند دایره را ماند که ناتمام است ستارکان او هشتند و ایشان را نیز نیر الفکه خوانند
اینست
صورت فکه
هفتم
صورت الجاثی
علی رکبته
است و او را نیز
نیز خوانند
مرد برا ماند بر سر
زانو ایستاده از برای پای کوفتن کواکب و بیست و هشت اند خارج یکی
صورت الجاثی
علی رکبته
اینست
هشتم
صورت شلیاق
است و او را
سلحفات و نعر
وچنک رومی نیز
کویند سنک پشت را
ماند ستارکان
او ده اند و بریک
طرف ستاره ایست

صورت فکه

وان برجیس بازده است چهار   وان بهرام پنج و هشت شمار
درجات فلک بر استاد   هست صورت دوازده هشتاد
هر یکی برج زان و ج سه و بیست

روشن با دو ستاره دیکر تاریک بر مثال مثلثی خورد بدین سبب عوام ان را
دیک پایه خوانند و منجمان نسر واقع
بجهت مشابهت او بکرکسی که بال
فراهم کرده باشد و این دو ستاره بمنزله
دو بال او بیند

صورت شلیاق صورتش اینست

هفدهم صورت دجاجه است مرغی را ماند کردن دراز کرده سوی مغرب بجهة دانه
چیدن و بالها کشاده بجهت طیران هفده ستاره است خارج دو بر سر انکوکبیست بر
نفس مجره در جنوب کوکب نسر واقع بمقدار یک نیزه او را منقار الدجاجه خوانند و بر
سر ذنب او کوکبیست روشن در میان مجره او را ردف کویند و بر پیش ردف چهار
کوکب روشن اند بر خطی شبیه بمستقیم بر عرض مجره یکی از ان بر بال راست دجاجه است
و یکی بر سینه و دو بر بال چپ و این چهار کوکب را عرب فوارس کویند و ذنب
دجاجه چون تابع اینچهار است از اینجهت او را ردف کویند صورتش اینست

صورة الدجاجه



دهم صورت ذات الکرسی است زنی را ماند بر سر کرسی نشسته که او را قائمه بود
است چون قائمه منبر و پایها فرو کذاشته سیزده کوکبست و در صور عبدالرحمن صوفی مذکور
است که بعضی درین موضع صورت شتری تخیل کرده اند که داخل صور چهل و هشتگانه

نیست

هر درج زان دقیقه شصت و بیست   ثانیه شصت یک دقیقه شناس   همچنین با ثوالث و ما بعد
نظر اختران بکن معلوم   تا بدانی تمام علم نجوم
احتراق الکواکب

نیست بلکه کواکب او بعضی از صورت ذات الکرسی است و بعضی از مراة المسلسلة و بعضی
از حامل راس الغول و بعضی غیر مرصوده چنانکه چهار کوکب از صورت ذات الکرسی بر
خطی اند شبیه بمستقیم که مجره را قطع کرده است بر عرض و ایشان بر بدن شتر اند و از طرف
جنوبی این خط سطری مقوس از کواکب خفیه متصل شود بچهار کوکب متقارب که بمنزله سر
شتر بود و ان سطر مقوس بمنزله کردن او و در تحت این کواکب در جنوب مجره دو کوکب می
اید قریب بیک دیکر و ان بر دست شتر است و انکوکب سحابی که نفس مجره است در
تحت انکوکب بر کف الخضیب و کف
نزدیک ثریا سطری خارج شود و با این
بر مجره اند متصل کویند و انکواکب
دست بود و هر یک انکشت خضاب کرده
کواکب یکی را کهر پشته المخضب کویند
کویند چون کوهها العلاء در نهایه
که چون کف الخضیب دعا مستجاب شود
صورتش اینست

سر شتر است و عرب
الثریا کویند چه از
مقوس از کواکب
کوکب روشن که
شود از اید الثریا
روشن بمنزله ان
از کواکب بمنزله یک
اما اهل نجوم زان
همی اید از اکف
و سنام الناقه نیز
شتر است و قطب
الادراک او در ده
بنصف النهار رسد
الا دعا و ظالم



یازدهم صورة راس الغول است و او را برساوس نیز خوانند مردی را ماند که بر پا
چپ ایستاده سر سوی شمال و پایها بسوی جنوب و پای راست بر داشته و بدست

چون دو کوکب بود ببرجی در · ببرج هشتم ز یکدیکر · و آنکه مر هردو را قران باشد
ور یکی از دکر ببرج سیم · باشد ار نه ببرج یازدهم

ابرساوس · وچنین حال پیکران با شد

چپ سر غولی با خویش کرفته و دست راست بر بالای سر براورده و آلت قطعی بدست

کرفته
بهشت و
خارج سه
الغول
سرخ از
او را یش
صورتش
دوازدهم
ممسك
است
بر پای
بیك دست
دیکر تازیانه
او چهارده
جنوب او
روشن
و دو اکثری
باشد ثریا
از اعیوق
چون رقیب
مشتق از

و کواکب او
شش است
و در راس
کوکبه است
قدر ثانی
الغول کویند
اینست
صورت
الاعنه
مردی را ماند
ایستاده
عنانی بدست
کرفته کواکب
اند و برجا
ستاره ایست
و سرخ
از مواضع
طلوع کند
خوانند
ثریا است
عوق بمعنی

باز داشتن و نکاه بانی چون نکاهبان باز دارنده بود از امور و ستاره دیکران عیوق

رنك از قادر اول

ماه دیکتر

قرن نهم عیوق بجای

شب یکشنبه آن تیر آمد · زین سبب فرخش نیز آمد
شب دوشنبه آن برجیس است · اندرین قولها چو تلبیس است · شب سه شنبه آن زهره شناس

خارج یازده
اینست
صورت
واو را توامان
کویند دو امی
در شمال کاه

صورت ثور
سیم
چون اینست
و دو پیکر نیز
ماند متعانق
کشان سر ایشان

در طرف شمال و مشرقست و پایها بطرف رهوب مغرب در نفس مجره و جوزا باین سبب کویند
کرم و را بصورة بر مثال اسمانست بوجود کلشی وسطه و بعضی کو بند که چون جبار او صورت

صورة جوزا

جنوبیست
بجهت بیاض
کر مستعار
کوسفند
سفید بود
که هم در
بجاز جوزا
او بمعنی است

جوزا کویند
اکثر کواکب او
است از
کر وسطا
پس توامان
جوزا را مه
کویند کو
خارج هشت

صورة برج جوزا اینست چهارم صورة سرطانست خرچنکی را ماند مقدم او بطرف مشرق

و موخر او بمغرب و جنوب
خارج چهار صورتش
اسد است شیر
مغرب پشت و بشمال
است خارج هشت
کوکبیست روشن

سرطان

ستارکان و نزاند
اینست پنجم صورة
ماند روی او بطر
بیت و هفت ستاره
از انجمله کواکب داخله
و سرخ که بر قلب اسد است

چارشنبه شب زحل نصابیس   زهره را داده جمعه و نبر حل   دادشنبه خدای عزوجل
ساعت اولین ز روز و ز شب   دان که باشد از آن آن کوکب

از قلب الاسد و ملکی خوانند و از جمله خارجان کواکب متکاثفه مجتمع است که عرب او را هلبه خوانند و بطلمیوس صفیره کواکبست

صورة اسد اینست

اسر کوکبست که خوانده است و این اینست

صورتش ششم صورت عذرا نیز گویند فرو انداخته دست راست برداشته

سنبله است و او را زنی را ماند دامن چپ او و یحره دست و بان خوشه گرفته

و کوکبی روشن بر کف دست چپ او است از اسماک اعزل خوانند از جهه ارتفاع ان سماک

او سماک و از جهه اعزل در برابر سماک

صورة سنبله

انکه بی سلاح است رامح که نیزه دارد

و کواکب او بیست و شش صورتش اینست هفتم

شش است خارج

صورت میزان ماند دو کفه او او بجانب مشرق است خارج نه

ست ترازو و ثبرا بجانب مغرب و عمود و هشت ستاره

صورت میزان اینست

صورة میزان
اینست

هشتم صورت عقربست سر او بجانب شمال برداشته بجانب

گژدمی را ماند و مغرب و دم جنوب و مشرق یک اند خارج اینست

و کواکب او بیست و سه صورتش

روزشان هست زهره از رباب   وآنکه طبعش مناسب تابست
هستشان روز و شب یک مستقر   بشب بود بر خلاف این قائم   دیگر از بعد زهره دان بهرام   که حساب و رح

ستاره است یکی را که روشن تر است شعرای شامی گویند بجهت آنکه مغیب او بجانب شام است و اندیکری را که بقدر دوم از او دو را است مرزم شامی و سبب التسمیه این دو ستاره بکلب مشابهت او است شعرای یمانی و مرزم او و عرب شعرای یمانی را عبور و شامی را غمیصا گویند و از خرافات ایشانست که شعریان خواهران سهیل اند و میان سهیل و جوزا نزاعی دست داد پس سهیل ثبت جوزا را بشکست و بجانب جنوب گریخت و شعرای یمانی بگذشت در جهت از عبور شامی چندان بگریست که چشمش

صورة کلب اصغر

از عقب او از مجره فقای او از این کفتند و شعرای برمنازقت او بوشیده شد از این جهت از او غمیصا گویند که غمض در لغت فرو پوشیدن چشم است صورتش اینست هفتم صورت سفینه است کشتی را ماند چهل و پنج کوکب است از این کواکب سهیل که معروف و مشهور است بر لنگر کشتی است صورتش اینست

سفینه
صورة

هشتم صورت شجاع است ماری ماند دراز و باریک کثیرة العواطف سر او چهار کوکب متقارب است ما بین قلب الاسد و شعرای شامی و نهایت دم او در جنوب سماک

این بدان شوی ز علم ثمر بر فلک برج منقلب چار است
اندرین باب حکم سیارات حمل است و سرطان بازمیزان و جدی همگی بدانست

اعزل است ستارکان او بیست و پنج اند خارج دو و از جمله کواکب نا ظلم کوکبی سرخ و روشن

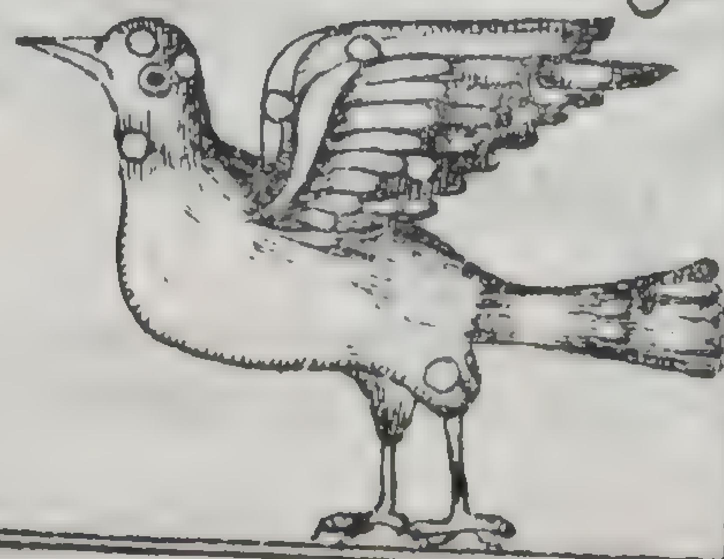
وکوین ودو کوکبی دیگر فرد الشجاع کویند ... تدعی زاماند باشد کعب او از جهت اشتراک در دو کوکب ستاره است صورت است زلغی زا مغرب زبر و کوکبی از شجاع کاو را منقار

حوالی او هیچ نیست و از ذا وعنق الشجاع صوبرة است کم غرق شده بر پشت شجاع این دو صورت و کواکب او هفت



دهم غراب مانند سر سوی شجاع نشسته بر منقار اوست الغراب کویند صورت حیوانی را ماند از سر وازانجا تا اخر بصورة رامی سی و هفت ستاره از انها بر دست این جنوبی وار بقاع وانزا رجل قنطورس خوانند

یازدهم قنطورس است تا پشت بصورت آدمی موخر فرس بطریق است و کوکبی روشن رابعه است قریب با فق سهیل کتر است



دان هرز زند نجمین و حرب مرک هشتم است وخوف وخطر ششمین خانه رنج و بنده ماز در نهم خانه علم دین وسفر هفتمین خانه ازو انباز زن کر حد و کواکب

خود و منطقه این فلک بر منطقه مایل منطبق باشد تمیم تدویر وان معرق باشد در حامل بطریق تدویر باقی کواکب لیکن منطقه این فلک دائما داخل در سطح منطقه حامل بود بخلاف سایر کواکب و عطارد نیز بعد از ممثل سه فلک دیگر بود اول مدیر وان در ثخن ممثل بود بطریق حوامل در ممثلات و منطقه او مقاطع منطقه ممثل بود دوم حامل وان در ثخن مدیر بود چنانکه مدیر در ثخن ممثل و منطقه اش در سطح منطقه مدیر بود سیم تدویر بود در ثخن حامل علی الرسم هر یک از این و کوکب نیز علی الرسم مغرق در تدویر خود و از انچه گفتیم لازم می اید که عطارد را دو اوج باشد یکی مشترک میان ممثل و مدیر وانرا اوج مدیر خوانند دیگری مشترک میان مدیر و حامل وانرا اوج حامل خوانند و دو حضیض بهمان طریق و نیز او را چهار متمم باشد دو از ممثل و دو از مدیر و صورت افلاک هر کوکب بحسب تسطیح بدین کونه است که نموده شد



١

عملی و لیک ز بیم جو بیند   چون حدیث ازده و یکی گویند   خانه دوستان امید است
و ین بیان متین چو خورشید است   چون از ین بگذری بود ده و دو   حکم او بر دستور دان هم دو

امّا تقویم کوکب عبارت از بعد موضع اوست از راس حمل یعنی قوسی است از منطقة البروج میان اول حمل و موضع کوکب بر توالی بروج و انرا طول کوکب نیز گویند و مراد بموضع کوکب در طول طرف خطی بود که از مرکز عالم بمرکز کوکب گذرد و بفلک اعلی منتهی شود اگر کوکب بر منطقة البروج بود و الا نقطه تقاطع دائره عرضی بود که بطرف خط مذکور گذرد و با منطقة البروج تقاطع کند ان تقاطع که اقرب بود بطرف خط مذکور و این خط را در عرف اهل هیئت خط تقویمی گویند و حرکتی که کوکب بان حرکت این قوس را قطع کند حرکت طولی و حرکت تقویمی گویند و در تقویم تام و شمسی بعد از جدول تواریخ مشهوره بجهت تقاویم کواکب سبعه سیاره هفت جدول بیاورند و ابتدا از شمس کنند زیرا که اشهر و اضوء و اشرف و اعظم کواکب است پس بقمر چون بعد از شمس او اظهر و اضوء است و در اختیارات باحوال قمر احتیاج بیشتر از سایر کواکب است پس خمسه متحیره را ابتدا کنند از زحل بترتیب افلاک بیاورند و اسم هر یک از سیاره در مستطیلی که بر فوق جدول ایشانست مصرح بنویسند و در جدول هر کوکب موضع ان کوکب از فلک البروج یعنی منتهی قوس تقویمی کوکب از منطقة البروج در نصف النهار هر روزی از ایام اسابیع و تواریخ بازاء ان روز ثبت کنند تا معلوم شود که در هر نصف روز تقویم کوکب چه مقدار است و اختیار نصف النهار از سایر اوقات بجهت انستکه باعتقاد منجمین مبدء شبانروز است چنانچه در باب ششم معلوم کردید و رقم اول رقم برج یعنی رقم اول که ایمن از قامست موضوع باشد بجهت برج و ان هرگز از یازده متجاوز نگردد اگر چه دوازده شود باول حمل انتقال کنند و دور از سر گرفته شود و رقم صفر در ان مرتبه ثبت شود و رقم دوم موضوعست بجهت درجه و ان هرگز از کط زیاده نشود اگر چه سی شود از ان مرتبه ساقط و عوض ان یک برج بر رقم ایمن زیاده شود و این را دفع گویند و رقم سیم موضوعست بجهت دقیقه و ان هرگز از پنجاه و نه نگذرد و چه اگر بشصت رسد از ان مرتبه ساقط گردد و بمرتبه ما قبل خود مرفوع شده یکدرجه اضافه در رقم ان مرتبه شود و مراتب تقویم کواکب در دفتر زیاده از دقیقه نباشد الا نادرا و گاه باشد که در چند روز متوالی یکی از این ارقام مکرر شود بسبب انکه مقدار حرکت در ان ایام در عشر مرتبه ان رقم متعدد شود و در این حال از ابعنی او رقم را در او روزها بجهت تخفیف کتابت الا در روز اول و اخر ننویسند و جایگاه ش خالی گذارند تا مراتب مشتبه نشود اگر چه خالی

فرح تیر برج طالع دان   وین ز تاثیر صنع صانع دان   فرح ماه با لشتا از دانی
وان خورشید است بر تاسع   زهره در بخین بود با دو ام   همچو در خانه ششم ام

نباشد باینکه رقمی از مرتبه دیگر اینجا نوشته شود ناظر از ان مرتبه اعتقاد کند و باقی مراتب نیز باین سبب مختل گردد و گاه باشد که زیاده از یک رقم در چند روز متوالی متکرر شود جایگاه ان نیز خالی گذارند و امّا پنجم در مسیرات کواکب و رجعت و استقامت ایشان مراد از مسیرات بجا مد بلکه ورکو کبست و مدّت مکث او در بروج و مدعا از دور کوکب مفارقت اوست از نقطه معینه از فلک البروج تا معاودت او باز بهمان نقطه و برصد و امتحان معلوم شده است که دورات متتالیه کواکب سیاره متفاوت المدة است الا شمس که تفاوت دورات او محسوس نیست پس بواسطه تفاوت مدت ملة دوره خط وسطی هر کوکب که در الحقیقه متشابهة الحرکاست و انرا حرکت وسط گویند کما ستعرف بجای مدّت دوره حقیقی ان کوکب منظور داشت و بجهت سهولت کسور انرا اسقاط نموده و دوره حقیقی از این دوره گاه کمتر است و گاه بیشتر پس میفرماید که افتاب در مدت یکسال دوره را تمام کند تحقیقا چه سال شمسی چنانکه سابق ذکر یافت عبارت از دوره اوست و برجی را در سی روز تمام کند تقریبا قید تقریب بجهت اختلاف مدّت مکث اوست در بروج بسبب سرعت و بطوء حرکت او و در این زمان بمحاسبه زیج سلطان الشهید مکث افتاب در برج حمل سی روز و پانزده ساعتست و در ثور سی و یکروز و دو ساعت و نیم تقریبا و در جوزا سی و یکروز و نه ساعت و در سرطان سی و یکروز و ده ساعت و در اسد سی و یکروز و پنج ساعت و در سنبله روز نوزده ساعت و در میزان سی روز و شش ساعت و در عقرب بیست و نه روز و نوزده ساعت و در قوس بیست و نه روز و دوازده ساعت تقریبا و در جدی بیست و نه روز و ده ساعت و در دلو بیست و نه روز و شانزده ساعت و در حوت سی روز و دو ساعت و ماههای شمسی حقیقی عبارتست از اینمدتهاست و تغییر فاحش در این ازمنه نشود مگر در مدتهای مدید و مدعا از روز در اینمقام شبانروز است و قمر دوره را در بیست و هفت روز و ثلث روزی تمام کند تقریبا چه تحقیقا از ثلث کمتر است بهفت دقیقه ساعتی لیکن چون تفاوت اندکیست مضر قید تقریبا کرده است و برجی را در بیشتر از دو روز و کمتر از سه روز تمام کند بحسب سرعت و بطوء سیر او و گاه باشد که چون در حدود غایت سرعت بود در دو روز یا کمتر از دو روز باندکی کمتر از یکساعت برجی تمام کند و زحل در قریب سی سال دوره تمام کند قید قرب بسبب انستکه دوره

ای بابت جمال و مایه جود ... سعد جبل ... رسد به حمل
بشنو از قول اهل هند و حدود مشتری را که مایه فرح است

وسطی او بتحقیقا بیست و نه سال و پنج ماه و سه روز و شانزده ساعت و بیست و یکدقیقه است
و مراد از سال در این مباحث سال شمسی است و از ماه سی روز برجی را در دو سال و نیم تمام کند تقریبا
وبید تقریبا ایجاد و وجه آن دو چیز است یکی آنکه زمان دوره را متساوی بر عدد بروج قسمت کرده است و حال
آنکه مکث او در هر برج بحسب بطوء و سرعت سیر او متفاوتست دویم آنکه بر تقدیر تساوی مکث
چون مدت دوره تقریبی است خارج قسمت او بود واز هم تقریبی باشد و مشتری دوره در قرب دوازده
سال تمام کند و بحسب تحقیق مدت دوره وسطی او یازده سال و دو ماه و سیزده روز و یازده ساعت
و نه دقیقه و برجی در یکسال تقریبا و وجه تقریب در اینجا هم دو است و مریخ دوره را در قرب یکسال و
ده ماه و نیم تمام کند و بحسب تحقیق مدت دوره وسطی او یکسال و ده ماه و بیست و یکروز و بیست و دو
ساعت و پنجاه دقیقه است و برجی را در یکماه و نیم تمام کند تقریبا چون سریع السیر بود و ما یکسال
استقراء نمودیم در حالت سرعت سیر در مدت چهل روز باندکی کمتر برجی را تمام کرد و هر یک از سفلیین
دوره را در قرب یکسال تمام کند وبید قرب بمکو نظر بدوره حقیقی ایشان باشد والا دوره وسطی احتیاج
نیست و چون مستقیم و سریع السیر باشد زهره برجی را در بیست و هفت روز تقریبا تمام کند و عطارد
در شانزده روز تقریبا وبید تقریب بجهت آنستکه هر یک از این دو کوکب گاه باشد که در سرعت سیر
بیشتر یا کمتر از این مدت برجی تمام کند لیکن در عطارد مقدار کمی بیک روز نرسد و ما یکسال استقراء
نمودیم زهره در حالت سرعت سیر در بیست و چهار روز و کسری برجی تمام کرد وبید سرعت سیر در این
سه کوکب اخیر بسبب آنستکه گاه باشد که در حال سرعت سیر دو برج باشند و در حال بطوء در برجی
و تفاوت میان مدت مکث ایشان در این دو برج بسیار است بخلاف علویین که در مدت قطع کردن
برجی هم بطئ شوند و هم سریع و چون چنین باشد تفاوت میان مدت سیر ایشان در دو برج اندک
بود وبید مستقیم در عطارد انسب است فقط چنانکه محقق طوسی ره در سی فصل بیان کرده چه او را
در رجعت نیز سرعت سیر هست و زمان مکث او در برجی که در آن راجع و سریع کردد متفاوتست با زمان
مکث او در برجی که در آن مستقیم و سریع کردد بکثرت بخلاف مریخ و زهره که ایشان را در رجعت سرعت
نیست چه سرعت عبارتست از زیادتی حرکت تقویمی کوکب بر حرکت وسطی چنانکه بعد از این بیاید و حرکت
رجعی ایشان در هیچ وقت بحرکت وسطی نرسد پس وبید سرعت سیر ایشان کافی باشد وبید مستقیم

از حمل جد بدانکه شش و حسب / شش مه نیز زهره را بر است / هشت دیگر نصیبه تیر است
پنج مریخ را ز روی عدد / مر زحل را همین رسد بعدد

احتیاج نباشد واینکه مصنف زهره را در وبید مستقیم داخل داشته ممکنست که آنرا بقید بیانی تعبیر کنیم
و در عطارد باحترازی لیکن بر تقدیری که سرعت کواکب اعم باشد از آنکه در تمام برج بود یا در
بعضی که اگر مخصوص باشد بتمام برج وبید مستقیم در هر کوکب سفلی بیان خواهد بود و کواکب
ثابته دوره را در بیست و چهار هزار سال تمام کنند و برجی را در دو هزار سال که خارج قسمت
بیست و چهار هزار است بر عدد بروج و درجه را در شصت و شش سال که خارج قسمت دو هزار
سال است بر عدد درجات برجی تقریبا و وجه تقریب ثلثان سال است که کسر خارج قسمت
است و مصنف بجهت سهولت اسقاط آن کرده است بدانکه مستقیم مخفی نماند که کیفیت حرکات
ثوابت را بحسب ارصاد مختلف یافته اند قدما مثل ارسطو و اتباع او را عقیده آن بوده است که
ایشان را غیر حرکت یومیه حرکتی نیست و لهذا اسناد آن حرکت را بفلک ثامن کرده اند و چون نوبت
بابرخس رسید بعضی از ثوابت قریب بمنطقه را رصد کرده و در ایشان حرکتی یافته است از
مغرب بمشرق لیکن از غایت قلت بر کمیت آن مطلع نشده بعد از آن بطلمیوس و مالاناوس بطریق
تدقیق چون حرکت این امر شدند رای ایشان براین قرار گرفت که در هر صد سال درجه قطع
میکنند و جمعی از متاخرین مثل ابن الاعلم و غیره در تحقیق مطلوب استقصای تام نموده گفتند
که در هر هفتاد سال درجه قطع میکنند و این موافق است با آنچه محقق طوسی علیه الرحمه و سلطان
المغفور در رصد خود یافته اند اما اعتقاد جماعتی که در زمان مامون خلیفه رصد کواکب کرده اند
آنستکه در هر شصت و شش سال درجه قطع کنند و حکیم فاضل محیی الدین مغربی که از راصدان مراغه
است چند کواکب را مثل عین الثور و قلب العقرب رصد کرده مطابق یافته است با آنچه در زمان
مامون یافته اند و اعتقاد مصنف بر اینقولست و هر یک از خمسه متحیره گاهی مستقیم باشند یعنی بر
توالی حرکت کنند و گاهی راجع یعنی بر خلاف توالی حرکت کنند گاهی مقیم یعنی ساکن نمایند اگرچه
مقدار تقویم کوکب در یک نصف النهار بیشتر از نصف النهار سابق بود مستقیم باشد و اگر کمتر بود
راجع و اگر مساوی بود مقیم و اقامت باین نوع که گفتیم در کواکب علویه و زهره محسوس شود و در
عطارد چون سریع السیر است مدت اقامت بیک شبانروز نرسد و اگر احیانا در دو نصف النهار
متوالی بریکدقیقه باشد آن اقامت نبود بلکه از نصف النهار اول از آن دقیقه بگذرد و در آن شبانه

باز از ثور حد زهره دو چار　اند و حد تیر شش شمار　هشت از و نیز حد سعد اجل
هست و خمس پنج حد زحل　سه درج نیز حد بهرام است　دل ما را همیشه مدام است

روز راجع یا مستقیم گردد و در نصف ثانی بهمان دقیقه عود کند و در حوالی مبدء رجعت
واستقامت یعنی از انتهاء احدی الحالتین وقبل از ابتدای دیگری مقیم شوند چه در علم حکمت مقرر
است که در ما بین حرکتین مختلفتین فی الجمله سکونی متحقق است و پیش از شروع در شرح کلام
چاره نیست از تحقیق رجوع واینجا بیان متعلق است پس میگوییم که چون دو خط از مرکز عالم خارج
شود واز جانبین تدویر مماس او شوند منطقه تدویر باین دو نقطه مماس بدو قسم مختلف منقسم
شود اعلی واسفل ولا محاله قسم اعلی اعظم بود از اسفل ومخفی نماند که قوسهای متساوی از قطعه
علیای تدویر بانچه بذروه اقربست اعظم نماید از انچه ابعد است وهم چنین قوسهای متساوی از
قطعه سفلی انچه اقربست بحضیض تدویر اعظم نماید از انچه ابعد است پس حرکت تدویر در قسی اعظم
سریع نماید ودر قسی اصغر بطی ومراد بذروه وحضیض تدویر دو نقطه تقاطع محیط تدویر است
با خطی که از مرکز عالم خارج شود واز مرکز تدویر گذشته بفلک اعلی منتهی شود انکه دورتر است
ذروه مرئی گویند وانکه نزدیکتر است حضیض مرئی وحرکتی که این خط با او حرکت متحرک باشد حرکت
مرکز معدل گویند چه مرکز تدویر بر ان خط است وان حرکت همیشه بر توالی باشد وچون مرکز
هر یک از حوامل متحیره از مرکز عالم خارجست لا محاله مرکز تدویر از مرکز عالم در یک قطعه حامل بعید
بود ودر قطعه دیگر قریب وغایت بعد وقت وصول ان باشد بنقطه اوج وغایت قرب وقت وصول ان
باشد بنقطه حضیض واز این لازم اید که حرکت مرکز معدل در قطعه بعید بطی بود ودر قطعه قریبه
سریع وحرکتی که واسطه باشد تقریبا مابین سرعت وبطوء از حرکت وسط کوکب گویند فاذا
تمهد هذا باید دانست که چون افلاک تداویر شامل ارض نیستند لاجرم اگر اعلای ایشان بر
توالی حرکت کند حرکت اسفل بر خلاف توالی خواهد بود چنانکه در متحیره است واگر حرکت اعلا بر خلاف
توالی باشد اسفل بر توالی خواهد بود چنانکه در قمر است وهر یک از کواکب متحیره چون در اعلای
تدویر باشد حرکت ایشان بر توالی اسرع نماید چه کوکب در اینحال مجموع حرکت مرکز معدل وحرکت
تدویر متحرک باشد وچون باسفل تدویر انتقال کند حرکت کوکب بتوالی بطوئی پیدا کند بسبب انکه
در اینحال کوکب بمقدار فضل حرکت مرکز معدل بتوالی بر حرکت تدویر بخلاف توالی حرکت وبنا بر انچه
قبل از این مذکور شد هر چند کوکب بحضیض نزدیکتر شود حرکت تدویر بخلاف توالی سریعتر شود

رجعت الکواکب

وفضل

تیر را شش درج ز جوزا حد　هست پنجش ز اخیش بند
زهره را آنکه شادی بهر سخ است　حد از این برج بکمان پنج است　حد مریخ باز ...

وفضل مذکور کمتر شود وکوکب بطی تر نماید اما چون هنوز حرکت مرکز کوکب بتوالیست کوکب را
مستقیم گویند تا بجائی رسد که حرکت تدویر بخلاف توالی با حرکت مرکز معدل بتوالی مقاومت
کند وکوکب چند گاه چنان نماید که در یکجائی ساکنست ودر اینحال کوکب را مقیم گویند بعد از
ان حرکت تدویر بخلاف توالی زیاده اید بر حرکت مرکز معدل بتوالی وکوکب بمقدار زیادتی بخلاف
توالی متحرک باشد ودر اینحال کوکب را راجع گویند وهر چند بحضیض نزدیکتر شود حرکت
او در رجعت سریعتر نماید تا کوکب بحضیض مرئی رسد وانجا غایت سرعت او باشد در رجعت
ووسط زمان او وچون از حضیض بگذرد در رجعت بطوء پیدا کند وهر چند برآید بطی تر
شود تا باز بنوعی که گفتیم مقیم گردد وبعد از ان مستقیم گردد وتا در استقامت سریعتر
شود تا بذروه رسد که غایت سرعت اوست در استقامت ووسط زمان ان وبعد از ان
بحالت اول عود کند واز انچه گفتیم لازم می اید که کوکب در یک دوره تدویر دو بار مقیم گردد یکی
بعد از استقامت وپیش از رجعت وان را مقام اول گویند ودیگری بعد از رجعت وقبل از استقامت
وان را مقام ثانی گویند وقمر را اگرچه تدویر هست اما حرکت او در قطعه علیا که بخلاف توالیست
اسرع از حرکت وسط او نیست پس رجعت لازم نیاید لیکن در قطعه علیا بطی ودر قطعه سفلی
سریع نماید وچون حرکت مرکز معدل نسبت بمرکز عالم مختلف است لا محاله مدة استقامتی یا استقامت
ورجوعی با رجوعی متفاوت باشد چه هرگاه حرکت مرکز معدل سریع باشد تکافو حرکتین در اواخر
استقامت دیرتر دست دهد ودر اواخر رجعت زودتر وهرگاه بطی باشد در اواخر استقامت زودتر
دست دهد ودر اواخر رجعت دیرتر پس زمان استقامت در گاه اول بیشتر باشد ودر گاه ثانی
کمتر وزمان رجعت بعکس واعظم زمان استقامت بنا بر استقراء جداول زیج زحل را هشت ماه
وچهار روز است ومشتری را نه ماه وچهار ده روز ومریخ را دو سال ویازده روز وزهره را
یکسال وشش ماه وچهار روز وعطارد را سه ماه وچهار روز ومراد از ماه در این مقام سی روز
است واصغر زمان استقامت زحل را هفت ماه وبیست وشش روز است ومشتری را نه ماه
ومریخ را یکسال ودو ماه وهفت روز وزهره را یکسال وپنج ماه وبیست روز وعطارد را سه
ماه وسه روز واعظم زمان رجعت زحل را چهار ماه وبیست ویک روز است ومشتری را چهار

وآن کیوان شش است نیک نگر — حد مریخ نحس و مایه خشک
از دو برج هفت آید از خرچنگ — باز شش حد زهره و شش تیر — هفت از و نیز حد سعد کبیر

ماه و سه روز و مریخ را دو ماه و بیست و یکروز زهره را یکماه و چهارده روز و عطارد را بیست و
سه روز و اصغر زمان رجعت زحل را چهار ماه و شانزده روز است و مشتری را سه ماه و بیست و
هشت روز و مریخ را دو ماه و شش روز و زهره را یکماه و ده روز و عطارد را بیست و یکروز
و در تقویم تام شمسی علامت مبدء رجعت و استقامت هر کوکبی از متحیره را در اثنای تقویم انکوکب
ثبت کنند بنوعی که فاصله باشد دو روز که در ما بین نصف النهار ان دو روز کوکب ابتداء
رجعت یا استقامت کرده باشد جدا و بجهت تعیین وقت ان بر حاشیه نیز نویسند یعنی در جدول
اتصالات کلیه در محاذی روزی که در ان روز یا در شب قبل از ان ابتداء رجعت یا استقامت کرده
باشد و علامت مبدء استقامت مت باشد و از مبدء رجعت عت و چون خواهند که بر حاشیه
ثبت کنند اول علامت مبدء استقامت یا رجعت نویسند ملحق بعلامت کوکب راجع یا مستقیم پس
علامت روز که ان مبهم است یا علامت شب که لام است پس علامت یکی از ایام اسابیع ملحق بعلامت
روز یا شب پس علامت ساعات و دقایق گذشته از اول روز یا شب و در بعضی تقاویم همین
اکتفا نمایند و در اثنای تقویم کوکب هیچ ننویسند و در تقویم قمری بر حاشیه ثبت کنند اما علامت
ساعات و دقایق کمتر نویسند و در تقویم تام و شمسی در جدول تقویم هر یک از علویین در وقت
اقامت ایشان لفظ مقیم مصرح نویسند چنانکه با علامت رجعت یا استقامت مقاطع باشد و مدت
اقامت در زحل هفت روز است و در مشتری پنج روز و سیر تقویمی کوکب خواه راجع باشد و خواه
مستقیم در شبانه روزی که از ان هیئات کوکب خوانند اگر مساوی سیر شبانه روزی وسط انکوکب
باشد ان را سیر اوسط گویند و کوکب را در ان حال متوسط السیر و معتدل السیر خوانند و اگر زاید
باشد بر سیر وسط و هر چند بر اید از یاد تی در تزاید بود ان را سیر زاید متزاید گویند و اگر در تناقص
بود ان را سیر متناقص گویند و کوکب را در این حال سریع السیر خوانند و اگر سیر تقویمی ناقص باشد
از سیر وسط و هر چند بر اید روی در تناقص نهد ان را سیر ناقص متناقص گویند و اگر روی در
تزاید نهد ان را سیر ناقص متزاید گویند و کوکب را در این حال بطی السیر خوانند و در تقویم تام گاه
باشد که این احوال را در اثنای تقاویم کوکب سبعه بر سر جداول ان نیز ثبت کنند و علامات انها این است
سط سیر اوسط بد مبد سیر زاید متزاید متنقص سیر زاید متناقص قص منتقص سیر ناقص قص

بعضی تقاویم

مبد

۸

وآنچه ماند ز برج حد زحل — باشد ای برتر از زحل مجمل
باز بر چیس از برج اسد — وآنکه خیر شش و برج نماند حد — حد ناهید پنج و ان زحل

مبد سیر ناقص متزاید و حرکت موسط زحل را در شبانه روزی دو دقیقه است و مشتری را
چهار دقیقه و پنجاه و نه ثانیه و مریخ را سی و یک دقیقه و بیست و شش ثانیه و شمس را پنجاه و نه دقیقه
و هشت ثانیه و زهره و عطارد را همین مقدار و قمر را سیزده درجه و ده دقیقه و سی و پنج ثانیه

باب پنجم در معرفت میل افتاب و عروض کواکب و بعد درجات ایشان اولا بباید دانست که
بعد نقطه از دایره در سطح کره قوسی بود از عظیمه که بان نقطه و بد و قطب ان دایره گذرد ما بین
ان نقطه و محیط ان دایره از جانبی که اقرب از ان نباشد پس بجهت معرفت بعد نقطه مفروضه
از منطقه فلک که ان را معدل النهار گویند دایره فرض کنند که بد و قطب نفلک و ان نقطه گذرد
و قوسی که از این دایره میان نقطه مفروضه و معدل النهار باشد بشرط که زیاده از ربع نبود
ان را بعد ان نقطه گویند از معدل النهار و بعد اجزای منطقة البروج را از معدل النهار میل اول
الجزو گویند بقیاس میل ثانی الجزو که ان قوسی باشد از دایره عرضیه که بجزو مفروض گذرد ما بین
منطقة البروج و معدل النهار از جانب اقرب و لفظ میل چون مطلق مذکور شود مراد میل اول
باشد و چون افتاب دایما بر منطقة البروج است میل ان جزو را که افتاب در او بود میل افتاب نیز
گویند بخلاف کواکب دیگر که چون در اکثر اوقات بر منطقة البروج نیستند بر ایشان میل اطلاق
نکنند بلکه بعد کوکب از معدل النهار گویند و دایره میلی که بر راس سرطان و جدی گذرد ان
دایره ماره باقطاب اربعه گویند بجهة مرور ان بقطبین معدل النهار و قطبین فلک البروج و قوسی
که از این دایره ما بین منطقة البروج و معدل النهار باشد از جانب اقرب ان را میل کلی و میل اعظم
گویند چه اعظم است از باقی میول و مقدار میل کلی را بحسب رصاد مختلف یافته اند و بحسب زیج
جدید الغ بیک بیست و سه درجه و سی دقیقه و هفده ثانیه است اما میل افتاب یعنی میل اول بعد
اوست از معدل النهار که منطقه فلک نهم است و ان را معدل النهار باین سبب گویند که چون مرکز
افتاب بسطح این دایره رسد تقریبا شب و روز مساوی شوند در جمیع مواضع و فصل مشترک میان
سطح این دایره و سطح کره ارض را خط استوا گویند و او را یعنی افتاب را مداریست مرسوم از مرکز
جرم خاصه او که داخل در سطح منطقه فلک هشتم است که ان را منطقة البروج گویند از جهت مرور
این دایره باوساط بروج و لهذا منطقه را اوساط بروج نیز گویند و از جهت ملازمت افتاب مر این

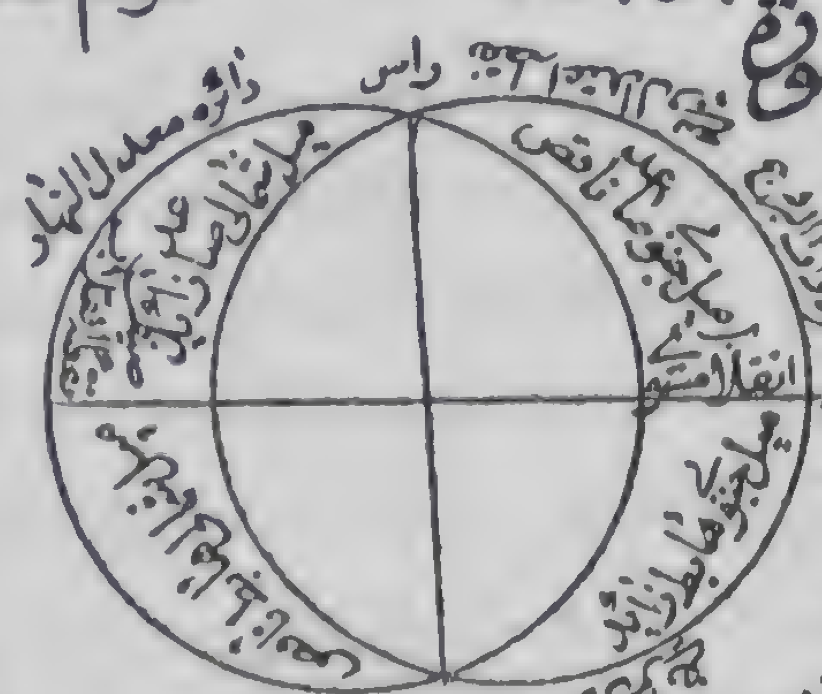
4

جفت دیگر بماه حکم ازل ششمین تیر را چو تیر آمد تیر بهرام را چو تیره آمد
تیر را حد ز سنبله مقصد است زهره را در قلم چنین رشته است

دایره را دایرهٔ شمسیه نیز گویند و این منطقة البروج مقاطع معدل النهار است بر دو نقطهٔ متقابل چون معدل النهار و منطقة البروج از دوایر عظامند و دو قطب هر یك غیر دو قطب ان دیگر است لازم می اید که تقاطع کنند این دو دایره بر دو نقطهٔ مشترك متقابل که منصف باشد میان این دو نقطه نصف هر یك از این دو دایره و این در شکل دو از دهم اولی اکر ثاوذوسیوس مبین شده است و از نقطتین مذکورتین ان نقطه که افتاب چون بحرکت خاص خود از ان بگذرد در شمال معدل النهار باشد یعنی در جهت قطبی و که نزدیك است بکوکب جدی انرا نقطهٔ اعتدال ربیعی گویند از جهت تساوی شب و روز و حصول ربیع در وقت وصول افتاب باین نقطه در معظم معموره و مبدء بروج یعنی اول حمل را از این نقطه گرفته و لهذا انرا نقطهٔ حمل نیز گویند و ان دیگر را که چون افتاب از ان بگذرد در جنوب معدل النهار باشد نقطهٔ اعتدال خریفی بسبب انکه چون افتاب باین نقطه رسد تساوی شب و روز و حصول خریف باشد در اکثر معموره و این نقطه هر اینه اول برج میزان بود و وجه تسمیه هند و جهت شمال و جنوب اینست که نسبتی که از این دو جهت میود در موسوم است باین دو اسم و از ابتدای گذشتن افتاب از نقطهٔ اعتدال ربیعی تا رسیدن او بغایت بعد از معدل النهار که محل تقاطع دایرهٔ ماره باقطاب اربعه است با منطقة البروج و انرا نقطهٔ انقلاب صیفی گویند بسبب انقلاب زمان حین وصول افتاب باین نقطه از ربیع بصیف و اکثر ربع مسکون میل شمالی صاعد زاید باشد اما شمالی بسبب وقوع افتاب در این مرور در شمال معدل النهار اما زاید بسبب تزاید فرجه منطقتین از نقطهٔ اعتدال ربیعی تا نقطهٔ انقلاب صیفی که اول برج سرطان است اما صاعد بسبب صعود او در اینحال بجانب سمت الرأس لیکن مخفی نماند که اینحکم مخصوص است ببلادی که افتاب از سمت الرأس ان بلاد در هیچ وقت بجانب شمال میل نکند که اگر موضعی باشد از معموره که افتاب از سمت الرأس انموضع بجانب شمال متجاوز شود مثل جبشه و زنگبار و ولایت یمن و مکه معظمه و بعضی از بلاد هند در اینحال از وقت گذشتن او از سمت الرأس تا غایت بعد میل شمالی هابط زاید باشد در انموضع و از اینجا یعنی از غایت میل تا رسیدن بنقطهٔ اعتدال خریفی میل شمالی هابط ناقص باشد بسبب وقوع افتاب در شمال معدل النهار و هبوط او از سمت الرأس و تناقص فرجهٔ منطقتین در ما بین این دو نقطه

شیر را که فرخ آثار است حد از این برج پیکان جار است تا ز مریخ را برابر تیر
و آنچه ماند بود زحل را تیر حد ز برجی که خوانیش میزان

اما اگر افتاب در این مرور بطرف شمالی سمت الرأس موضعی گذرد ان هنگام در انموضع میل شمالی صاعد ناقص باشد و از ابتدای گذشتن او از نقطهٔ اعتدال خریفی تا رسیدن بغایت بعد که محل تقاطع دیگر است از دایره ماره باقطاب اربعه با منطقة البروج و انرا اول جدی و نقطهٔ انقلاب شتوی خوانند بسبب انقلاب زمان حین وصول افتاب بان نقطه از خریف بشتا در جمیع معموره میل جنوبی هابط زاید باشد و از انجا تا رسیدن ان باز بنقطهٔ اعتدال ربیعی میل جنوبی صاعد ناقص باشد و اینها بمقایسه ما سبق معلوم است لیکن حکم صعود و هبوط میل جنوبی در جمیع معموره یکیست چه در ربع مسکون افتاب در میل جنوبی هرگز بشمال سمت الرأس مایل نشود و کواکب دیگر را اگر چه بعد از معدل النهار باشد لیکن ثبت انها تقویم مصطلح نیست و عمل ان هم فی الجمله متعسر است وصعود و هبوط معدل النهار با فلك البروج و تزاید و تناقص میل بر اینگونه است اما عرض کوکب عبارت از بعد اوست از منطقة البروج یعنی قوسی است از دایره عرضیه که بمرکز کوکب بگذرد میان نقطه تقویمی کوکب و منطقة البروج از جانب قرب پس شمس را عرض نباشد چه مرکز ان دائماً در سطح منطقهٔ خارج مرکز است و منطقه خارج مرکز



در سطح منطقهٔ ممثل و منطقهٔ ممثل در سطح منطقة البروج و مرکز قمر را مدار ثابت نیست در سطح منطقة البروج بلکه مقاطع است با منطقة البروج بر دو نقطه متقابل بدانکه مرکز قمر بر منطقه تدویر است و منطقه تدویر در سطح منطقه حامل و منطقه حامل در سطح منطقه مایل پس منطقه مایل مدار قمر باشد و هرگز از او زایل نشود و چون این منطقه مقاطع است با منطقه جوزهر که داخل در سطح منطقة البروج است پس مقاطع منطقة البروج نیز باشد و چون عظیمه است تقاطع بر دو نقطه متقابل بود چنانکه در معدل النهار و منطقة البروج گفتیم و از این یعنی از نقطه از دو نقطه مذکوره که قمر چون بحرکت خاص خود از ان بگذرد عرض شمالی شود بطرف شمال

ششش برج دارد خبر کیوان تیر را هشت دان درج هم ازو مشتری را یکد برج کم از و
پنج و دو حد زهره را بد رام دو ی دیگر بمضیبه بهرام

منطقة البروج اید نقطه راس و مجاز شمالی قمر کویند وان دیگر را اگر چون قمر ازان بگذرد
عرضش جنوبی شود نقطه ذنب و مجاز جنوبی قمر کویند و راس و ذنب بسببان کویند که تسکل
که حادث شده است در مابین نصف مائل و نصف ممثل از جانب اقرب تشبیه کرده اند بار دها
و منتهای طرفین او این دو نقطه است و تخصیص مجاز شمالی براس و مجاز جنوبی بذنب بسبب
سعادت اول و نحوست ثانیست هر دو را عقد تین وجوزهر نیز خوانند اما تسمیه ایشان بعقد تین
بسبب انکه تشبیه کرده اند هر یک را بعقده که در میان دو خط افتد کما اینجا عبارت از این دو نقطه
است و اما بجوزهر نیز بعضی کویند بجهت انکه جوزهر معرب جوزکره است که مراد همان معنی اول
باشد و بعضی دیگر کفته اند که معرب کوزهر است چه بر دو طرف اژدها مانکور واقعند و صعود
و هبوط و زیاده و نقصان در عرض بقیاس میل معلوم شود یعنی از وقت کذشتن قمر از عقده
راس تا غایت بعد میان این دو نقطه که غایت عرض قمر است و مقدار ان بحسب اکثر ارصاد پنج درجه
است عرض شمالی صاعد زاید باشد اگر قمر از سمت الراس در طرف جنوب کذرد چنانکه در اکثر
اقالیم است والا شمالی هابط زاید باشد چنانکه در بعضی است و از غایت عرض تا رسیدن بعقده ذنب
عرض شمالی هابط ناقص باشد و اگر در طرف شمال سمت الراس کذرد شمال صاعد ناقص بود و از
عقده ذنب تا رسیدن بغایت بعد عرض جنوبی هابط زاید باشد اگر قمر از سمت الراس در طرف جنوب
کذرد چنانکه در اکثر معموره است والا جنوبی صاعد زاید بود چنانکه در بعضی است و از غایت
عرض تا باز بعقده راس رسد جنوبی ناقص صاعد بود و اگر در طرف شمال سمت الراس کذرد جنوبی
هابط ناقص باشد و اهل احکام کوکب صاعد را شدید النور کویند و اگر هابط باشد مسترخی
النور و صورت مدار قمر با منطقة البروج و تزاید و تناقص عرض او بر این نهج است که در حاشیه نموده
شد و هر یک از راس و ذنب را سیریست معکوس یعنی بر خلاف توالی دائما چه هر یک از دو نقطه
شخصی اند از فلک جوزهر که بخلاف توالی متحرکست و مقدار الحرکت او در ارصاد مشهور هر شبانه
روزی سه دقیقه و ده ثانیه یافته اند و در تقویم تام و شمسی موضع راس قمر را در جدول علیحده
از جدول تقویم عطارد در نصف النهار هر روزی بازاء ان روز بیاورند بلسبه قمر اول برج
دوم درجه سیم دقیقه بر قیاس تقویم کواکب موضع ذنب برج هفتم موضع راس باشد بهمان

در

درجه و دقیقه چه موضع دو نقطه متقابل در فلک بر اینو جه است پس ایراد موضع یک نقطه
کافی باشد و علامت راس در تقویم س باشد و اختیار این صورت بجهت انست که اگر سین نویسند
بر قمر شمس مشتبه شود و علامت ذنب نب و گاه باشد که علامت راس س نویسند چه بعضی
قرائن مانع اشتباه هست چنانکه بعد از این معلوم شود و بباید دانست که چنانکه مرکز جرم قمر را
مداریست مقاطع منطقة البروج هم چنین مرکز هر یک از تداویر خمسه متحیره را مداریست مقاطع
منطقة البروج بر دو نقطه متقابل که یکی راس باشد و ان در کواکب علویه نقطه بود که چون مرکز
تدویر ایشان ازان بگذرد در شمال منطقة البروج بود و در زهره نقطه که چون مرکز تدویر او ازان
بگذرد باوج متوجه شود و در عطارد بحضیض و دیگری ذنب که ان در کواکب علویه نقطه بود که
چون مرکز تدویر ایشان ازان بگذرد در جنوب منطقة البروج شود و در زهره نقطه بود که چون
مرکز تدویر او ازان بگذرد متوجه حضیض شود و در عطارد متوجه اوج و تفاوت تعریف این دو
نقطه در علویه و سفلیین بنا بر نکته ایست که در کتب هیئت معلوم میشود و بیان ان اینجا لایق
نیست و اختیار مرکز تدویر اینکوکب را این امر بجهت عدم دوام جرم ایشانست بر یکمدار چه گاهی
مدار مرکز تداویر بوند و گاهی در طرف شمال ان و گاهی در طرف جنوب ان بخلاف قمر که با مرکز تدویر
خود دائما متحد المدار است و جوزهرات خمسه متحیره را سیریست مستقیم چه هر یک نقطه شخصی اند
از ممثلات که بحرکت فلک البروج متحرکند و مقدار الحرکت هر شبانه روزی هشت ثالثه است و در
بعضی تقاویم تامه موضع راس هر یک از خمسه متحیره را در اول هر ماهی از ماهها جلالی بر سر
جدول تقویم انکوکب ثبت کنند اگر مسافت صالح بوده باشد والا در صفحه دیگر بر سر جدول
هر کوکب که بجهت نظرات انکوکب با قمر کشیده باشند ثبت کنند بچهار رقم یکی برج دوم درجه سیم
دقیقه چهارم ثانیه و داخل ساختن ثانیه بجهت انستکه حرکت جوزهر اینکوکب در مدت یکسال
شمسی بدقیقه نمیرسد پس ثبت ان بدون ثانیه در اول هر ماه عبث باشد و موضع ذنب هر کوکب
برج هفتم موضع راس انکوکب باشد بهمان اجزاء چنانچه موضع ذنب قمر نیست راس و در تقویم
تام مقدار میل افتاب را در جدولی بار یک در پهلوی دبرای جدول تقویم او در نصف النهار هر
روزی بازاء ان روز بیاورند و رقم یکی درجه دوم دقیقه و همچنین مقدار عرض کواکب

مشتری را حد از کمان او شش است   پنج مریخ را که سعد و نحس لست

تیر را چار و پنج حد زحل   چار ازآن که زوست خشک و حمل

در جدول بار یک در پهلوی سرای جدول تقویم او بطریقی که در میل گفتیم بیاورند و در بعضی
تقاویم همین بعرض قمر اختصار کنند و در بعضی دیگر عرض باقی کواکب را در هر ده روز بازاء روز
یازدهم ثبت کنند و در عطارد هر پنج روز را و ایام دیگر هیچ ننویسند و مقدار غایت عرض
هر کوکب بحسب زیج جدید الغ بیکی بدین نهج جدیست زحل ب مح مشتری ا نح و مریخ د ه زهره ح م
عطارد د مه و علامت شمالی شل است و از جنوبی ح و از صاعد صه و از هابط ه و از زاید
ید و از ناقص قص و این علامات را متصل بیکدیگر در اثنای جداول میل و عرض کواکب هرگاه یکی از
این صفات مبدل بدیگری شود ثبت کنند بعد از آنکه بر سر جدول نوشته باشد پس علامت شمالی
صاعد زاید این چنین باشد شصید و علامت شمالی هابط زاید چنین شهید و علامت شمالی
هابط ناقص چنین شهقصه و شمالی ناقص چنین شصقصه و جنوبی هابط زاید چنین جهید و جنوبی صاعد
زاید چنین جصید و جنوبی صاعد ناقص چنین جصقصه و جنوبی هابط ناقص چنین جهقصه و گاه
باشد که علامت زاید و ناقص ننویسند چه هر میل و عرض شمالی صاعد و هم چنین جنوبی هابط زاید
باشد و هر میل و عرض شمالی هابط و هم چنین جنوبی صاعد ناقص لیکن این مخصوص بمواضعی است که
هیچ یک از سیاره از سمت الرأس آن موضع بطرف شمال نگذرد که اگر موضعی باشد که بطرف شمال
گذرد ایراد علامت زاید و ناقص التزام باید کما لا یخفی علی المتأمل فیما تقدم **باب ششم** در معرفت
ساعات و غایت ارتفاع آفتاب و ظل او در نصف النهار اولا بباید دانست که دایره عظیمه که یک قطب
او سمت الرأس و دیگری سمت القدم موضعی باشد آنرا دایره افق آن موضع گویند پس اگر معدل النهار
سمت الرأس آن موضع گذرد آنرا افق استوائیه و منتصبه و مستقیمه گویند و اگر قطب معدل النهار
سمت الرأس آن موضع باشد آنرا افق رحوی گویند و ما سوای این دو افق را آفاق مایله گویند و دو
نقطه تقاطع معدل النهار را با جمیع آفاق نقطه مشرق و مغرب گویند و عظیمه که بدو قطب افق
و دو قطب معدل النهار گذرد آنرا دایره نصف النهار خوانند از جهت انتصاف نهار در حالت وصول
آفتاب باین دایره فوق الارض در اکثر ربع مسکون و عظیمه که بدو قطب افق و مرکز کوکب گذرد
آنرا دایره ارتفاع آنکوکب گویند و صغیره که از خط تقویمی کوکب مرتسم شود بحرکت فلک کلی آنرا
مدار یومی آنکوکب گویند و آن با معدل النهار لا محاله یا متوازی باشد یا متحد پس اگر آن مدار دایره

افق

١٣

. تیر از برج جدی دارد حد   هفت بر چین را چو اوست عدد   زهره را هشت و زحل را چار
چار مریخ را ز روی شمار   تیر را حد ز دلو دانم هفت

افق را قطع کند لا بد آنچه فوق الافق بود قوس النهار آنکوکب گویند و آنچه تحت الافق بود قوس
اللیل و آنچه میان طرف خط تقویمی کوکب و افق شرقی باشد از قوس النهار و افق غربی از قوس
اللیل آنرا دایر آنکوکب گویند اما شبانروز نزد عامه مجموع یکشب و یکروز است و مبدأ آن نزد
متشرعه اول شب است چه ظلمت اصل است و نور طاری و نزد اهل روم و فارس اول روز چه
نور وجودیست و ظلمت عدمی و اما نزد اهل حساب از رسیدن آفتابست بتقاطع مدار او با دایره
نصف النهار چه باین اصطلاح در جمیع مساکن مقدار شبانروز متساوی بود تقریبا بخلاف
اصطلاحات دیگر که بحسب هر بقعه متفاوتست چنانکه بر عالم علم هیئت مخفی نیست و معتبر
نزد حکماء یونان تقاطع علویست و نزد حکماء خطا و ایغور تقاطع اسفل اما مبدأ روز نزد
عرف اهل شرع از ابتداء طلوع صبح صادقست و مبدأ شب بعد از استیفای غروب آفتابست و نزد اهل
اهل روم و فارس مبدأ روز از طلوع جرم آفتابست و مبدء شب از غروب جرم او و این وضع
طبیعی است چه وجود نهار مشروط بطلوع شمس است و وجود لیل مشروط بغروب او و روز و شب
و روز و اجزاء آن که مضر در ضمن ابواب بیان خواهد کرد باین اصطلاحست و نزد بعضی از براهم
هند ما بین ابتداء طلوع صبح صادق و طلوع آفتاب و ما بین غروب آفتاب و غروب شفق بمنزله
فصل مشترکست میان شب و روز و داخل هیچکدام نیست شبانروز را که عبارت از مجموع قوس
النهار و قوس اللیل آفتابست به بیست و چهار قسم متساوی کنند چه زمانی امریست ممتد که بحسب
وهم استقرار دارد پس قبول قسمت میکند و آن اقسام را ساعات مستویه و معتدله گویند از جهت
دوام تساوی مقدار او و نسبت بساعات معوجه که عنقریب مذکور میشود و این مقدار از معدل
النهار که در هر ساعتی از ساعات معوج با مستوی طلوع کند از اجزاء آن ساعت خوانند پس اجزای
هر ساعت مستوی ربع سدس ده فلکست تقریبا که پانزده درجه معدل النهار باشد
و اگر روز و شب هر یکی را یعنی هر یک از قوس النهار و قوس اللیل آفتاب را علیحده بدوازده قسم
متساوی کنند آن اقسام را ساعات معوجه و زمانیه گویند چه بطول و قصر روز و شب
طویل و قصیر شوند پس از این حیثیت که زمان این ساعات طولا و قصرا تابع زمان شب و روزست
آنرا ساعات زمانیه گویند و از این حیثیت که مقدار ساعات روز با مقدار ساعات شب مختلف

زهره از وی بیکدرج کم رفت　سعد را هفت کو فرح سنج است
قسم مریخ چون زحل پنج است
دو ششش از حوت حد زهره شمار　حد بر جیس ان گروست چهار

در ساعات المعوجه و المستویه

بحسب اختلاف طول و قصر ملوین از ساعات معوجه کویند و بسبب ارتسام خطوط ان بر الات قیاسی رصدیه ساعات قیاسیه نیز کویند و هر ساعتی را خواه مستوی باشد و خواه معوج بشصت دقیقه قسمت کنند و همچنین هر دقیقه بشصت ثانیه و هر ثانیه را بشصت ثالثه و هکذا تا بعاشره و لا محاله دقایق و ثوانی ساعات مستویه باد قایق و ثوانی ساعات معوج متفاوت بود بحسب اختلاف شب و روز و در اکثر ربع مسکون عدد ساعات مستویه روز و کسور ان و همچنین اجزاء ساعات معوجه از وقت کذشتن افتاب از اول جدی تا رسیدن باول سرطان روز بروز در تزاید باشد و در نصف دیکر یعنی از اول سرطان تا اول جدی در تناقص و ساعات شب بر عکس این باشد یعنی عدد ساعات مستویه و اجزاء ساعات معوجه شب از اول جدی تا اول سرطان در تناقص بود و در نصف دیکر در تزاید و از اول حمل تا اول میزان عدد ساعات مستویه و عدد اجزاء ساعات معوجه روز زاید باشد بر مستویه و معوجه شب و از اول میزان تا اول حمل ناقص و سر این اوضاع انستکه چون منطقة البروج و معدل النهار دو دایره متقاطعند هر جزء از منطقة البروج که بعد ایشان از نقطه انقلاب متساوی بود بحرکت اعلی معدل مداری رسم کنند و افاق استوائیه جمیع این مدارات را متساوی تنصیف کنند بشکل شانزدهم از اولای اکر ثاوذوسیوس پس افتاب در هر مدار که بود قوس النهار او با قوس اللیل مساوی بود پس دائما شب و روز انجا متساوی بود تقریبا اما در افاق مایله معموره چون قطب شمالی معدل النهار از افق مرتفع و قطب جنوبی منخفض است هر اینه افق همین منصف عالته و اقسام مدارات معدل النهار باشد و دیگر سایر مدارات بتقاطع افق منقسم بد و قسم مختلف شوند چنانکه قسم ظاهر از مدارات شمالیه اعظم باشد از قسم خفی و لهذا از امدارات منخفضه خوانند بعکس این بشکل نوزدهم از ثانیه ان کتاب پس چون افتاب در مدارات شمالیه بود یعنی در ما بین اول حمل و اول میزان قوس النهار زیاده باشد از قوس اللیل و همچنین ساعات النهار از ساعات اللیل و چون در مدارات جنوبیه بود یعنی در ما بین اول میزان و اول حمل بعکس این باشد و چون بر معدل النهار بود یعنی در اول حمل یا میزان متساوی باشد و بشکل بیستم از مقاله مذکوره هر مدار که از قطب شمالی معدل النهار ابعد است اجزای قسم ظاهر او اقل است از اجزاء قسم ظاهر ان مداری که اقرب است و اجزاء قسم خفی بعکس و هر مدار

در تناقص الایام واللیالی

کر بقطب

سه درج حد فزون ندارد تیر　باز بهرام را از انکه نیز
روی دیکر بضیغم زحل است
که بد لهاد رون انده خلل ست　چون حاره و بخوم شد معلوم

که بقطب شمالی معدل النهار اقربست اجزاء قسم ظاهر او اکثر است از اجزای قسم ظاهر انمدار دیکر ابعد است و قسم خفی بعکس پس از وقت کذشتن افتاب از اول جدی که مدار او ابعد مدارات تا اجزا بر وجنست از قطب شمالی تا رسیدن باول سرطان که مدار او اقرب این مدارات باین قطب قوس النهار متزاید بود و همچنین ساعات النهار و قوس اللیل و ساعات اللیل متناقص و از کذشتن افتاب از اول سرطان تا اول جدی قوس النهار و ساعات النهار متناقص بود و قوس اللیل و ساعات اللیل متزاید و از انچه کفتیم معلوم شد که اطول ایام و اقصر لیالی وقت وصول افتاب باول سرطان و اقصر ایام و اطول لیالی وقت وصول افتابست باول جدی و در تقویم ساعات و دقایق مستوی هر روزی که از طلوع مرکز افتابست تا غروب ان باز اء ان روز ثبت کنند در جدول بعد از تقویم راس و در تقویم قمری بعد از جدول ماه ترکی بنا نهاده اند که بعد از این معلوم کردد و رقم یکی رقم ساعات دوم رقم دقیقه و چون خواهند که ساعات و دقایق شب را معلوم کنند ساعات و دقایق روز را از بیست و چهار ساعت که ساعات شبانروز است نقصان کنند باقی ساعات و دقایق شب باشد و طریق نقصان کردن چنین است که از بیست و چهار ساعت یکی را شصت دقیقه فرض کنند و دقایق مذکوره را از ان شصت نقصان کنند و ساعات تامه را از بیست و سه نقصان باقی ماند ساعات و دقایق شب باشد و در بعضی تقاویم که مستخرجان خود نکاه می دارند یا اول تقویم که بواسطه از زیج مستخرج میشود ساعات و دقایق نیم روز نویسند چه بعضی از اعمال النجوم موقوف بر معرفت ساعات نصف النهار است پس چون خواهند که ساعات و دقایق تمام روز را معلوم کنند از امضاعف کنند ساعات و دقایق تمام روز حاصل اید اما ارتفاع کوکب بعد کوکب است از افق یعنی قوسی است از دایره ارتفاع میان خط تقویمی کوکب و افق در فوق الارض بشرطی که از ربع زیاده نباشد و قید فوق الارض بجهت انستکه اکر قوس مذکور بشرط مذکور در طرف تحت الارض بود از ارتفاع کوکب نکویند بلکه انحطاط او کویند و ان ارتفاع که اعظم از ان نباشد در ان مدار که کوکب بر ان بود از مدارات یومیه غایت ارتفاع ان کوکب کویند در ان مدار و وقتی بود که کوکب بر تقاطع اعلام مدار و دایره نصف النهار بود و لا محاله در ان وقت دایره ارتفاع بر دایره نصف النهار منطبق باشد و اکر کوکب بر سمت الراس بود هر اینه غایت ارتفاع او بربع دور بود و انتها

یاد گیر از رهی و بوده نجوم   و آنکه هر برج را که تقسیم   به قسمت نهاد مرد حکیم
ده درج هر یکی از آن اقسام   پس بحکمت وجوه کردش نام   داد هر وجه از آن بیک اختر

ارتفاع باشد مط و در تقاویم تامه غایت ارتفاع افتاب را در هر روزی بازاء آن روز در جدولی
بعد از جدول ساعات بیاورند بدو رقم یکی درجه و یکی دقیقه و غایت ارتفاع کواکب دیگر در
تقویم ثبت کردن مصطلح نیست اما ظل نصف النهار عبارت از سایه مقیاس است که قایم بر سطح افق
باشد در وقتی که افتاب در غایت ارتفاع باشد یعنی در وقتی که بر دایره نصف النهار باشد
نه بر سمت الراس که اگر بر سمت الراس باشد آن روز ظل نصف النهار معدوم باشد و مراد از افق اینجا
افق حسی است نه افق حقیقی که قبل از این بیان نمودیم و آن صفحه ایست موازی افق حقیقی که مماس
سطح ارض باشد از جانب فوق و قاعده نصب کردن مقیاس چنانست که اول سطح زمین را هموار
کنند بر وجهی که اگر آب بر آن ریزند از هر جانب برابر سیلان کند چه اگر بعضی اجزای زمین اخفض از
از بعضی بود آب بجانب اخفض میل کند چنانکه مقتضای طبع اوست و از برای تسویه زمین
آلتی سازند مثلث متساوی الساقین که آنرا گونیا گویند و اکثر آن بود که این آلت را از چوب
سازند و باید که چوب این دو ساق بوزن برابر باشد و الا مقصود حاصل نشود بعضی را و به راس
آن قائمه سازند بجهة امتحان زوایای عمارات و غیرها و بر منتصف قاعده آن نشانی کنند و از
راس مثلث شاقولی در آویزند و آن جسمی بود ثقیل مثل سرب که از طرف خیطی آویخته باشد و سطح
زمین را چنان سازند که این مثلث بهر طرف که بگردانند شاقول بر آن نشانه آید و چون چنین
بود این سطح داخل در سطح افق حسی بود و موازی افق حقیقی و مقیاس جسمی بود مخروطی الشکل و بایل
که ثقیل بود تا در موضع خود قائم بایستد و بعضی آنرا از چوب سازند و قاعده آنرا مثقوب ساخته
سرب یا ارزیز در آن ریزند پس دایره در این زمین هموار بکشند و مقیاس را بر این دایره نصب کنند
بنوعی که سهم مقیاس بر مرکز دایره عمود و بجهة امتحان در سه موضع ما بین محیط دایره و راس مقیاس
اندازه گیرند اگر سه برابر باشد مقیاس عمود بود بر این سطح مستوی که فی الحقیقه سطح افق است و سایه
که در وقت غایت ارتفاع افتاب از مقیاس بر این سطح افتد ظل نصف النهار بود و از افیء زوال خوانند
و لا محاله اقصر ظلی بود که در آن تمام روز از آن مقیاس بحصول رسد و تقدیر ظل باقسام مقیاس کنند
و مقیاس را گاهی بدوازده قسم کنند و گاهی بهفت قسم پس اگر مقیاس را بهفت بخش کنند آن ظل را که از
آن مقیاس حاصل شده باشد ظل اقدام گویند و ظل اقدام بجهت آن گویند که عادت عوام بان جاری

شده است

من جو یکایک بیان کنم بشهر   وجه مریخ از حمل شش و چار   و آن خورشید را چنین بیدار
بعد از آن چون گذشتی از خورشید   وجه کرده تمام بر ناهید   باز در ثور تیر و پس ماه است

شده است که تقدیر ظل بقامت خود کنند و قامت را باقدام تقدیر میکنند و غالب آنست که طول قامت
هر کسی مساوی هفت قدم او باشد و بعضی شش قدم و نیم نیز قسمت کنند چه قامت بعضی مردم
باقدام او شش قدم و نیم می افتد و اگر مقیاس را بدوازده قسم کنند آن ظل ماخوذ از آن مقیاس را ظل
اصابع خوانند و اصابع بجهت آن گویند که اغلب آن بود که اشیا را بشبر تقدیر کنند یا بجهة آنکه کثر
مقیاسی که از آن ظل گیرند شبری بود و شبر هر کس مقدار دوازده اصبع باشد و اصابع و هر یک
بشصت دقیقه قسمت کنند و هم چنین هر اصبعی را و در تقویم تام در جدول اخر صفحه یمنی فیء زوال
هر روز برا باصابع یا باقدام بازاء آن روز وضع کنند تا اگر کسی را احتیاج بفیء زوال افتد از تسویه
زمین و نصب مقیاس و انتظار رسیدن ظل بغایت قصر و تقدیر آن فارغ باشد بدو رقم یکی رقم
اصبع اگر استخراج آن بحسب ظل اصابع کرده باشند یا قدم اگر بحسب اقدام کرده باشند و دوم دقیقه
از اصبع یا قدم و گاه باشد که در جدول آورند و در یکی ظل بحسب اصابع ثبت کنند و در دیگری
بحسب اقدام **باب هفتم** در معرفت نظر و تناظر و انتکاث و تحویل و عکس چون دو کواکب
از کواکب سیاره در یک جزو از فلک البروج یعنی منطقة البروج جمع با بنمعنی که یک نصف دایره که
متحد باشد بقطبین بروج بطرف خط تقویمی هر دو گذرد از نسبت بحال کوکب تحتانی قران
و نسبت بحال هر دو مقارنه گویند و این مقارنه حقیقی است و اگر در اینحال خط تقویمی هر دو بر یکدیگر
منطبق باشد آنرا مقارنه عرضی حقیقی گویند و اگر دو خط از بصر خارج شوند و بمرکز هر دو بگذرند
و در سطح یک نصف دایره متحد بقطبین بروج باشند آنرا مقارنه مرئی خوانند و اگر خطین منطبق باشند
آنرا مقارنه عرضی مرئی خوانند لیکن غیر دو نوع مقارنه حقیقی در تقویم ثبت کردن متعارف نیست
و چون شصت درجه یعنی سدس از منطقة البروج بعد باشد میان ایشان یعنی میان موضعین
این دو کوکب آنرا تسدیس گویند و لا محاله یکی در برج سیم دیگری باشد یا در برج یازدهم و اگر میان
موضعین ایشان نود درجه بعد باشد که ربع منطقة البروج است آنرا تربیع گویند و هر اینه یکی در برج
چهارم دیگری باشد یا در برج دهم باشد و اگر بعد صد و بیست درجه باشد که ثلث منطقة البروج است
آنرا تثلیث خوانند و لا محاله یکی در برج پنجم دیگری باشد یا در برج نهم و هر یک از این سه نوع صنف
باشند یمنی و ایسر چه اگر کوکب تحتانی را این اوضاع بتوالی بیشتر از فوقانی باشد یمنی باشد و اگر فوقانی

هر دو را اصل نحس همراه است ثلث آخر بود از آن زحل اندرین قول ا نیست هیچ خلل
وجه بر جیس و در دویم کیوان باز بهرام بعد از آن خوران زهره در اول آمد از سرطان

بتوالی بیشتر باشد اهل احکام گویند اتصال این را بر ابر در اثر تفوق است و چون صد و هشتاد
درجه که نصف منطقة البروج است بعد باشد آنرا مقابله خوانند چه در اینوقت موضع هر یک
از کوکبین مقابل موضع هر یک از کوکبین مقابل موضع آن دیگری باشد یعنی در برج هفتم یک
دیگر باشند و اهل احکام ابعاد دیگر را غیر از این چهار بعد که اینها را معتاد بر انظار خوانند
بجهة عدم تاثیر اعتبار نکرده اند و بدایت و نهایت این ابعاد اگرچه در بروج مختلفند اما
در درجه و اجزای آن متحد باشند و هر یک از این پنج نوع را که مقارنه و تسدیس و تربیع و تثلیث
و مقابله است نظر و اتصال و مشاکله نظری گویند و بعضی مقارنه را اتصال بالجرم خوانند
و باقی نظرات را اتصال بشعاع و موضع قرانرا مطرح شعاع قران و نهایت ابعاد معتبره را
در سایر نظرات مطرح شعاع آن نظر گویند و کوکب تحتانی را در این امور ناظر و متصل و دافع
تدبیر گویند و آن دیگر را منظور الیه و متصل به و قابل تدبیر پس قمر در این احوال دائما متصل با
و زحل دائما متصل به و سایر کواکب متصف بهر دو صفت توانند چنانکه بر خبیر بصیر ظاهر است
وصورت انظار بحسب تقسیم فلك بر این گونه است دیگر مزاجات و تمازجات
وامتزاجات گویند بسبب کثرت اتصال قمر با سایر کواکب
و آمیزش دادن طبایع ایشان بیکدیگر و قران نیرین را
اجتماع خوانند بجهة آنکه احکامیان شمس را مذکر گیرند
و قمر را مونث و این وضع بمنزلهٔ ملاقات ایشان بود و شاید
که این اصطلاح بنابر مناسبت کلام رب العزة باشد که و جمع
الشمس و القمر و مقابلهٔ ایشانرا استقبال گویند بسبب آنکه قمر از شمس
بعد از مقابله در طلوع مبادرت نماید یعنی پیشی گیرد و مع هذا روز بروز متقارب باو
شود پس مستقبل او باشد چنانکه قبل از مقابله بسبب عکس این دو وضع مستدبر او بود و بجهة
این مبادرتست که او را در این حال بدر یعنی بدره گویند و بعضی گویند بدر ماخوذ است از بدره
عین یعنی بدره که مملو باشد از زر و یا چشمی که مملو باشد از دمع چون در اینوقت صفحهٔ قمر
از نور پر میشود و از اینجهت است که منجمان استقبال را امتلا نیز گویند و قران آفتاب را با یکی

ان

۴

بعد از آن تیر و باز ماه بدان هست در خانه خور و احکام زحل و مشتری پس بهرام
شمس را برج خوشه تیر آید بعد از او زهره باز تیر آمد چون قمر وجه گیرد از میزان

از خمسهٔ متحیره احتراق آن کوکب گویند بسبب تشبیه شمس باتش و اختفاء کوکب تحت شعاع او
باحتراق و مقارنهٔ یکی از کواکب سیاره را با یکی از عقدتین قمر مجاسده آن کوکب با العقده گویند
که بمعنی ملاصقه است و بعضی آنرا داخل نظرات دانند و غیر از مقارنه نظر دیگر را احکامیان با عقدتین
اعتبار نکنند چه ایشانرا نور و شعاع نیست و اختیار عقدتین قمر در مجاسدهٔ دون عقدتین کواکب
دیگر بجهة آنستکه این دو عقده بعالم سفلی اقربند و خسوف و کسوف که در دوام عظیمند در این دو عقده
حادث میشوند و سفلیین را با آفتاب غیر از احتراق اصلا نظری دیگر نباشد زیرا که مرکز
جرم آفتاب مرکز تدویر هر یک از سفلیین دائما مسامت یکدیگرند تقریبا و از اینجهت است
که حرکت وسط ایشانرا مثل حرکت وسط شمس گرفته اند تا مسامته مختل نشود پس لا جرم این دو کوکب
بذروه و حضیض تدویر خود محترق گردند و چون از ذروه و حضیض مزایلت نمایند هر اینه
در یکی از دو طرف آفتاب باشند که آنرا طرف صباحی و طرف مسائی گویند و هر گز از آفتاب زیاده از
آنچه مقتضای نصف قطر تدویر ایشانست دور نشوند و غایت آن در زهره چهل و هفت درجه است
و در عطارد بیست و هفت درجه پس این دو کوکب را با آفتاب الا احتراق نظری دیگر صورت نبندد چه اقل
نظر تسدیس که اقل معتاد بر انظار است شصت درجه است و بطی که سفلیین را با آفتابست و در
باب سیم اشاره بان شده است همین است و ایشانرا یعنی سفلیین را با یکدیگر غیر از قران و تسدیس
نظری دیگر نباشد بسبب آنکه مرکز تدویر این دو کوکب چنانکه گفتیم دائما مقارن یکدیگرند
پس هیچ شک نیست که اینها را با یکدیگر قران متصور است و چون اتفاق افتد که هر یک در طرفی
از طرفین آفتاب باشند هر اینه میان ایشان تسدیس نیز ممکن بود چه غایت بعد ایشان در این
حال از یکدیگر بقدر مجموع غایت بعد هر یک از آفتاب که آن از هفتاد درجه متجاوز است تواند
رسید و ظاهر است که حد تسدیس شصت درجه بیش نیست لیکن بمقدار نظرات دیگر نرسد
چه حد تربیع که اقل معتاد بر انظار است بعد از تسدیس نود درجه است اما تناظر که آنرا اتصال
و مشاکله محلی گویند دو نوع است یکی تناظر یومی و آنرا تناظر زمانی و اتفاق طریقت نیز گویند
و آن بودن دو کوکب سیار است در دو طرف اول سرطان یعنی نقطه انقلاب صیفی بر وجهیکه بعد
موضع هر یک از ایشان یعنی زاید و کوکب از آنجا یعنی از سر سرطان متساوی باشد و لا محاله

مشتری آید از پس کیوان — چون زمیزان کذر کنی عقرب — آید و چون کنی وجه طلب
بیش مریخ و باز خورشید است — اخر برج وجه ناهید است — بتر اول بود ببرج کمان

این بعد در یک کوکب بر توالی بروج باشد و در دیکری بر خلاف توالی مثلا چون کوکبی در ده
درجه ثور بود و دیکری در بیست درجه اسد هر اینه میان ایشان تناظر بود چه بعد هر یک از
راس سرطان یکبرج و بیست درجه است اول بر توالی و ثانی بر خلاف توالی و این نوع را اتفاق
طریقت بسبب ان کویند که دو جزو از منطقة البروج که متساوی البعد بوند از نقطه انقلاب
چنانکه سبق کویافت در باب ششم یکدایره رسم کنند پس هر دو در طی یکطریق متفق باشند
و بوجی و زمانی بسبب انکه زمان نهار یکجزو و هم چنین زمان لیل او با زمان نهار و زمان
ان جزو دیکر مساوی بود چه هر دو بر یکدایره اند و تناظر طلعی یعنی نوع دوم از این دو نوع
تناظر تناظر مطلعی است و انرا اتفاق قوت نیز خوانند و ان بودن دو کوکبست از دو طرف اول حمل
یعنی نقطه اعتدال ربیعی بروجهی که بعد موضع ایشان از انجا متساوی باشد و این بعد نیز در
یک کوکب بر توالی و در دیکری بر خلاف توالی بود مثلا چون کوکبی در پنج درجه دلو بود و دیکری
در بیست و پنج درجه ثور هر اینه میان ایشان این تناظر واقع شود چه بعد از هر یک از راس حمل
یکبرج و بیست و پنج درجه بود اول بر توالی و ثانی بر خلاف توالی و این نوع را مطلعی بسبب ان کویند
که چون معدل النهار و منطقة البروج که دو دایره متقاطعند هر اینه قسی منطقة البروج که مجرد
معدل متوازی باشند متفاوت با مدة طلوع کنند ولا محاله ازمنة قوسی بود از معدل النهار که با
انقوس از منطقه طالع شود و انرا مطالع انقوس منطقه خوانند و در کتب هیئت مبین شد
است که مطالع دو برج یا دو جزو متساوی البعد از اول حمل که تناظر در ان محقق میشود متساوی
بود و اتفاق قوت بسبب ان کویند که مطالع هر یک از دو جزو مذکور چنانکه کفتیم مساوی مطالع
ان دیکریست پس قوت یکی مثل قوت ان دیکری باشد در طلوع و غروب چه حرکت بمقدار قوت
و چون در حرکت مساوات بود در قوت نیز مساوات باشد و چون کوکب متوجه نظر یا تناظر
کوکب دیکر یا متوجه مجاسده یکی از عقدتین قمر شود و پیش از رسیدن بحقیقت ان نظر یا تناظر
یا مجاسده حرکت یک کوکب از ان دو کوکب قریب یعنی اتصال یا کوکب قریب بمجاسده احدی العقدتین
متغیر شود باینکه بعد از استقامت یا رجعت یا سرعت یا بطوء راجع یا مستقیم یا بطئی یا سریع شود
و بسبب یکی از این عوارض ان نظر یا تناظر یا مجاسده باطل شود و ان بطلان را انتکاث کویند و این

معنی

پس قمر آید و دکر کیوان — بعد باشد سجده ی و پس بهرام — برج کردد بر آفتاب تمام
باز در دلو چون کنند نکاه — زهره یابند پس عطارد و ماه — زحل و مشتری و پس بهرام

معنی در نظرات میان قمر و سایر سیارات صورت نبندد و هم چنین میان شمس و هر یک از سیارات چنانکه
بر عالم علم هیئت مخفی نیست و انتکاث در لغت بمعنی عهد شکستن و تاب از پیمان باز دادن
است و وجه تسمیه ظاهر است و اهل احکام انتکاث را دلیل عهد شکستن و پشیمانی از کارها و ناامیدی
دانند اما تحویل که انرا حلول نیز کویند عبارت از انتقال نقطه ایست از اخر برجی باول برج بعد از
ان و اکر انتقال ان نقطه از اول برج باخر برج مقدم باشد انرا عکس کویند یعنی عکس تحویل
و مراد از نقطه مراکز کواکب و عقدتین قمر و نقطه اوج هر یک از سیارات جون قمرات خمسه
متحیره است لیکن ثبت تحویل اوج و جوزهرات خمسه متحیره در تقویم مشهور نیست و بعضی نقل
کردن کوکب را از موضعی بموضع دیکر مطلقا نیز تحویل کویند و بحو قمر را از برجی ببرجی اصطلاحا
انتقال کویند و در تقویم نظرات افتاب و خمسه متحیره و تناظرات و انتکاث و مجاسده و تحویل
و عکس ایشان که لازم رجوعست و عکس راس قمر را نه عکس ذنب او را چلان بمقابسه معلومست
در صفحه یمنی بر حاشیه یعنی در جدول اتصالات کلیه ثبت کنند و شب و روز و ساعات که در شتر
از ان شب و روز که این اوضاع و احوال در ان واقع شود تعیین کنند و علامات اینها که مذکور
شد اینست علامت مقارنه د و علامت تسدیس س و علامت تربیع ع و علامت تثلیث ث و انرا
هرکز نقطه نکذارند چون قرینه بران دالست ا علامت مقابله است و استقبال و بجهة تمیز حرف
ها را بلام مقابله الحاق کنند و چنین نویسند له ع علامت اجتماع و از عین تربیع بمقابسه قمر تمیز یابد
ق علامت احتراق مجا علامت مجاسده ظر علامت تناظر مل علامت تحویل د علامت لیل و تمیز او
از علامت استقبال [illegible] مقرر است م علامت یوم و انتکاث و عکس را مصرح نویسند و کاه
باشد که علامت انتکاث کاف نویسند و انرا همیشه منقوط سازند و هم چنین کاه باشد که علامت
مجاسده را با راس معروف یا ذنب معنب نویسند و در این زمان این بیشتر متعارف و مصطلحست
و چون تناظر مطلعی باشد جهت تمیز بر بالای علامت ان تناظر حرف خ نویسند و اکر بوجی باشد حرف
م نویسند و اکر ثبت یکی از این دو حرف التزام کنند هم مقصود حاصل شود و بعضی علامت تناظر زمانی
که همان بوجی باشد ظر نویسند و علامت تناظر مطلعی ظم و در نظرات و تناظرات اول علامت نظر
یا تناظر ثبت کنند پس علامت یک کوکب متصل بنظر یا تناظر که فلک او تحتانی فلک ان کوکب دیکر

حوت را دان وشد وجوه تمام چون بپیش تو منازل ماه بر شمارم حساب دار نگاه
ظاهر از شرق چون شود سرطین باشد از بعد او طلوع بطین

باشد ثبت کنند پس علامت انکوکبی بکو که متصل بر است پس علامت روز اگر اتصال در روز باشد
یا شب اگر اتصال در شب باشد پس علامت یکی از ایام اسابیع ملحق بعلامت روز یا شب پس علامت
ساعات و دقایق گذشته از اول روز یا اول شب که دران روز یا شب اتصال واقع شده باشد
و اینها همه مشروطست باین که در محاذی رقم او روز ثبت شود اگر مسافت صالح بوده باشد والا نزدیک
بان و در احتراقات خمسه متحیره علامت شمس ننویسند چون علامت احتراق مشعر است باینکه قران
کوکب باشمس است و رقم احتراق متصل بعلامت کوکب محترق نویسند و در مجاسده اول رقم مجاسده
نویسند و بعد از ان رقم کوکب مجاسده و بعد از ان رقم عقده راس یا ذنب و اگر علامت مجاسده
معن یا معنب باشد اول رقم کوکب نویسند پس رقم مجاسده یعنی معس یا معنب علامت روز یا شب
و اسابیع و ساعات و دقایق بطریق مذکور ثبت نمایند یعنی بترتیبی که در نظرات و تناظرات مذکور
شد ثبت نمایند و در انتکاث بعد از کتابت لفظ انتکاث یا علامت ان هر کدام اختیار کرده باشد
علامت نظر اگر انتکاث نظری باشد یا تناظر اگر تناظری باشد یا مجاسده اگر مجاسدی باشد نویسند
پس علامت کوکب ثمانی از دو کوکب که در اتصال ایشان انتکاث واقع شده باشد پس علامت ان
کوکب یکی یا علامت یکی از عقدتین قمر اگر انتکاث در مجاسده باشد بر انقیاس که در نظرات و غیرها
مذکور شد و در انتکاث ساعات و دقایق ننویسند لا نادرا زیرا که دریافتن وقت ان متعسر است
خصوصا در علویین و در تحویلات اول علامت تحویل ثبت کنند پس علامت کوکب محول پس علامت
برج محول الیه چه برج محول عنه بقرینه معلوم میشود پس علامت و رو یاست و ایام و اسابیع و ساعات
و دقایق بر قیاس نظرات و غیرها و بعضی تحویل شمس را بهر برج بحمرت یا بلون دیگر غیر سواد نویسند
اهتمام ایشان بیشتر است و بر این قیاس یعنی بر قیاس تحویل عکس ثبت کنند چنانکه اول لفظ عکس
نویسند پس علامت کوکب عاکس یا راس پس علامت برج معکوس الیه و بعضی چون خواهند که عکس را
ثبت کنند بعد از علامت کوکب یا راس لفظ الی نویسند ظاهرا سبب ان باشد که لفظ عکس که بمعنی
رد است در عرف نحاة بالی متعدی باشد و بر خبیر بصیر ظاهر است که ایراد ان بیفایده است
و اگر نظر یا تناظر یا غیر ان از تحویلات و مجاسدات و انچه بعد از این خواهد امد از رسیدن کوکب
بمواضع معینه در نیم روز یا نیم شب واقع باشد بجهت تخفیف کتابت بجای علامات ساعات

ودقایق

بس ثریا و بعد از آن دبران هقعه و هنعه دان پس از ایشان پس ذراع است و نثره و طرفه
جبهه و زبره دان دگر صرفه باز عوا که خواندش متراک بار سی گوی غفر بعد سماک

ودقایق رقم ف که علامت نصف است نویسند و در تقویم قمری ساعات و دقایق از اینها که مذکور
شد متروک باشد و تناظر نیز در اینزمان بعضی الا در تقویم تام ننویسند **باب هشتم** در
معرفت شرف و هبوط کواکب و اوجات و حضیضات ایشان بر اذهان مستقیمه مخفی نماند که اهل احکام
نجوم بالهام و کهانت و بتجربه و قیاس از حلول کواکب در هر یک از بروج و اجزای ان ادراک تاثیرات
و تحسس کرده اند و از اعتبارات نموده یکی از انجمله اعتبار شرف و هبوط کواکب است چنانکه هر کوکبی را
در برجی و درجه نوع قوتی یافته اند و از اشرف انکوکب نامیده اند یا ضعفی و از اهبوط انکوکب
گفته اند پس مقصد بیان موضع شرف و هبوط هر یک در اماکن میفرماید که شرف افتاب در
نوزدهم درجه حمل است و شرف قمر در سیم درجه ثور و شرف زحل در بیست و یکم درجه میزان
و شرف مشتری در پانزدهم درجه سرطان و شرف مریخ در بیست و هشتم درجه جدی و شرف
زهره در بیست و هفتم درجه حوت و شرف عطارد در پانزدهم درجه سنبله و در عقدتین
قمر نیز اعتبار شرف کرده اند و گفته اند شرف راس در سیم درجه جوزا است و شرف ذنب در سیم
درجه قوس و چنانکه اهل عربیت اول تتبع و استقراء کلام عرب کرده اند و در ثانی الحال بجهة ضبط
قواعد صرف و نحو دلائل استحسانی ایراد نموده اند هم چنین اهل احکام بعد از تجربه و قیاس دلائل و نکات
مستحسنه بجهت این معتبرات در مداخل خود مذکور ساخته اند و اعتبار اشراف از ثبوت طالع عالم
کنند و گویند سرطان طالع عالم است و چون او تاد این زایچه که طالع و عاشر و سابع و رابع است هر
اینبر بروج منقلبه اند سزاوار انستکه شرف شمس و کواکب علویه که ابطا سایر سیاره اند در این بروج
باشند تا مقاومت ان انقلاب کنند پس شرف مشتری که کوکب حیات و بقاست لایق انستکه در
سرطان باشد که وتد طالع عالم است چه طالع متعلق بجسد و نفس است و شرف افتاب که پادشاه
کوکبست مناسب انستکه در حمل باشد که بیت عاشر است چه عاشر اعلا بیوتست و متعلق است
بحکومت و دولت و شرف زحل که کوکب دهقنت و فلاحتست موافق انستکه در میزان بوده باشد
که بیت رابع است چه رابع خانه ضیاع و عقار است و شرف مریخ که کوکب مخالفت و عداوت است
قیاس انستکه در جدی باشد که بیت سابعست چه سابع خانه اضداد و خصومتست و شرف قمر که
خلیفه و معین افتابست اصل انستکه در جوار شرف او باشد پس ثور که مجاور حمل است شرف قمر بود

وزز با ناچو بگذری کلیل — اندرین قول بنیت کس را قیل — ور کنی بعد قلب شوله نگاه
از نعایم سبلده یابی راه — از پس بلده چهار سعد آید — ور بتفصیل بشنوی شاید

وچون زهره سعد است وکوکب نظافت ونزاهت وبیت نهم متعلق است بدیانت وتقوی وطهارت باید که خانه نهم که برج حوت است شرف او باشد وشرف عطارد که کوکب عقل وعلم وفراست وکیاست سزاوار آنست که در سنبله باشد که برج ثانی وبیت ثالث است چه بیت ثالث متعلق است بعلم وادب وتعلیم وتعلم وچون موضع شرف هر یک ازین کواکب ناظر است بطالع وعقده تین قراز کواکب نیستند اولی آنستکه شرف ایشان در موضعی باشد که از طالع ساقط باشد وبیوت ساقط دوم وششم وهشتم ودوازدهم است پس ازینها بیت دوازدهم را بجهت شرف راس اختیار کرده اند که جوزاست بسبب مجاورت او بثور که شرف قمر است وچون ذنب مقابل راس است پس باید که شرف او نیز مقابل شرف راس باشد پس قوس که مقابل جوزاست واز بیوت ساقطست شرف او باشد ومعرفت طالع وسایر بیوت ومنسوبات هر یک بعد ازین بتفصیل معلوم کرده آید ان شاء الله تعالی واهل این فن گویند که بودن کوکب در برج شرف مثل شخصی باشد که در مملکت خود با حکومت وسلطنت باشد وموضع هبوط هر یک ازینها یعنی ازین کواکب در درجه مقابل شرف ایشان باشد یعنی در برج هفتم بهمان درجه ومخفی نماند که دو درجه متقابل در فلک ضد یکدیگر کونند وهم چنین دو برج چه اگر یکی از آن فوق الارض بود اند یکی تحت الارض باشد واگر یکی طالع باشد اند یکی غارب بود واگر یکی در سمت الراس بود اند یکی در سمت القدم باشد واگر یکی صاعد بود اند یکی هابط باشد در انحطاط پس ضد یکدیگر باشند وچون هبوط در تاثیر نیز ضد شرفست باید که در موضعی باشد که مقابل موضع شرف بود بناء علی هذا هبوط شمس در نوزدهم درجه میزانست وهبوط سیم قمر در سیم درجه عقرب وهبوط زحل در بیست ویکم درجه حمل وهبوط مشتری در پانزدهم درجه جدی وهبوط مریخ در بیست وهشتم درجه سرطان وهبوط زهره در بیست وهفتم درجه سنبله وهبوط عطارد در پانزدهم درجه حوت وهبوط راس در سیم درجه قوس وهبوط ذنب در سیم درجه جوزا ومیمان در اعتبار درجات خلاف جمهور کرده اند بنوعی که سید الفضلاء واملح العلماء عبا ثا منصور در مواقع النجوم ایراد فرموده اند ومیانه جمهور نیز خلافست در آنکه اطلاق شرف وهبوط بر همان درجه باید کرد یا بر تمام برج یا بر اوایل برج تا درجه شرف اینست که مصنف بصدد بیان مذهب مختار در آمد مصنف باید

کوکب در برج هبوط چون شخصی بود که در زندان محبوس است

هبوطات الکواکب بطریق الرمز

طلضکا — یعنی هبوط زحل در بیست ویکم درجه حمل

بطیه — هبوط مشتری در پانزدهم درجه جدی

حجکح — هبوط مریخ در سرطان ۲۸ درجه

سویط — هبوط شمس در میزان نوزدهم درجه

ههکز — هبوط زهره در سنبله ۲۷ درجه

دبایه — هبوط عطارد در حوت ۱۵ درجه

سیج — هبوط قمر در عقرب ۳ درجه

سیج — هبوط راس در قوس سیم درجه است

کہ برج

او لبن ذابح وودم بلع است — خبیه مر سعود را تبع است — باز فرع مقدم از انجا
چون گذشتی مؤخر است ورشا — چون بود در بروج باتہ ماه

که برج شرف هم باشد واز آن هبوط نیز همه هبوط الا آنکه اندر جه اقوی بود پس چون کوکب ببرج شرف یا هبوط تحویل کند ابتدای قوت هر یک بود وروز بروز متزاید میشود تا اندر جه وانجا در کمال قوت بود وبعد از آن شروع در تناقص کند تا که در حین حلول ببرجی دیگر منتفی شود وبعضی بر این رفته اند که هر کوکبی را بعد از درجه شرف حدیست که شرف آنجا منقطع میشود وآن در آفتاب را تا بیستم وپنجم درجه حملست وماه را تا بیستم وسیم درجه ثور ومشتری را تا بیست وششم درجه سرطان ومریخ را تا آخر جدی وزهره را تا دوازدهم حمل وعطارد را تا بیست ویکم سنبله ودر تخصیص درجات اینطایفه دلیل پیدا نگفته اند واکثر ازین خرافات بنیک در خاطر قرار نمی یابد بحقیقت نستکرد این اعتبار بلکه در جمیع اعتبارات احکام اسامتشبث بتجربه سلف میشوند ومتعرض دلیل نشوند کما قال امام هذه الصناعة ابو الحسن کیا کوشیار الجیلی فی مجمل الاصول ومن المتفردین بالعلم الثانی ای الاحکام من یاتی علی جزئیاته بحجج علی سبیل النظر والجدل وبظن انها البرهان فالذی ینبغی ان یعتقد فی هذا العلم انه یدرک بالتجربة والقبول اما اوجات کواکب چون مصنف از تحقیق شرف وهبوط کواکب فارغ شد شروع کرد در تحقیق مواضع وجات وحضیضات ایشان بدانکه اوج در لغت معرب اوکست وآن کلمه ایست هندی بمعنی علو چه ابعد نقطه ایست از محیط خارج مرکز نسبت بمرکز عالم واما حضیض کلمه ایست عربی الاصل بمعنی پستی چه اقرب نقطه ایست از محیط خارج مرکز بمرکز عالم وبلغت یونانی اوج را افیجیون وحضیض را افریجیون گویند وچون حقیقت اوجات کواکب را در ضمن بیان هیئت افلاک جز شرح مبین ساخته ام اینجا حاجت بتکرار نیست پس گوئیم تقویم اوج که از انجاز نیز اوج گویند قوسی بود از منطقة البروج مبدا اول حمل وموضع اوج بر توالی ومراد بموضع اوج طرف خطی بود که از مرکز عالم خارج شود وبنقطه اوج گذشته بفلک اعلی منتهی شود اگر نقطه اوج در سطح منطقة البروج باشد چنانکه در شمس است والا نقطه تقاطع دایره عظیمه ایست که بطرف خط مذکور گذرد با منطقة البروج ان تقاطع قربست بطرف خط مذکور چنانکه در سایر کواکبست وچون ممثلات سوای ممثل قمر بعد حرکت ثوابت متحرکند هر اینه اوجات این کواکب که نقط شخصیه ایست از ممثلات نیز بان حرکت متحرک باشند واز اینجهت است که مصنف در تحقیق مواضع اوجات رعایت تاریخ کرده معبر ما بدکرد در اول سال ادبعمائه ملکشاهی بمحاسبه زیج خاقانی

جامه بریدن اختیار نخواه بلکه در برج منقلب باید ور به بهره نظر کند شاید
ورنه باری ببرج ذوجسدین باقت از اتصال او سعدین

موضع اوج آفتاب یعنی انتهای قوس مذکور در دوم درجه سرطان بود و موضع اوج زحل که
سیزدهم درجه قوس و موضع اوج مشتری در دوم درجه میزان و موضع اوج مریخ در نوزدهم
درجه اسد و موضع اوج زهره در بیست و دوم جوزا و موضع اوج ممثلی عطارد یعنی اوج
مدیر او نه اوج حامل او در پنجم درجه عقرب و موضع حضیض هر کدام دائما در مقابل موضع اوج
ایشان باشد یعنی در برج هفتم بهمان درجه چه اوج و حضیض دو نقطه متقابلند از فلک
سوای اوج و حضیض عطارد که با یکدیگر متقابل نیستند بلکه حضیض حقیقی او که عبارت از
اقرب ابعاد مرکز تدویر او ست بمرکز عالم بود دو نقطه تثلیث اوج مدیر است چنانکه اهل هیئت
باستقراء معلوم کرده اند پس عطارد را سه حضیض باشد یکی حضیض مدیری که مقابل اوج مدیر
است و دو حضیض حقیقی که بر دو نقطه تثلیث او ست و در اول سال پانصد و هیجده ملکشاهیه
که زمان تحریر این شرح است بحساب زیج جدید الغ بیکی اوج آفتاب در چهار درجه و چهل و دو دقیقه
و پنج ثانیه سرطان بود و اوج زحل در نوزده درجه و یازده دقیقه و سی و هشت ثانیه قوس و اوج
مشتری در یکدرجه و چهل و هفت دقیقه و سی و هشت ثانیه میزان بود و اوج مریخ در بیست و چهار
درجه و دوازده دقیقه و پنجاه و پنج ثانیه اسد و اوج زهره در بیست و چهار درجه و چهل و یک دقیقه
و سی و دو ثانیه جوزا و اوج عطارد در شش درجه و چهل و چهار دقیقه و سی و پنج ثانیه عقرب و مخفی
نماند که آنچه مصنف از زیج خاقانی نقل کرده با آنچه ما از زیج جدید استخراج کردیم با آنکه حرکت بین
الزمانین منظور داریم تفاوت بسیار میکند والله اعلم بحقیقة الحال و هو خیر الموافقین و اسرع الحاسبین
و اگر کسی اراده کند که در سالها بعد از این مواضع اوجات را بداند بعد در هر سال که از این تاریخ
گذشته باشد پنجاه و دو ثانیه بر موضع اوج هر کوکب افزاید مطلوب حاصل آید و از مواضع اوجات
موضع رأس هر یک از خمسه متحیره را نیز استنباط توان نمود چنانکه پنج برج از اوج زحل و دو برج و
بیست و دو درجه از اوج مشتری و سه برج و چهار درجه از اوج مریخ و سه برج از اوج زهره نقصان
کنند و سه برج بر اوج عطارد افزایند باقی یا حاصل موضع رأس هر یک از اینکواکب باشد و در
تقویم شرف و هبوط آفتاب و خمسه متحیره و رأس را یعنی وقت وصول هر یک را باول درجه شرف
و هبوط در صفحه یمنی در میان اتصالات کلیه نویسند چنانکه اول علامت شرف یا هبوط نویسند

ور کنی رای رفتن حمام ماه باید بخانه بهرام
ورنه در برج مشتری باید
ور بشور و اسد بود شاید لیکن اندر بروج آتشی
بحذر این جهت یار مبینه

پس علامت کوکب یا رأس ملحق بعلامت شرف یا هبوط پس علامت روز یا شب که در آن شرف یا هبوط
واقع شده باشد پس اسابیع و ساعات و دقایق بطریق نظرات ثبت کنند و همچنین رسیدن
کواکب مذکوره یعنی آفتاب و متحیره را باوجات و حضیضات ایشان بمثل این طریقه که مذکور شد
در میان اتصالات کلیه ثبت کنند بر طبایع مستقیمه مخفی نماند که اکثر منجمان مشهور را در اینموضع
خطائی واقعست پس فاحش و بیان آن چنانست که اهل رصد در شمس علو بین نقطه دیگر را
غیر اوج اوج نامیده اند و او را در زیجات ثبت کرده بنا بر سهو که در عمل ظاهر میشود و بیان آن
اینجا لایق نیست و اینجماعت از بی بضاعتی چون پی بحقیقت این امر نبرده اند وقت رسیدن اینکواکب
بان نقطه بعقیده آنکه اوجست استخراج کرده در تقاویم ثبت میکنند و حال آنکه کواکب هنوز باوج
حقیقی واصل نشده چه اوج حقیقی در شمس متاخر است از آن نقطه بدو درجه تقریبا و در زحل
بهفت درجه و در مشتری بدوازده درجه و آنچه در اوج گفتیم در حضیض نیز بعینه وارد است
کما لا یخفی بر اولی الالباب ظاهر است که آثار بر اوج و حضیض حقیقی مترتب است نه بر اوج و حضیض
اعتباری و علامت شرف کوکب باشد و از هبوط ط و از رسیدن کوکب باوج ج و از رسیدن
او بحضیض ض یا حضه و در اکثری از تقاویم علامت شرف را بجهة آنکه مشتبه باحراق نشود و همچنین
هبوط را بتبعیت شرف بحمرت یا لونی دیگر غیر سواد نویسند و قرد در هر اجتماع و استقبالی در
اوج باشد در هر تربیعی که او را با آفتاب باشد در حضیض بر ارباب فهم و فطرت پوشیده نماند
که صانع این مصنوعات عالیه بحکمت بالغه چنان ساخته است که خط وسط شمس دائما با مقارن مرکز
تدویر قمر و نقطه اوج او ست یا متوسطست میان ایشان و بیانش آنستکه چون این هر سه با یکدیگر
در نقطه از فلک البروج مثلا در اول حمل مجتمع شوند هر شبانه روزی مرکز تدویر قمر که بحرکت
حامل متحرکست بیست و چهار درجه و بیست و دو دقیقه بتوالی از آن نقطه حرکت کند و اوج بحرکت
مایل و جوزهر بمقدار یازده درجه و دوازده دقیقه بخلاف توالی از آن نقطه مزایلت نماید
و چون این هر دو فلک ظرف حامل اند بمقدار مذکور حرکت تدویر را دکنند پس بعد مرکز تدویر از
خط وسط شمس سیزده درجه و ده دقیقه ماند و چون خط وسط شمس پنجاه و نه دقیقه بتوالی حرکت
کند لا محاله بهمین مقدار بمرکز تدویر نزدیکتر و از اوج دورتر شود و مابین او و هر یک از اوج و مرکز

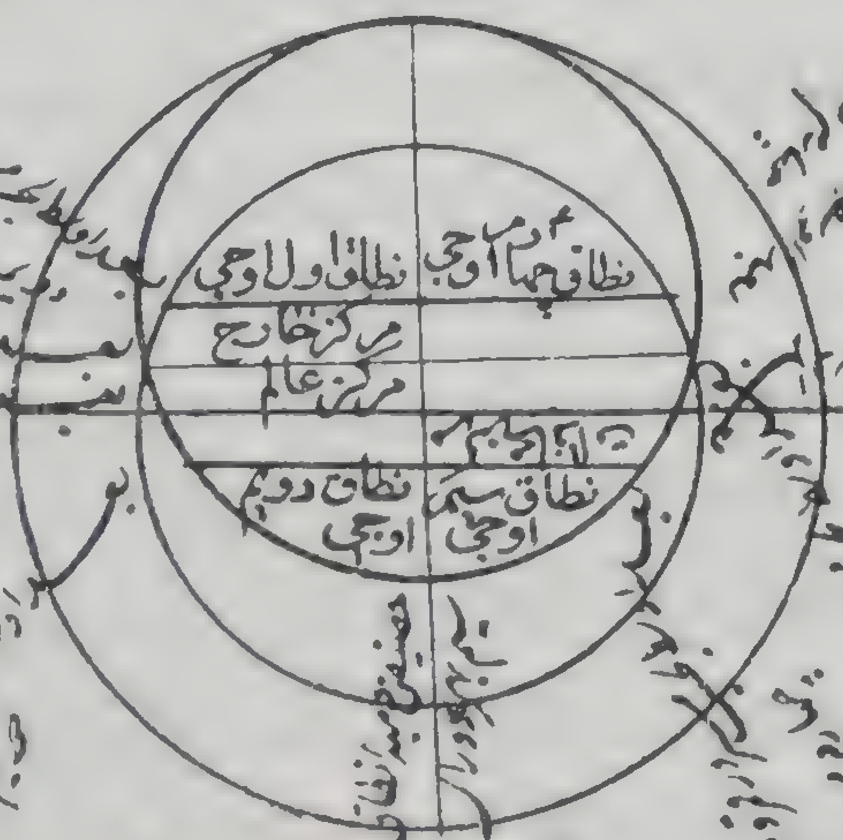
۱۲

درکنی رای شرکت و تزویج   رو تبقویم و زنکر بازیج   ماه باید ببرج ذوجسدین
با فته بوز سعد از سعدین   ورت رایت تا سوار شوی

تدویر دوازده درجه و یازده دقیقه شود و ازینجهت است که حرکت خاصه را بعد مضاعف خوانند
یعنی بعد مرکز تدویر را از خط وسط شمس چون مضاعف کنند بعد مرکز تدویر از اوج حاصل اید
و از اینچه گفتیم لازم می آید که مرکز تدویر قمر همیشه در اجتماع و استقبال وسطی در اوج باشد و در تربیع
که او را با خط وسط شمس افتد در حضیض و ربطی که ماه را با افتاب است در باب سیم موعود بود
همین است پس مرکز تدویر در هر ماهی دو بار باوج و دو بار بحضیض رسد و اینکه مصنف بجای مرکز تدویر
ذکر قمر کرده و از ذکر اجتماع و استقبال مطلق اجتماع و استقبال حقیقی خواسته نه وسطی و همچنین
از تربیع مراد او تربیع حقیقی است نه وسطی ظاهرست که قصد تقریب کرده **باب ظ** در معرفت
طالع اجتماع و استقبال و جزو ایشان طالع در اصطلاح قوم جزویست از منطقة البروج که در
وقت مفروض بر افق شرقی باشد یعنی بر طرف شرقی افق حقیقی پس اگر انوقت زمان ولادت
شخصی بود انرا طالع انشخص گویند و اگر در اول سال شمسی بود انرا طالع سال گویند و اگر وقتی دیگر
بود انرا بان وقت اضافه کنند و انچه بر افق غربی باشد در انوقت هم از منطقة البروج انرا سابع
گویند و انچه از منطقة البروج در انوقت بر دایره نصف النهار باشد از طرف فوق الارض انرا
عاشر گویند و از طرف تحت الارض رابع و هر خانه که بعد از طالع بود بر توالی انرا ثانی گویند
و انچه بعد از ثانی بود ثالث و همچنین تا اخر که ثانی عشر است و ثانی عشر متصل باشد بطالع
و تفصیل این اجمال بر وجه کمال انست که اهل تنجیم فلک البروج را بدوازده قسم تقسیم کنند و انرا
اثنا عشریة البیوت خوانند و این تقسیم بوسیلهٔ شش دایره عظیمه باشد یکی از انجمله افق است که بر مبدء
قسم اول و هفتم که طالع و سابع است بگذرد و دیگری نصف النهار که بر مبدء قسم دهم و چهارم که عاشر و رابع
است بگذرد و قوم را در مبادی این بیوت اربعه که از این دو دایره معلوم میرسد اصلا اختلاف نیست و لهذا
مصنف بیان انها علی التعیین نموده اما در مبادی سایر بیوت خلاف کرده اند انچه جمهور برانند انست که نصف
شرقی قوس النهار جزو طالع و نصف شرقی قوس اللیل انرا بسه قسم متساوی کنند و دوایر میول بمبادی ان
اقسام بگذرانند و انچه مخترع استاد ابی ریحان بیرونیست که انرا مرا کز محققه خوانند انستکه هر یک از ارباع
دایره اول سموت که واقعست میان افق و نصف النهار بسه قسم متساوی کنند و دایره اول سموت دایره باشد
که بسمت الراس و سمت القدم و دو نقطه مشرق و مغرب بگذرد و دوایر عظام بمبادی این اقسام بگذرانند

بشرط که

بشرطیکه مار باشد بنقطه شمال و جنوب که دو نقطهٔ تقاطع دایره نصف النهار و افق است و اینچه معتقد
جیش حاسب است انستکه هر یک از دو قوس افق که واقعست میان جزو طالع و نقطهٔ جنوب و شمال
بسه قسم متساوی کنند و دوایر ارتفاع بمبادی ان اقسام بگذرانند و این طریق را محققین تزییف کرده
اند چه اگر منطقة البروج بسمت الراس گذرد باین طریق تسویه البیوت ممکن نگردد و انچه مستعمل مصریانست
انستکه هر یک از دو قوس را از منطقة البروج که واقعست میان افق و نصف النهار بسه قسم متساوی
کنند و بمبادی ان اقسام دوایر عرضیه بگذرانند و چون منطقة البروج بدوایر مفروضه بیکی از این
طرق بدوازده قسم شود هر قسمی را بیتی خوانند و ابتدای ان اقسام را مراکز بیوت خوانند و ابتدا
از طالع کرده بر توالی بشمرند و چون شکلی مدور یا مربع بکشند و در ان دوازده خانه رسم کنند
و طریق رسم ان بحسب عادات مختلف است و بالجمله از ابر وجهی رسم کنند که متصل باشد بعضی از این
خانها ببعضی دیگر و خانه دوازدهم که اخر بیوتست متصل بخانه اول باشد و در هر خانه درجه اول
یکی از بیوت دوازدگانه را یعنی قوسی از منطقة البروج که واقع باشد میان اول حمل و مرکز انخانه
بر توالی ثبت کنند و مواضع کواکب سیاره و عقدتین قمر را در هر خانه از انخانها که افتد نیز ثبت کنند
و انرا یعنی انشکل را زایجه خوانند که ماخوذ است از زیج مقرره یا زایچه گفتیم توان نمود تامل فیها



و در تقویم تمام نطاقات اوجی و تدویری کواکب را باعتبار ابعاد و یا مسیر هر کدام اختیار کرده باشند در صفحهٔ یمنی در سر جداول تقویم ایشان ثبت کنند تا معلوم شود که در هر سر ماه از ماههای جلالی مرکز تدویر هر کوکب در کدام نطاق اوجی و کوکب خود در کدام نطاق تدویری است و علامات اینها یعنی علامت هر یک از نطاقات اوجی و تدویری اینست قاح نطاق اول اوجی قمح نطاق دویم اوجی محح نطاق سیم اوجی مدح نطاق چهارم اوجی قاد نطاق اول تدویری مد نطاق دویم تدویری محد نطاق سیم تدویری حد نطاق چهارم تدویری و گاه باشد که چون کوکب یا مرکز تدویر در یک نصف النهار در آخر نطاقی باشد در نصف النهار دیگر که بعد از اوست بنطاق دیگر رود و علامت این نطاق اگر با و متصل شده در مابین اند و نصف النهار در اثنای تقویم آن کوکب بیاورند تا معلوم شود که مرکز تدویر یا کوکب در کدام شبانروز بآن نطاق انتقال کرده و چون حرکت افلاک قمر اسرع است از افلاک سایر کواکب گاه باشد که از جهت نطاقات قمر دو جدول تا ریک در طرفین جدول تقویم او بیاورند و در یکی که در طرف یمین تقویم اوست عدد نطاقات اوجی و در دیگری که در طرف یسار است عدد نطاقات تدویری او ثبت کنند چرا که در اثنای تقویم او ثبت کنند چنانکه در سایر کواکب ارقام در آن جداول بسیار مغشوش و درهم و فتر شود اما ظهور و خفای خمسهٔ متحیره مراد از ظهور کوکب اول ظهور ویست که او را باشد در یکی از دو طرف شب بعد از آنکه در تحت شعاع آفتاب مختفی بوده باشد و مراد از خفای کوکب اول در آمدن اوست در تحت الشعاع آفتاب بر وجهی که اصلا مرئی نشود در یکی از دو طرف شب بعد از آنکه او را ظهور بوده باشد و مخفی نماند که ظهور و خفای کواکب مختلف میباشد بسبب کثرت و قلت بعد از زمین و بسبب اختلاف عرض شمالی و جنوبی و بسبب سرعت و بطوء او و بسبب کثرت مطالع و مغارب اجزاء بروج و قلت او و کو صفا و کدورت هوا و حدت و کلال بصر را نیز در این باب دخل است لیکن او را اعتبار نکنند اما کیفیت ظهور و خفاء آنستکه هر یک از کواکب علویه پیش از احتراق بچند روز در مغرب مختفی شوند و بعد از آن بچند روز در مشرق ظاهر شوند و سبب آن بود که چون شمس از مقابله کوکب علوی منصرف شود هر آینه بواسطهٔ سرعت در طلوع بر کوکب سبقت کرده و روز بروز متقارب باو شود تا بعد بینهما بشصت درجه بلد و کواکب را در اینحال مغربی خوانند بسبب آنکه شبانگاه نزد

با افق غربی مرئی شود و هر چند بر آید نزدیک تر شود تا در حوالی افق در تحت الشعاع آفتاب مختفی شود و در این حال و را مغمور و تحت الشعاع خوانند تا محترق شود و بعد از احتراق چون آفتاب اسرع است از او بگذرد و او در طلوع سبقت کرده بر آفتاب اما از غلبهٔ نور خورشید هنوز مرئی نشود تا چون مقداری از آن بگذرد یکدور شوند کوکب صباح در مشرق بنظر در آید و آن ظهور او بود و بعد از آن او را مشرقی خوانند تا که بعد میان او و آفتاب شصت درجه شود و چون از او بگذرد نه مشرقی بود و نه مغربی تا آنکه بعد از مقابله باز بحد تغریب رسد که شصت درجه است و حالت اولی عود کند و بعضی حد تشریق و تغریب را در علویه نود درجه دانند و احتراقات ایشان یعنی کواکب علویه در اواسط ایام استقامت باشد بنا بر آنست که قادر لم یزل بتقدیر ازلی چنان ساخته است که دائما بعد کواکب علویه از ذروه تدویر ایشان نسبت باجزاء تدویر بقدر بعد مرکز تدویر است از آفتاب نسبت باجزای فلک البروج و چون چنین بود دائما کوکب علوی را احتراق در ذروه تدویر بود که وسط ایام استقامت و مقابله با آفتاب در حضیض که وسط ایام رجعتست و این هر دو تقریبی است و لهذا مضمنا و اواسط گفته است و ربط علویه با آفتاب که در باب ششم و عده شده بود اینست و هر یک از سفلیین تقریبا در وسط زمان استقامت که وقت وصول ایشانست بذروهٔ تدویر و وسط زمان رجعت تقریبا که وقت وصول ایشانست بحضیض تدویر محترق شوند ببیانی که پیش از این در باب هفتم مذکور شد و در اغلب احوال پیش از احتراق وسط استقامت در مشرق مختفی شوند که از اختفای صباحی گویند و بعد از این احتراق در مغرب ظاهر شود که از ظهور مسائی گویند و هم در اغلب احوال پیش از احتراق وسط رجعت در مغرب مختفی شوند که از اختفای مسائی گویند و بعد از آن احتراق در مشرق ظاهر شوند که از ظهور صباحی گویند و سر این اوضاع آنستکه هر یک از این دو کوکب در حال ظهور صباحی چون با علای تدویر خود انتقال کنند هر روز بروز بجانب آفتاب میل کنند زیرا که حرکت کوکب در اینحال بقدر حرکت اعلای تدویر بر توالی بر حرکت آفتاب زیاده آید پس در حوالی افق شرقی قریب بطلوع آفتاب مختفی شود و بعد از آنچون بذروه رسد که محل وسط ایام استقامتست محترق شود پس بواسطهٔ استقامت و سرعت سیر بر آفتاب سبقت کرده و چون

مقداری از آفتاب دور شود شبانگاه در مغرب ظاهر شود واو را در این حال مغربی خوانند
و هر چند برآید کوکب از آفتاب دورتر شود چنانکه هر شام اورا ارفع از شام پیشتر بینند بعد
از آنکه مقتضی نصف قطر تدویر او باشد برسد واز نزار باطاعظم و حد تغریب آنکوکب گویند و چون
از آن بگذرد باسفل تدویر انتقال کند که برخلاف توالی متحرکست پس روز بروز نزدیک
باقتاب شود چنانکه هر شام ارتفاع او کمتر بینند تا در حوالی افق غربی بتحت الشعاع آفتاب در
آید در این حال تا و دبحضیض رسد که موضع وسط ایام رجعتست ولا محاله اینجا محترق گردد وبعد از
آن بقدر حرکت اسفل تدویر که برخلاف توالیست بطرف صباحی آفتاب میل کند تا چون مقداری
از آفتاب دور شود بامداد در افق مشرق ظاهر شود و او را در این حال مشرقی خوانند و هر چند بر
آید از آفتاب دورتر شود چنانکه هر صباح او را ارفع از صبح پیشتر یابند تا باز که بر باط اعظم و حد
تشریق رسد پس باعالی تدویر منتقل شود و حالت اول عود کند و اهل احکام تشریق کوکب علوی
و تغریب کوکب سفلی را از جمله قوای ایشان دانند اما قید اول بجهت آنستکه گاه باشد که عطارد
بعد از احتراق و وسط رجعت اگرچه او را در مشرق باید ظاهر شد ظاهر نشود هرچند بر باط
اعظم رسیده باشد و همچنان مختفی بماند تا احتراق دیگر بسبب آنکه در بروج کوتاه مطالع بود پس او را
قبل از احتراق و وسط استقامت در اینجهت خفا نیز نباشد چه تحقق خفا بعد از ظهور و ایضا گاه
که بعد از احتراق و وسط استقامت اگرچه او را در مغرب باید ظاهر شد ظاهر نشود هرچند بعد از نیز بر باط
اعظم رسیده باشد و همچنان مختفی بماند تا احتراق دیگر بسبب آنکه در بروج کوتاه مغارب بود پس
او را قبل از احتراق و وسط رجعت در اینجهت خفا نیز نباشد و زهره هم گاه بود که در اقلیم پنجم در عین
احتراق مرئی باشد و آن وقتی بود که در برج حوت راجع باشد و عرض شمالی باشد پس در اینحال
قبل از احتراق و وسط رجعت نه مختفی شده باشد در مغرب بعد از احتراق نه ظاهر در مشرق
و از این بیان ظاهر شد که قید اغلب در ظهور و خفای وسط استقامت بجهة تخلف احوال عطارد است
و بس و در ظهور و خفای وسط رجعت بجهة تخلف احوال زهره و عطارد هر دو و در تقویم ظهور و
خفای خمسه متحیره را در میان اتصالات کلیه بازاء روز مفروض که صباح یا شام آنکوکب را خفا
یا ظهور دست دهد ثبت کنند و علامت و انخطی است که بنا بازاد در استوای عمارات بان رجوع

است و در صحاح مذکور است که اصمعی گفته است که بر من ظاهر نیست که لفظ زیج عربی الاصل است
یا معرب و بعضی گفته که زایجه مشتق است از زایش بقرینه آنکه اکثر استعمال در موالید است اما
جزو اجتماع جزویست از منطقة البروج که در آن جزو اجتماع واقع باشد یعنی جزوی که موضع
نیرین در آن متحد باشد و جزو استقبال جزویست هم از منطقة البروج که در آن جزو استقبال واقع باشد
و در حقیقت استقبال در دو جزو متقابل میشود لیکن چون احد الجزئین را ثبت نمایند جزو دیگر
بمقایسه معلوم شود پس اگر استقبال در روز بود آن جزو یعنی جزو استقبال موضع آفتاب
بود بجهت آنکه در این هنگام آنجزو که موضع آفتابست فوق الارض بود و ایشان جزو فوق الارض را
در استقبال اعتبار کنند و اگر استقبال در شب بود موضع قمر جزو استقبال بود چه در این وقت آن
جزو که موضع قمر است فوق الارض باشد و اگر اتفاق افتد که استقبال در احد طرفین حقیقی لیل و نهار
دست دهد در اینحال جزو استقبال موضع آن نیز بود که بر افق شرقی بود و در تقویم تام و شمسی
طالع و عاشر اجتماع و استقبال مقرون با جزو ایشان در جدول باریک در بین جدول اتصالات
کلیه بیارند باینطریق که اول علامات اجتماع و استقبال را ثبت کنند پس علامت روز یا شب متصل
بیکی از ایام اسابیع پس ایام شهر عربی هلالی پس اسم الشهر و ساعات و دقایق گذشته از اول روز
یا اول شب که در آن اجتماع یا استقبال واقع شده باشد پس طالع اجتماع و استقبال را باین رقم وضع
وضع کنند اول رقم برج دوم درجه سیم دقیقه و براین قیاس یعنی بر قیاس هریک از عاشر و جزو را
باین رقم ثبت کنند و چون طالع و عاشر مثبت شود هر اینه سابع و رابع بمقایسه معلوم گردد چه
سابع در مقابل طالع باشد و رابع مقابل عاشر کما لا یخفی و چون خواهند که ارقام کثیر هر یک
از ساعات و طالع و عاشر ثبت کنند اول علامات ایشان بنویسند و علامات آنها اینست سه ساعت
لع طالع شر عاشر و لفظ جزو را مصحح ملحق بالالف ثبت کنند پس حرف من تبعیض پس رقم برج
که مبعض است پس رقم درجه و دقیقه که بعض است و گاه باشد که بجهة تساهل و تخفیف کتابت
علامت روز یا شب و ساعات و دقایق اجتماع و استقبال را در این جدول ننویسند و ندچیران
از صفحه دیگری معلوم میشود زیرا که مقارنه و مقابله شمس که در صفحه دیگر بازاء هر روز واقع است
عبارت از اجتماع و استقبال است کما سیجئ و بعضی منجمان در تقاویم تام چون که زیادتی دقیق

طالع
عاشر
اجتماع واستقبال

نمایند جهة اجتماع واستقبال علیحده زایچه وضع کنند یکی در اول صفحه یمنی و دیگری در اول
صفحه یسری و گاه باشد که هر دو را در صفحه یسری وضع کنند و چون نصف ظاهر و نصف خفی منطقة
البروج بدائره نصف النهار و اغلب اوقات بدو قسم مختلف منقسم میشود لاجرم گاه بود که برجی
که بحسب عدد عاشر برج طالع بود بحسب واقع عاشر نباشد بجهة آنکه بر دائره نصف النهار نباشد
بلکه در طرف شرقی دائره نصف النهار بود و در این حال در اکثر معمور برج نهم طالع عاشر باشد
یا در طرف غربی او بود و در اینحال در اکثر ربع مسکون برج یازدهم طالع عاشر باشد مثلا در بلده
فاخره هرات صیانت عن الآفات والبلیات هرگاه طالع بیست و پنج درجه دلو باشد عاشر بحسب
عدد برج عقرب بود اما بحسب عمل به درجه قوس اید که برج یازدهم است چه در این وقت ان بر دائره
نصف النهار است و برج عقرب در طرف غربی او و این هنگام بسبب این اختلاف در بیت دهم زایچه
چنین نویسند د من ح ط یعنی عاشر که برج عقرب است بحسب عدد از برج قوس نهم درجه است بحسب
عمل و ایضا در بلده هرات هرگاه سه درجه ثور طالع باشد برج عاشر بحسب عدد دلو بود اما بحسب عمل بیست
درجه جدی افتد که برج نهم است چه در اینوقت ان بر دائره نصف النهار است و برج دلو در طرف
شرقی او و در این هنگام چنین نویسند د من ط ک یعنی عاشر که برج دلو است بحسب عدد از برج
جدی بیست درجه است بحسب عمل و رابع که مقابل عاشر است نیز باین نوع مختلف شود و مثل
این اختلافات که گفتیم در خانهای دیگر غیر از طالع و سابع نیز واقع شود چون در تسویة البیوت
منطقة البروج باقسام مختلفه منقسم میشود هر اینه گاه باشد که مرکز دویم بیتی در برج سیم آن
بیت واقع شود یا مرکز دو بیت در یک برج افتد و باین سبب بعضی یا اکثری از بیوت بحسب عدد
و عمل بر قیاس عاشر مختلف شود مثلا چون همان بیست و پنج درجه دلو که مصنف بمثال آورده
در بلده مذکوره طالع باشد بیت حادی عشر که بحسب عدد قوس است بحسب عمل سه درجه جدی
واقع شود پس از در این هنگام چنین باید نوشت ح من ط ح و بیت ثانی که بحسب عدد حوت است
بحسب عمل اول درجه حمل افتد پس از در اینحال چنین باید نوشت ا من ا ا و بیت ثالث که بحسب عدد
حمل است بحسب عمل پنج درجه ثور افتد پس از در اینحال چنین باید نوشت ه من ا ه و بیوت نظایر
اینها که خامس و ثامن و تاسع است نیز بر این قیاس بود و چون نقطه طالع مبدأ تقسیم بیوت است در او

اختلاف

اختلاف نباشد و همچنین در سابع چون مقابل اوست **باب دهم** در معرفت نطاقات کواکب
سبعه و ظهور و خفای خمسه متحیره و رؤیت اهله اولا بباید دانست که در ثخن خارج مرکز دائره موهوم را
که مرکز آفتاب بران حرکت میکند منطقه خارج مرکز خوانند و همچنین در ثخن حامل هر کوکب دائره را
که مرکز تدویر بران متحرکست منطقه حامل آن کوکب گویند و در ثخن تدویر نیز دائره موهومه که مرکز
کوکب بحرکت تدویر بران حرکت میکند منطقه تدویر آن کوکب گویند و اهل این صناعت منطقه خارج
مرکز آفتاب را و همچنین منطقه حوامل سایر کواکب و منطقه تداویر اینها را بچهار قسم کرده اند بر وجهی
که دو قسم فوقانی که متساویند اعظم است از دو قسم تحتانی که هم متساویند و آن اقسام را نطاقات خوانند
اینست معنی قول مصنف که هر یک از کواکب سبعه سیاره را در فلک اوج ایشان یعنی فلک خارج
مرکز هر یک چهار نطاقست که آنرا نطاقات اوجی گویند و هر یک از خمسه متحیره و قمر را که ذی
تدویرند در فلک تدویر ایشان چهار نطاق دیگر است و آنرا نطاقات تدویری گویند

فی تحقیق فرق النطاق والمنطقة

و نطاق و منطقه بیک معنی اند و بعضی گویند که منطقه اخص است از نطاق چه نطاق در لغت
هر چیز را گویند که بر میان بسته شود و منطقه میان بند متعارف را گویند و علی ای التقدیرین
اطلاق نطاق بر این اقسام از قبیل اطلاق کل است بر جزو و بعد هذا مخفی نماناد که بعضی در تقسیم
نطاقات اختلاف ابعاد را اعتبار کرده اند و بعضی اختلاف سیر را معتبران ابعاد گویند که مبدأ
نطاق اول در هر دو فلک دورترین نقطه بود از منطقه ایشان نسبت بمرکز عالم و مبدأ نطاق
سیم نزدیکترین نقطه هم از منطقه ایشان نسبت بمرکز عالم و معتبران سیر گویند که مبدأ نطاق
اول در دو فلک انجا بود که حرکت هر یک نسبت بمرکز عالم در کمال بطؤ بود چنانکه در خارج مرکز
مطلقا و در تدویر قمر است یا در کمال سرعت چنانکه در تداویر خمسه متحیره است و مبدأ نطاق سیم
انجا بود که در کمال سرعت بود چنانکه در خارج مرکز مطلقا و در تدویر قمر یا در کمال بطؤ چنانکه
در تداویر خمسه متحیره است پس بحسب هر دو رای مبدأ نطاق اول و سیم در خارج مرکز و حضیض
و در تدویر ذروه و حضیض مرئی بود کما لا یخفی علی من له ید فی علم الهیئة و مبدأ نطاق دویم
و چهارم نزد معتبران ابعاد دو نقطه بعد اوسط باشد بحسب مسافت یعنی بعدی که واسطه باشد
میان بعد ابعد و بعد اقرب ان در خارج مرکز دو نقطه تقاطع منطقه اوست با دائره مستوی مرکز

عالم بمقدار نصف قطر خارج مرکز و در تدویر و نقطه تقاطع محیط اوست با دایره مرسومه بر مرکز
عالم بمقدار بعد مرکز تدویر از مرکز عالم و نزد معتبران مسیر و بعد اوسط باشد بحسب بعضی مواضع
که آنجا حرکت نه سریع باشد و نه بطیء و آن در تدویر بود و نقطه تماس منطقه اوست با دو خط که از
مرکز عالم بجانبین او ابد و در خارج مرکز شمس و عطارد دو طرف خطی است که از مرکز عالم عمود شود
بر خط مار باوج و حضیض و در حامل علویه و زهره دو طرف عمودیست که از مرکز حامل خارج شود
بر قطری که باوج و حضیض ایشان گذرد و در حامل قمر در طرف عمودیست که خارج شود بر
خط مار باوج حضیض او از نقطه بر همان خط که بعد از او از مرکز عالم در طرف حضیض بمقدار
یازده جزو و ثلثان جزو نیست تقریبا باجزائی که نصف قطر فلک مایل او شصت باشد و برهان هندسی
بر اینها اقامت کرده اند لیکن ایراد آن اینجا مناسب نیست و نطاق اول اوجات بود که چون آفتاب
یا مرکز تدویر سایر کواکب از اوج گذرد در او باشد و باقی بر توالی حرکت خارج مرکز و نطاق اول
تدویری آنکه چون مرکز کوکب از ذروه مرئی گذرد در او باشد و باقی بر توالی حرکت تدویر و کوکب
در نطاق اول و دوم هابط و در نطاق سیم و چهارم صاعد و در نطاق چهارم و اول مستعلی
بود و در نطاق دوم و سیم منخفض و اهل احکام اینها را از جمله قوت و ضعف کواکب شمرند چنانکه
در باب نوزدهم معلوم گردد انشاء الله تعالی و از این دو شکل مقصود آنچه ظهور باشد و از خفاء خفی
و علامت کوکب مختفی یا ظاهر را ملحق بعلامت خفا و ظهور نویسند و در بعضی تقاویم هر دو را مصرح
نویسند و علامت کوکب را منفرد پس اگر ظهور یا خفا مشرقی باشد بر بالای آن یا در پایانش حرف ق
نویسند و اگر مغربی باشد حرف ب نویسند و گاه باشد که بجای مشرق و مغرب لفظ صباحی و مسائی
نویسند و در بعضی تقاویم ظهور و خفای بعضی ثوابت مشهوره نیز نویسند بجهت آنکه اکثری از طوایف
بظهور و خفای بعضی از ثوابت مشهوره احتیاج است چه اهل اعداد و طلسمات بعضی از اعمال خود را
مشروط بوقت ظهور یا خفای کوکبی ساخته اند که در خواص موافق آن عمل باشد و کیمیاگران هم در اعمال
اکسیر بظهور یکی از ثوابت معتقد باشند و بعضی دهاقین و اهل فلاحت نیز در زراعت حبوبات و غرس
و پیوند اشجار و قطع اغصان و اثمار ملاحظه وقت ظهور یا خفای ثابته نمایند که اعمال مذکوره را در
آن وقت انسب و اولی دانند و اطبا نیز در امر فصد و تسهیل و غیرها باین امور معتقد باشند از ثوابت

مشهوره

مشهوره ظهور شعرای یمانی و سهیل را بیشتر ثبت کنند چه بعضی از مردم در حال ظهور شعرای یمانی
ملاحظه نمایند که قمر در کدام برج است و از آن بر حوادث آینده عالم استدلال کنند و بعضی دیگر
اول رعدی که بعد از ظهور شعری واقع شود ملاحظه قمر نمایند و از آن بر حوادث آینده احکام
نویسند و تفصیل آن در رساله که مصنف در علم فلاحت نوشته مذکور است و در بعضی بلاد از
دهاقین قبل از ظهور شعری بر بیست و یک روز تا یکماه از هر تخمی که داعیه زراعت آن دارند در
موضعی بکارند در وقت ظهور شعری ملاحظه کنند هر کدام سبز و خرم باشد گویند آن تخم در آن سال
نیکو حاصل شود و اگر زرد و پژمرده باشد گویند نیکو نیاید و بظهور سهیل خود بسیار معتقدند
چه در بعضی بلاد ابتدای زراعت گندم و ابتدای قطع فضلات تاک و قطع بعضی از اثمار و انگور و
مویز در وقت ظهور سهیل کنند و نیز بعضی چون سهیل ظاهر شود از لون او و حرکتی که از شعشعه
نور او ظاهر میشود بر حوادث آن سال استدلال نمایند و بجای ظهور و خفا در این کواکب طلوع
و سقوط نویسند زیرا که ظهور جمیع ثوابت در حین طلوع بود و خفای در حین غروب بخلاف بعضی
از سیارات که گاه باشد که این دوار در ایشان بعکس یافت شود کما عرفت فیما سبق تا روئیت هلال
بعرف اهل نجوم عبارتست از روئیت قمر در شب اول ماه و تحقیق ماهیت آن چنانست که قمر جرمی است
کثیف صیقلی پس از آفتاب کسب نور می کند بجهت صقالت نور را از او منعکس شده بسطح ارض افتد
و آن را قمر گویند و چون هر دو نیر کروی الشکلند و چنانکه در ابعاد و اجرام مبین شده جرم شمس اعظم
از جرم قمر است هر آینه نصف بیشتر از کره قمر مستضیء باشد بضیاء آفتاب و نصف کمتر مظلم بر حال
اصلی خود و فصل مشترک میان مستنیر و غیر مستنیر از جرم قمر دایره بود چنانکه ارسطرخس حکیم در
کتاب جرمی النیرین برهان ساخته است و آن دایره ضیاء و ظلام خوانند و مخروط شعاع بصر در
حین مشاهده چون محیط کره قمر شود و مماس نصف کمتر از کره قمر شود و آن نصف مرئی گویند نصف
بیشتر را که مماس نتواند شد غیر مرئی و فصل مشترک میان مرئی و غیر مرئی از جرم قمر دایره بود که آن را
دایره روئیت خوانند و اینها همه در کتاب مناظر اقلیدس ببرهان معلوم شده است و این دو دایره
بحسب اختلاف ابعاد نیرین بصغر و کبر مختلف شوند و در وقت اجتماع قطعه ظلمانی تمام بجانب ارض
بود و نورانی بجانب آفتاب و در این حال دایرتین منطبق باشند بر یکدیگر یا متوازی تقریبا و چون

اجتماع زایل شود هر اینه هر دو دایره متقاطع یکدیگر شوند و قطعهٔ نورانی بجانب ارض میل کند
و لحظه لحظه متزاید شود تا بحدی که از یکجانب ماه که محاذی آفتابست نمایان شود و آن هلال باشد
و اهل این فن وقت رسیدن قمر را بحد رؤیت هلال موقوف بدو شرط دانند که یافت شود دو
بعد که یکی را بعد معدل گویند و حکم بر بلندی و پستی هلال و کثرت و قلت مکث او فوق الافق
از آن کنند و دیگری را بعد سوی و روشن و تاریکی هلال از آن قیاس کنند لیکن در این شرط خلاف
کرده اند آنچه متعارف و متداول است اینست که مصنف می فرماید که بتجربه و امتحان چنان معلوم کرده اند
که چون بعد از غروب آفتاب قمر فوق الارض باشد بقدر ثلثان ساعتی که مقدار ده درجه
معدل النهار است و آنرا بعد معدل گویند یعنی مقدار مکث قمر بعد از اجتماع در فوق الارض
اعم از آنکه ده درجه باشد یا بیشتر یا کمتر بعد معدل گویند بکسر دال چه بعد مذکور بحسب اجزای
معدل النهار است یا بفتح دال بسبب آنکه بعد مذکور بزیادتی یا نقصان تعدیل الغروب معدل
میشود چنانکه بر اهل عمل مخفی نیست و ایضا چون در وقت غروب آفتاب بعد میان تقویم
هر دو نیر که آنرا بعد سوی گویند ما بین ده درجه و دوازده درجه باشد یا بیشتر هلال
مرئی شود باریک لیکن اگر احد البعدین فقط یا هر یک از ده درجه کمتر باشد حکم برؤیت هلال
نتوان کرد لیکن استادان گفته اند که اگر مقدار کمی کمتر از نصف درجه باشد ممکن بود که هلال
دیده شود خصوصا که عرض قمر در آنوقت شمالی باشد اما اگر بعد معدل میانه دوازده و چهارده
درجه باشد هلال را معتدل بینند و اگر از آن بگذرد بلند و ظاهر بینند و بعد بین التقویمین را
بعد سوی منجمان گویند که بحسب اجزای منطقة البروج است که آنرا همیشه متساوی گرفته اند
و اجزای معدل النهار را بآن نسبت کرده اند کیف ما اتفق و بدانکه رؤیت هلال باختلاف آفاق
مختلف میشود چه هر مسکن که مدار قمر در آن مسکن اقرب است بانتصاب رؤیت هلال آنجا اسرع است و در تقویم
پیش از اوراق دوازده گانه جدولی بیاورند و در آنجا بعد معدل و بعد سوی در اول هر ماه
استخراج کرده در تحت اسم آنماه که در آن جدول نوشته باشند ثبت کنند و مراد از اول ماه وقت
غروب آفتاب باشد که قریب برؤیت هلال بود بدو رقم یکی رقم درجه و یکی دقیقه و کیفیت هلال
از روشنی و تاریکی و رفعت و حد اعتدال که مستفاد است از بعد معدل و بعد سوی در تحت

بیاورند

بیاورند و در بعضی تقاویم اینها را در تحت صفحهٔ یمنی جهت هر ماهی که در آن صفحه نوشته باشند بنویسند
و گاه باشد که عرض قمر را در آنوقت یعنی در وقت غروب قریب برؤیت هلال ثبت کنند در آن جدول
که قبل از اوراق دوازده گانه کشیده باشند یا در تحت صفحهٔ یمنی و غرض از ثبت عرض قمر آنست که
در بعضی اوقات نزد اینها چنانکه بعضی گمان برده چون عرض قمر شمالی بود در شمال مغرب آفتاب
غارب شود و چون جنوبی بود در جنوب آن و چون این امر معلوم گردد ادراک هلال بر مستهل
اسهل باشد و مخفی نماند که آنچه مصنف فرموده که بعدین و عرض قمر را در اول هر ماه استخراج کرده در
جدول ثبت می کنند رسم بعضی است و آنچه در این زمان معروف و مشهور است آنست که در وقت غروب
روز بیست و نهم اینها را استخراج کرده در جدول ثبت نمایند پس اگر قمر بحد رؤیت رسیده باشد
کیفیت هلال را از روشنی و تاریکی و غیرهما ایراد نمایند و آنشب را غرهٔ ماه دانند و اگر بحد
رؤیت نرسیده باشد لا یری نویسند و آنشب را سلخ دانند و بباید دانست که آنچه در این زمان
در صفحهٔ یمنای تقاویم تا قمر ثبت مینمایند آنست که در این ابواب مذکور شد و چون در این عصر
از بی التفاتی اهل روزگار بعلم ریاضی منجمان تساهل را بر تدقیق و تسامح را بر تحقیق ترجیح داده
مرتکب استخراج تقویم تام کمتر میشوند و ما متعلقات صفحهٔ یمنای یکماه را از سال پانصد نوزده
جلالی باتفاق قصبهٔ جنابد حفظه الله تعالی عن الآفات و البلیات الی الابد استخراج کرده با بعضی
از زواید که بعد از این معلوم خواهد شد باین کتاب نقل کردیم تا اگر کسی را ذوق مطالعه
و مباحثهٔ این کتاب شود بجهة مثال احتیاج
بتقویم تام نباشد و بالله التوفیق و علیه
التکلان فی جمیع الاوان و الزمان

و حرره العبد المذنب
علیرضا فی شهر محرم الحرام
سنه ۱۳۱۹
من الهجرة
النبویه
ص

	الثانی	الثالث	الرابع	
	۵۴۵	۹۰	۱۳۵	۱۶۸
	ا ل	ل ۰	د ك	۰ نو

خاندانهاء قدیم وبدگشتن هوا وباشد مردم فرومایه واهل صحرا وعتاب مرگ با اکابر وتغییر هوا ورونق عطاران

ونقاشان وبزازان واهل بازار وبسیاری بیع دواب واعتدال هوا وافتادن عداوت وتهاون بیماریها ملک وسعد وزرا

الزوایا الثمانیه	الاول	
مراکز البحران	۵	۱۲
زایجه طالع تحویل شمس	ل ط	ا ب

از سیم ماه رمضان تا بعد هم دلالت کند اسد یعلم بر بدی حال بزرگان وغضب

حصول وبدحالی زراع وقصبدار کان وحزن خلایق وارزانی نان وبهاء وفساد دواب وانده

طالع تحویل شمس تنور

غرة رمضان مرد

عاشر رمضان

شوال المکرم

هلال شوال الاتبعد معدل ظط بعد سوی ده مرضیها الی الاثری

التلز

ذکر انتقال قمر

باب یازدهم در معرفت انتقالات قمر و ممازجات و حالات او چون مصنف از بیان معرفت
صفحهٔ یمنی فارغ شد شروع نمود در بیان متعلقات صفحهٔ یسری پس میفرماید که در صفحهٔ یسری
در جدول ایام اسابیع و ایام عربی هلالی اعاده کنند بجهة تعیین وقت هر یک از مثبتات این
صفحه از غیر التفات و رجوع بصفحهٔ یمنی و سبب تخصیص بعربیت هلالیه شهریت اوست و ابتنای
او بر دور قمر اگرچه اکثر مرقومات این صفحه اوضاع و احوال قمر است پس جدول دیگر بیاورند و در
اینجا انتقال قمر از برجی ببرجی بازاء هر روزی که در آن روز یا در شب بعد از آن روز انتقال
واقع باشد ثبت نمایند بچهار رقم یکی رقم برج منتقل الیه دویم رقم ساعت سیم رقم دقیقه
از آن روز یا شب بعد از آن روز که در آن انتقال دست داده باشد چهارم رقم آن روز یا آن شب
وگاه باشد که در تقویم تام و اکثر اوقات در تقویم شمسی و دائما در تقویم قمری رقم دقیقه
ننویسند و بجهت تسامح و تخفیف کتابت برقم ساعات اختصار کنند و در بعضی تقاویم بجهة
رقم برج علیحده جدولی بیاورند لیکن چون انتقال قبل از نصف النهار واقع شود رقم برج منتقل
الیه را در ازاء آن روز ثبت نمایند و اگر بعد واقع شود در روز بعد از آن و علامت روز در
این صفحه ر باشد که عبارت از نهار است و از شب همان ل که علامت لیل است و بعد از جدول
انتقال قمر شش جدول دیگر بیاورند بجهت ممازجات قمر بکواکب دیگر و اسماء این کواکب را
ملصق بحرف یا که بمعنی الی است در مستطیلی که در فوق جداول مذکوره است بنویسند ابتدا
بشمس کنند بعد از آن متحیره را بر ترتیب افلاک ابتدا از زحل بنویسند پس در ازاء هر روزی
نظری که در آن روز یا شب بعد از آن روز قمر را با کوکبی باشد از نظرات خمسه در جدول آن
کوکب وضع کنند بچهار رقم یا سه رقم اول علامت نظر باشد و باقی بر قیاس انتقال قمر یعنی بعد
از علامت نظر رقم دویم علامت ساعت بود و سیم علامت دقیقه و چهارم روز یا شب و اگر دقیقه
متروک باشد علامت سیم علامت روز یا شب بود و قمر را با کواکب دیگر اگرچه تناظر نیز متحقق
شود لیکن ثبت آن در تقویم معروف نیست اما حالات قمر نزد جمهور شش است مجاسده او
با رأس و مجاسده او با ذنب و رسیدن او بدرجهٔ شرف و رسیدن بدرجهٔ هبوط و رسیدن
باول طریقهٔ نیره و آن چهارده درجه بود که در مابین درجهٔ شرف آفتاب و درجهٔ شرف قمر است

ذکر حالات قمر

وازاین

و از این جهة است که آن را طریقهٔ نیره خوانند و رسیدن باول طریقهٔ محترقه و آن نیز چهارده درجه
بود که در مابین درجهٔ هبوط آفتاب و درجهٔ هبوط قمر است و از اینجهت و از جهت آنکه
درجهٔ شرف زحل و چهار درجه از حد مریخ داخل در این درجاتست این درجات را طریقهٔ
محترقه خوانند و درجات حدود کواکب بعد از این در باب هفدهم معلوم گردد انشاء الله تعالی
و بعضی مجاسدهٔ قمر را با کید و ابصار رسیدن قمر بمبدء دخول تحت الشعاع یعنی وقتی که
میان تقویم او و تقویم آفتاب دوازده درجه ماند و از مبدء محاق نیز گویند از جملهٔ حالات
قمر شمرند و کید کوکبی متوهمی است که او را سیر بیت معکوس یعنی برخلاف توالی و در صد و
چهل و چهار سال شمسی دورهٔ تمام کند و برجی در دوازده سال و درجه در صد و چهل و شش
روز و بعضی گفته اند که کوکب کید موجود است اما مرئی نیست لهذا مولانا قطب الملة والدین
الشیرازی در تحفة الشاهیه فلک او را تحت فلک شمس و فوق عطارد اثبات کرده است بجای
فلک زهره را فوق فلک شمس و فوق عطارد اثبات کرده است بجای فلک زحل خلافا للجمهور و علی
کلا التقدیرین اهل احکام او را نحس دانند چنانکه شیطان فلکش خوانند و در بعضی تقاویم تام
و شمسی بر سر هر صفحهٔ یسری تقویم او را در اوایل هر ماهی از ماههای جلالی بیاورند بچهار
رقم اول برج دویم درجه سیم دقیقه چهارم ثانیه و این حالات که مذکور شد در اثنای ممازجات
قمر در محاذی هر روزی که قمر را این حالات در آن روز یا در شب بعد از آن روز واقع
شود در هر جدولی از جداول ممازجات که خالی باشد ببرجی یا بلون دیگر غیر سواد بچهار
رقم یا سه رقم بطریقهٔ ممازجات وضع کنند و اگر هیچ جدولی خالی نباشد در خارج جداول
نویسند و بعضی علیحده جدولی بعد از جدول ممازجات بجهة حالات بیاورند و علامات
نظرات و شرف و هبوط در بیشتر یعنی در باب هفتم و هشتم معلوم شد و علامات مجاسده
با رأس معرب باشد و با ذنب معنب و با کید مکد و بعضی با کید را مصرح نویسند و بعضی بر
این صورت مد و علامت طریقهٔ محترقه ق باشد و علامت تحت الشعاع تع باشد و در
بعضی تقویمها رسیدن قمر را بمبدء خروج تحت الشعاع نیز ثبت کنند و آن وقتی بود که بعد میان
تقویم او و آفتاب بعد از اجتماع بمنتهای دوازده درجه رسد و علامتش این است خع نیز

در معرفت منازل قمر و ساعات

مصحح نویسند وگاه باشد که در بعضی از تقویمها علامت مجاسده را با راس ش نویسند
و با ذنب بث و علامت تحت الشعاع یح و علامت نیره ه **باب دوازدهم** در معرفت منازل
قمر و ساعات بدانکه منازل قمر عبارتست از مسافتی که قمر در مدت یکدوره خاص خود قطع
کند چنانکه در هر شبانروزی در منزلی باشد تقریباً و چون قمر یکدوره را در بیست و
هفت روز و ثلثی تمام کند اهل هند اسقاط آن ثلث کرده اند و منازل را بیست و هفت
اعتبار کرده اند اما عرب و اهل بادیه تتمیم آن ثلث نمایند و منازل را بیست و هشت اعتبار کنند و علامات
منازل کواکبی را گیرند که در حوالی منطقه بوده خواه از صور منطقه باشد و خواه نباشد و اسم
هر یک از آن علامات اخذ کنند و چون قمر مقارن یکی از این علامات شود پس اگر مناسبات آن علامات
گردد گویند کفة وکالجبهة ای والجبهة و غلبه و بآن تفأل نکنند و اگر مناسب نشود گویند عدل القمر
و بآن تفأل کنند و بعضی از جمهور مفسرین برآنند که مراد از منازل که در آیه کریمه والقمر
قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم واقع است همین منازلست اما اهل حساب دور
فلک را یعنی منطقة البروج را به بیست و هشت قسم متساوی تقسیم کرده اند ابتدا از اول حمل
و هر قسمی باعتقاد ایشان منزلیست از منازل قمر و معتبر در انتقال قمر این باشد و چون بروج
دوازده است و منازل بیست و هشت حصه هر برجی دو منزل و ثلثی باشد کما لا یخفی علی المحاسب
و اسماء این منازل بهمان صفتی که اعراب قرار داده اند اعتبار کنند و بواسطه انتقال کواکب
تغییر ندهند هم چنانکه در بروج وآن بر ترتیب اینست شرطین منزل اول بود و علامتان دو ستاره
است روشن بر دو شاخ حمل از اوسط قدر ثالث و بعد ایشان از یکدیگر بقدر یکذراع بود
و بقرب احدهما ستاره ایست تاریک و بعضی از عرب آنرا داخل دانند و هر سه را اشراط خوانند
و صورت ایشان اینست ه ه ه و شرط بضم شین معجمه و فتح راء مهمله در لغت بمعنی علامتست بطین
منزل دوم بود علامتان سه ستاره است از اوسط قدر رابع بر شکل مثلثی خود دبو
اینصورت ه ه ه و گویند که موقع او بطن حمل است و مشابه سه ستاره است که بر بطن حوتست
لیکن چون اصغر است که از بطن الحوت آنرا تصغیر کرده بطین نامیده اند ثریا منزل سیم است و آنرا
عوام پروین و پرن خوانند و علامتان شش ستاره است متقارب باینصورت ه ه ه ه ه ه و روایت

در معرفت اسامی منازل القمر

بطین

ثریا

کنند که پیغمبر ما صلی الله علیه و آله آنرا بهفت شمرده اند از انجمله چهار مرئی بوده است یکی از قدر رابع
و باقی از قدر خامس و سلطان الشهید در زیج جدید همه را از قدر خامس شمرده اند و موقع این
کواکب کوهان ثور است و بعضی گمان برده اند که دنبه حمل است سهو کرده اند و آنرا ثریا بجهت آن
گویند که باران که در طلوع او واقع شود بزعم عرب آنرا بارانی بود و سبب کثرت گیاه
وآن تصغیر ثروی مشتق از ثروت بمعنی کثرت مال و تصغیر آن بجهت صغر کواکب اوست و ثریا را
عرب النجم و نجوم الثریا خوانند دبران منزل چهارم بود و علامتان ستاره ایست روشن از
قدر اول که بسرخی گراید با چهار کوکب دیگر از آن تاریکتر همه از قدر ثالث بر اینصورت ه ه ه و بعضی
از آن تشبیه کرده اند بصورت هفت از ارقام هندسه و آن ستاره روشن که بر یکطرف و بمنزله چشم
جنوبی ثور است و از این جهت آنرا عین الثور خوانند و آنکه بر طرف دیگر است بمنزله چشم شمالی ثور است
و آنکه بر زاویه آنست بمنزله بینی او و تتمه او بدبران بجهت دبور و تبعیت او مر ثریا را و از این
جهت او را تابع النجم و تالی النجم و حادی النجم نیز خوانند و آنرا مجدح نیز گویند و مجدح بضم میم
و کسر او در لغت چوبی را گویند که دو شعبه داشته باشد هقعه منزل پنجم بود و علامت او
سه کوکب خرد است بیکدیگر متصل مانند سه که بر شین زنند بر اینصورت ه ه ه و از اینجهة
اثافی خوانند و بطلمیوس هر سه را یک کوکب سحابی گرفته است و چون بمنزله سر صورت جبار
است آنرا راس الجبار و راس الجوزا نیز خوانند و هقعه در لغت دائره صغیره سفید باشد
بر پهلوی چپ اسب یا بر سر او و اصحاب خیل او را علامت دانند هنعه منزل ششم بود صاحب
روضة المنجمین گوید علامتان دو ستاره است بر موخر صورت جوزا و دوری ایشان از یک
دیگر بقدر یکذراع و نیم بود و از هقعه بجانب شمال مایلند آنکه شمالی تر است از اوسط
قدر ثالث است و آن دیگری از اوسط قدر رابع و عرب گویند پنج ستاره است بر اینصورت ه ه ه
و هنعه در لغت داغی را گویند که بصورت چوگانی بر گردن چهارپایان نهاده باشند ذراع
منزل هفتم بود و علامتان دو ستاره است که بمنزله سر هر یک از توامین باشند بر اینصورت ه ه
و هر دو از اوسط قدر ثانی باشند و آنرا ذراع مبسوط گویند چه مقدم است طلوع او بر
طلوع ذراع مقبوض که شعرای شامی است با مرزم او و این دو را ذراع بجهة آن گویند که بزعم

دبران

هقعه

هنعه

ذراع

عرب بود و ساق دو دست اسد واقعند و منجمان یکی از دو ستاره ذراع مبسوطه که اول برآید
راس التوام المقدم و مقدم الذراعین و اند یکری را راس التوام المؤخر و مؤخر الذراعین خوانند
نثره منزل هشتم بود و علامت آن دو ستاره است از صورت سرطان از اوسط قدر رابع با
کوکبی سحابی که در ما بین اند و آنست و او را معلف سرطان خوانند بر اینصورت ۵ و بطلمیوس
در مجسطی همان معلف را نثره گفته است اما زعم عرب آنستکه نثره بر منخر اسد است یعنی
سوراخ بینی او و نثره در لغت خلطی را گویند که در حین عطسه از بینی حیوانات بیرون
آید و خلط اینجا کوکب سحابی بود طرفه منزل نهم بود و صاحب روضة المنجمین گوید علامت
آن اند و ستاره است از قدر رابع که میان ایشان بمقدار یک باز و بود یکی که شمالی بود
بر سر اسد و دیگری از کواکب خارج سرطان بر اینصورت ۵ اما زعم عرب آنستکه بمنزله
دو چشم اسد اند و از اینجهت طرفه گویند جبهه منزل دهم بود علامت چهار کوکب است بر خط
معوج بر کردن و سینه اسد بر اینصورت ۵ ۵ و از این چهار کوکب آنکه بر جنوب هم است اعظم
بود چون از قدر اول است و قلب الاسد ملکی بود و آنکه در شمال هم است با آن ستاره که
در جنب کوکب اعظم است هر دو از قدر ثالث اند و اند یکری از قدر ثانی و زعم عرب آنستکه
این چهار کوکب بر پیشانی اسد اند و لهذا جبهه گویند زبره منزل یازدهم بود و علامت آن دو
ستاره است یکی از قدر ثانی و دیگری از قدر ثالث بر مؤخر صورت اسد و بعد بینهما
بقدر دو ذراع و نیم بود تخمینا بر اینصورت ۵ آنکه روشن تر است از ظهر الاسد گویند
و نزد عرب آن دو ستاره بمنزله زبره اسد است یعنی میان دو کتف او صرفه منزل دوازدهم
بود و علامت او ستاره ایست روشن از اوسط قدر اول و او را منجمان ذنب الاسد خوانند
چون نزد ایشان بمنزله ذنب اسد بود و نزد عرب بمنزله رغای قضیب او از اینجهت او را قضیب
16 الاسد خوانند و صرفه باینجهت گویند که در وقت طلوع او هوا از حرارت منصرف شود
ببرودت و در وقت سقوط او از برودت بحرارت عوا منزل سیزدهم بود علامت آن پنج
ستاره است یکی از قدر رابع و باقی از قدر ثالث بر جناح چپ عذراء بر شکل لامی که بر طرف
یسار مکتوب باشد ابتدای او برای صرفه و بر سطری جنوب گراید و کوکب پنجم بطرف شمال

نثره
طرفه
جبهه
زبره
صرفه
عوا

سبل کند تا فرجه مانند زاویه پیدا شود و آن کوکب که بر زاویه بود از [illegible] گویند
و صورتش اینست ۵ ۵ ۵ عرب گویند که ان العوا کلاب تعوی خلف الاسد و [illegible] گویند
از جهة عطفی که بر اوست عوا گویند کما یقال عویت الشیء ای عطفته و عوا البرد نیز گویند
بسبب آنکه چون او طلوع کند هوا میل ببردی کند سماک منزل چهاردهم است و علامت او
یکستاره است از اصغر قدر اول بر کف دست چپ عذرا او را سماک اعزل خوانند و صفت
او بعد از این در صورت بروج مذکور شد بجا حاجت بتکرار نیست غفر منزل پانزدهم بود
و علامت او سه ستاره است بر خطی مقوس هم از اوسط قدر رابع بر دامن عذرا از پس سماک
اعزل بر اینصورت ۵ و صاحب روضة المنجمین گوید که او را غفر باین سبب گویند که نزدیک
بزبانای عقرب است گویا او را می‌پوشانیده و در کتاب عجایب المخلوقات مذکور است که او را
باینجهت غفر گویند که در وقت طلوع او طراوت و نظارت اشجار از انظار پنهان و پوشیده
گردد زبانا منزل شانزدهم بود و علامت او دو ستاره است بر دو کفه میزان هر دو از اکبر قدر
ثالث یکی را که بر طرف جنوب است کفة الجنوبیه گویند و آن دیگر را کفة الشمالیه و صورتش
اینست ۵ کفة الجنوبیه کفة الشمالیه و عرب گویند که این دو کوکب بر زبانای عقرب واقعند یعنی بر
[illegible] اکلیل منزل هفدهم بود [illegible] ستاره [illegible] جنوب تا شمال کشیده بر خطی
فی الجمله معوج هر سه از قدر ثالث ۵ و بر پیشانی عقرب واقعست از اینجهت او را اکلیل
خوانند چه اکلیل در لغت [illegible] را گویند مرتب بجواهر که بر پیشانی بندند قلب منزل هجدهم
بود و علامت او ستاره ایست سرخ رنگ قدر ثانی با دو ستاره دیگر که از دو جانب او بود
هر دو از قدر ثالث بر خطی مقوس در تحت اکلیل بر اینصورت ۵ و او را قلب باینجهت گویند که بر محل
قلب صورت عقربست و آن دو ستاره طرفین او را نیاط خوانند یعنی رگ دل شوله منزل
نوزدهم بود علامت آن دو ستاره ایست که ما بین ایشان یک شبر بود بر نیش عقرب هر دو از
قدر ثالث بر اینصورت ۵ و شوله در لغت چیزی را گویند که مرتفع شده باشد بر دم ذوات الاذناب
چون دم برداشته باشند و لهذا عقرب را شوله نیز گویند یعنی دم بردارنده نعایم منزل بیستم بود
و علامت آن هشت ستاره متفرقست بر مجره و حوالی آن از صورت رامی بر اینصورت ۵ ۵ و عرب تشبیه

سماک
غفر
زبانا
اکلیل
قلب
شوله
نعایم

تشبیه کرده اند مجره را بنهر اب این هشت کوکب را بهشت مرغ که باب خوردن امده باشند وایچهار دیگر
را که از قدر ثالث نعایم وارده خوانند باین معنی که در عین اب خوردند وایچهار
دیگر را که از قدر رابع اند نعایم صادره یعنی اب خورده اند و مراجعت نموده اند **بلده** منزل بیست و
یکم بود و علامت ان فضائیست مابین نعایم و ذابح که در او هیچ ستاره نیست از عرب از اینجهت
تشبیه کرده اند ببلدة الثعلب یعنی خوابگاه روباه چه دائما این موضع را روباه از حشیش و حصا
خالی میدارد **ذابح** منزل بیست و دوم بود و علامت ان دو ستاره است هر دو از اصغر قدر
ثالث بر دو شاخ جدی و بعد بینهما کزی باشد و در میانه اند و کوکب مایل بفوق ستاره با شد
از اصغر قدر خامس و صورت ایشان بر این نهج است ه ه و عرب ده کوکب وسط را شاة المذبوح
خوانند و ان کوکب طرفان او را اگر کویا در ذبح او بند سعد الذابح خوانند **بلع** منزل بیست و
سیم بود علامت ان دو ستاره است بر دست چپ صورة ساکب الماء یکی مایل بشمال بود از
اکبر قدر رابع است و دیگری از اوسط قدر سادس و ستاره دیگر از اصغر قدر خامس بود
میان ایشان باشد بر اینصورت ه مبع و عرب این ستاره میانه را مبلوع گویند و اند و ستا
که بر دو طرف او بر امده اند که کویا او را فرو خواهند برد سعد بلع و بعضی گفته اند که وجه
تسمیه این منزل ببلع انستکه در وقت قضیه یا ارض ابلعی ماءک قمر در این منزل بود **سعود**
منزل بیست و چهارم بود و علامت او دو ستاره است از جنوب تا شمال بمقدار یکذراع از یکدیگر
دور یکی که شمالی تر است از اصغر قدر ثالث بر منکب چپ ساکب الماء است و اند دیگری که
از اوسط قدر خامس است در زیر بغل او بر اینصورت ه و اند و ستاره را عرب سعد السعود
گویند بجهة انکه بزعم ایشان سعادت ان اکثر است چه در حالت طلوع او سرما بشکند و هوا
میل باعتدال کند **اخبیه** منزل بیست و پنجم بود و علامت ان چهار ستاره است به کف دست ۲
راست ساکب الماء و انرا تشبیه کرده اند بپای بط انکه شمالی تر است از اکبر قدر رابع بود
و باقی از اصغر قدر ثالث بر اینصورت ه ه سعد و عرب میانین را سعد خوانند و دیگران از اکبر
اطراف او بند حبا یعنی خرگاه و مجموع را سعد الاخبیه و بدانکه جمله سعود نزد عرب ده است
چهار از صورت فرس اعظم است اول سعد بهایم که بر سر او ست دوم سعد همام که بر گردن او ست

سیم سعد بارع که بر سینه او ست چهارم سعد مطر که بر دست او ست و چهار دیگر انچهار
سعد بلا از منازل قمر که مذکور شد و دو دیگر یکی سعد ناشره است که بر دنبال جدی است
و دیگری سعد الملک که بر دوش راست ساکب الماء است و از این سعود بر احوال هوا و غیره
حکمها کنند **مقدم** منزل بیست و ششم بود و علامت ان دو ستاره منکب الفرس و متن
الفرس باشد که از اصغر قدر ثانیند و صفت ان قبل از این در صورت فرس اعظم مذکور
شد **مؤخر** منزل بیست و هفتم بود و علامت ان دو ستاره جناح الفرس و سرة الفرس باشد
که هم از اصغر قدر ثانیند و صفت ان هم انجا مذکور شد و عرب مقدم را فرغ الدلو المقدم
و مؤخر را فرغ الدلو المؤخر خوانند چه اینچهار ستاره از ان مربع است که ایشان را دلو خوانند بر
اینصورت ه ه و فرغ در لغت انرا باشد از دلو که اب از ان بیرون اید **رشا** منزل بیست و هشتم
بود و علامت ان ستاره ایست روشن و سرخ از قدر ثالث بر ردای بطلمیوس و از اصغر قدر
ثانی بزعم ابن صوفی و انرا جنب المسلسله خوانند چه از صورة المسلسله است و انرا بطن الحوت نیز
خوانند زیرا که بر شکم ماهی است که حاصل میشود از بعضی کواکب مراة المسلسله و بعضی کواکب
سمکتین که بحوت مشهور است و چون ستاره کان خورد با این کوکب حلقه زده اند مانند رسنی
بدین صورت ه ه ه ه از اینجهت عرب انرا رشا خوانند چون رشا در لغت رسن دلو بود و طریق
معرفت این منازل چنانست که ثریا که اشهر و اظهر منازلست اول او را باید دید و بعد از ان
بر جانب شرقی از مدار ماه دبران را طلب باید کرد بمقدار یک نیزه و از جانب غربی بمقدار دو
نیزه شرطین باشد و بطین میانه او و ثریا بود و چون این منازل اربعه معلوم کرد بعد از ان
هر منزلی را از طرف شرقی و غربی مدار ماه بهمان بعد معین طلب کرده بدین صورت که مرقوم
شده و چون منازل شناخته شود بروج را اسان توان شناخت و چون بروج شناخته شود
سایر صورا بتبعیت بروج ادراک توان کرد و قمر هر منزلی را از این منازل بیست و هشت کانه
در یکشبانروز تقریبا قطع کند و وجه تقریب سرعت و بطوء حرکت قمر است چنانچه عنقریب ۳
ظاهر شود و در تقویم بعد از جداول ممازجات قمر جدولی بیاورند و در انجا بازاء هر روزی
مصرح نام منزلی نویسند که در نصف النهار انروز قمر در ان منزل باشد اعم از انکه پیش از نصف

النهار از روز بان منتقل شده باشد قبل از ان یا بعد از نصف النهار روز سابق و چون قمر سریع السیر بود گاه باشد که در یک نصف النهار در اخر منزلی باشد و در نصف النهار
روز دیگر بمنزل سیم رفته باشد و یک منزل در میانه طی شود باین سبب اسم ان منزل مطوی
در جدول مکتوب نشود و در بعضی از تقویمها انمنزل را بلونی دیگر در میانه منزل اول و سیم
نویسند و اگر بطی السیر بود گاه باشد که در یک نصف النهار در اول منزلی باشد و در نصف
النهار دیگر هنوز در ان همان منزل بود و باین سبب اسم ان یک منزل در ان جدول مکرر شود و در
بعضی تقاویم تامه چون خواهند که زیاده تدقیق کنند انتقال قمر از منزلی بمنزلی هر روزی که در
ان روز یا شب بعد از ان روز واقع باشد بیاورند بر طریقه انتقال او از برجی ببرجی یعنی اول
اسم منزل منتقل الیه نویسند پس رقم ساعت پس رقم دقیقه پس رقم روز یا شب و اینهنگام منازل
همه مسطور شود هیچ مکرر نشود لیکن گاه باشد که چون سریع السیر بود در محاذی یکروز دو
منزل مکتوب گردد بانجهت که در اوایل روز بیکی از منازل در اید و در اواخر شب بعد از ان
روز از انمنزل بر امده بمنزل دیگر رود و گاه باشد که چون بطی السیر بود در محاذی یکروز هیچ
نوشته نشود و همچنان خالی ماند بسبب انکه در اواخر شبی بیکی از منازل در اید و در اوایل روز دوم
بمنزل دیگر نقل کند و چون افتاب منزلی را قطع کند مراد از منزل اینجا علامتست نه اقسام یعنی
چون افتاب از علامت منزلی مفارقت کند هر اینه ان منزل که همان علامتست پیش از طلوع
افتاب در مشرق ظاهر گردد و انظهور را چون ظهور باقی ثوابت طلوع گویند و طلوع هر منزلی که در
موسم مطر بود عرب نوء گویند و طلوع ان بلدی را بارح و با طلوع هر منزلی سقوط پانزدهم انمنزل
باشد که ازو یعنی منزل پانزدهم هر منزل از اهل نجوم رقیب انمنزل گویند همچنانکه برج هفتم هر برج را
نظیر ان برج لیکن مخفی نماند که تحقیقا پانزدهم هر منزل لازم نیست که ساقط گردد زیرا که این علامات
بر نفس منطقه نیستند و ایضا مسافت میانه علامت هر دو منزل متساوی نیست بلکه گاه
باشد که شانزدهم و گاه بود که هفدهم ساقط شود و ایضا مخفی نماند که اینجا طلوع اگرچه بمعنی
ان ظهور است که قبل ازین مذکور شد اما سقوط بمعنی انخفا نباشد بلکه سقوط هر منزلی عبارتست
از غروبی که اورا باشد در حالت رؤیه بشرط انکه در غروب روز سابق از غلبه نور افتاب که گی

بنوده

بنوده باشد و در تقویم طلوع منازل را در صفحه یمنی در میان اتصالات کلیه ثبت کنند چنانکه
در محاذی روزی که یکی از منازل را در صباح انروز دست دهد علامت طلوع که حرف عین
است ثبت کنند پس اسم انمنزل پس علامت لیل متصل بیکی از ایام اسابیع و بعضی علامت صبح
که صاد است بجای علامت لیل متصل بیکی از ایام اسابیع نویسند و از طلوع هر منزلی تا منزلی
سیزده روز بود لیکن چون نوبت بسماک رسد طلوع غفر بعد از چهارده روز باشد و طلوع
منازل همه سیزده سیزده باشد و در سال کبیسه بعد از طلوع رشا طلوع شرطین هم چهارده روز
بود اما ساعات بت چنانست که حکمای هند دوری نهاده اند که بر هفت بخش میگردد و هر
بخشی را بکوکبی داده اند و از ابت انکوکب نامیده اند و مدت هر بخشی دوازده ساعت زمانیست
پس مدة تمام دور هشتاد و چهار ساعت زمانی باشد و ابتدای دور از زمان اجتماع حقیقی
گیرند و تا بدوازده ساعت زمانی منسوب بافتاب دارند و بعد از ان دوازده ساعت دیگر
بزهره و همچنین بر ترتیب افلاک دوازده ساعت دیگر منسوب بعطارد باشد و دوازده
ساعت بعد از ان منسوب بقمر و چون نوبت قمر اخر شود ابتدا از زحل گیرند تا باز که نوبت بشمس
رسد و بعد از ان بطریق مذکور میگردد تا اجتماع دیگر و چون اجتماع شود نوبت هر کوکب که
باشد باطل گردد و نوبت شمس ابتدا شود و هر گاه نوبت بافتاب رسد از حکمای هند بت مطلق
گویند و بت بمعنی سیر است کما فی القاموس و اعراب ساعات محترقه خوانند و در اختیارات
مذمومست چنانکه امام فخر الدین رازی در اختیارات علائیه از والیس حکیم نقل کرده که ضرر
تباهی حال قمر که عمده محذوراتست در اختیارات کمتر است از ضرر ساعات بت و ثلث اول از
دوازده ساعت دلیل نقصان جسمانی دانند و ثلث دوم را دلیل نقصان مال و ثلث سیم را دلیل بد
حالی و این ثلث اخر قلیل الضرر باشد زیرا که مجاور راست ببت زهره و در ثلث اخر بت مریخ که چهار
ساعت زمانی باشد قبل از ابتداء بت تا اب گویند از جمیع مهمات حذر باید کرد زیرا که هم
منسوبست بکوکب نحس و هم مجاور بت افتاب و در تقویم بعد از جدول منازل جدول دیگر
بیاورند و بازاء هر روزی که در انروز یا شب بعد از ان ابتداء بت افتاب باشد انرا در
انجدول ثبت کنند بسه رقم یکی رقم ساعت گذشته از روز یا شب تا وقت ابتدای بت دوم

در بیان معرفت ساعات بت

ذکر معرفت اوقات صلوات و معرفت قبله

رقم دقیقه سیم وود باشد وگاه باشد که رقم دقیقه نونیسند و اینها غایت ودقایق که مذکور
شد در اکثر تقاویم ساعات ودقایق زمانی بود زیرا که استخراج ان سهل است وگاه باشد که چون
خواهند زیاده تدقیق نمایند یعنی ابتدای ثبت را بساعات مستوی بیاورند و در بعضی تقاویم
تا مه در جدول بیاورند و یکی ابتدای ثبت بساعت زمانی ثبت کنند و در دیگری بساعت مستوی
و در بعضی دیگر گاه باشد که هفت جدول بعد از جدول منازل بیاورند و در هر یک ابتدای
ثبت یکی از کواکب سبعه ثبت کنند **باب سیزدهم** در معرفت اوقات صلوة و معرفت سمت قبله
از علم نجوم انچه دانستن ان واجبست معرفت اوقات صلوات و سمت قبله است لیکن مخفی نماند که
مضی اوقات صلوات را اعتقاد او تقیه بمذهب طایفه سنیه بیان نموده و ما از اید و لتحمایت ظل
الهی یعنی نواب همایون شاهی موافق مذهب جلیل القدر امامیه در اثنای شرح ایراد نمائیم
تا حق از باطل جدا گشته طالبان تحقیق را مفید باشد ان شاء الله العزیز پس باید دانست هر عاقل

وقت نماز بامداد

بالغ را که اول وقت نماز بامداد انگاهست که صبح صادق ابتدای طلوع کند و قید صادق بجهت
اخراج صبح کاذبست که انرا صبح اول و فجر مستطیل و ذنب سرحان نیز گویند و ان اول بیاضی بود
که از جانب مشرق بعد از ظلمت شب پیدا شود منفصل از افق و در ان وقت فرض نماز بامداد گذاردن
باتفاق جمیع فرق جایز نباشد کقول النبی صلی الله علیه و اله لا یغرنکم اذان بلال و لا الفجر المستطیل
و بعد از ان چون نور عریض و منبسط ظاهر گردد بنوعی که افق روشن گردد و بیاض اول مضمحل
گردد هر اینه ابتدای طلوع صبح صادق و اول وقت نماز بامداد بود و اخر وقت نماز بامداد وقتی
بود که افتاب طلوع میکند و فضیلت وقت نزد فرقه ناجیه امامیه از اول طلوعست تا ظهور سرخی
از جانب شرق اما افضل در ادای صلوات یومیه اول وقتست کقوله صلی اوّل الوقت رضوان الله

وقت نماز پیشین

و اخر الوقت غفران الله و اول وقت نماز پیشین باتفاق جمیع فرق انگاهست که ابتدای زیاد
شدن ظل مقیاس باشد بر فیء زوال اگر فیء زوال در ان روز باشد یا ابتدای حدوث ظل گردد
ان روز فیء زوال موجود نباشد و این در موضعی صورت بندد که افتاب بسمت الراس موضع
تواند رسید و اول وقت نماز دیگر انوقتست که ظل مقیاس دو برابر مقیاس شود سوای فیء
زوال یعنی وقتی که ظل مقیاس مساوی مجموع ضعف مقیاس و فیء زوال شود اگر فیء زوال موجود

۶

باشد

وقت نماز عصر

باشد یا وقتی که مساوی ضعف مقیاس شود پس اگر موجود نباشد و این روایتی بر مذهب ابو حنیفه
است و بر مذهب شافعی علیهما اللعنة و هم چنین بر مذهب ابو یوسف و محمد که از تلامذه ابو حنیفه اند
و بروایتی مذهب ابو حنیفه اول وقت نماز دیگر انگاه باشد که ظل مقیاس برابر مقیاس شود سوای
فیء زوال و اما بمذهب قویم امامیه که هر اینه صراط مستقیم است از ابتدای زوال مخصوص نماز
پیشین است تا بمقدار که فرض ان گذارده شود بعد از ان اول عصر در اید و در این حال هر دو
وقت مشترک بود تا انزمان که بغروب بمقدار ادای صلوة فریضه عصر باقی نماند و بعد از ان تا غروب
مخصوص نماز عصر باشد کما قال الامام الحاذق جعفر بن محمد الصادق ع اذا زالت الشمس دخل وقت
الظهر فاذا مضی قدر اربع رکعات دخل وقت الظهر و العصر حتی یبقی من غروب الشمس قدر
اربع رکعات فیخرج وقت الظهر و یبقی العصر حتی تغرب الشمس اخر وقت نماز عصر باتفاق جمیع
فرق وقتیست که افتاب بغروب می کند اما فضیلت وقت پیشین در این مذهب جلیل القدر تا انزمان

وقت نماز شام

است که ظل مقیاس مساوی مقیاس شود سوای فیء زوال و فضیلت عصر تا بمقدار که دو برابر
مقیاس شود سوای فیء زوال و وقت نماز شام بعد از استیفای غروب تمام جرم افتابست و اول

وقت نماز خفتن

وقت نماز خفتن بعد از غروب شفق است و این هر دو بمذهب طایفه سنیه است اما بمذهب جمهور فرق
ناجیه امامیه اول وقت نماز شام از زمان ذهاب حمره مشرقیه است تا بمقدار که فرض مغرب ادا
شود و بعد از ان وقت خفتن در اید و هر دو وقت مشترک گردد تا انزمان که بنصف شب مقدار
اداء فریضه خفتن باقی ماند پس از ان وقت تا نصف شب مخصوص خفتن باشد اما فضیلت وقت نماز
شام تا رفتن روشنیست از جانب مغرب و فضیلت نماز خفتن تا انقضای یکدانک و نیم است
از شب و بعضی دو دانک نیز گفته اند اما ارتفاع سمت قبله عبارتست از رسیدن افتاب بارتفاعی
که در ان ارتفاع ظل مقیاس مسامت مکه معظمه باشد چون دایره عظیمه فرض کنند که بسمت راس مکه
و سمت راس بلد مفروض گذرد و تقاطع این دایره با افق ان بلد تقاطعی که در جهت مکه بود نقطه سمت
قبله بود نسبت بان بلد و فصل مشترک میان سطح افق حقیقی و سطح این دایره را خط سمت قبله گویند پس
چون افتاب باین دایره رسد قوسی از این دایره که واقع باشد میان مرکز افتاب و افق شرطی که از
ربع زیاده نباشد ارتفاع سمت قبله بود و چون در انوقت سهم مقیاس و مرکز هر دو داخل در سطح

ابتدا کرده اند لا محاله منتصف ظل مقیاس نیز داخل در انسطح بود کما تبین فی ما دینفرا لاصول پس خط
سمت قبله و ظل مقیاس بر یکدیگر منطبق باشند و هو المطلوب و در تقویم تام جدول ساعات
ثبت جدولی بیاورند و در انجا بازاء هر روزی ساعات صبح مقدم بران روز و ساعات شفق
بعد از ان روز که تقریبا مختلفای المقدار ند ثبت کنند بدو رقم یکی ساعت و دوم دقیقه
و مراد بساعت صبح زمان ما بین ابتدای طلوع صبح صادقست و طلوع مرکز افتاب و مراد بساعت
شفق زمان ما بین غروب مرکز افتابست و غروب شفق که اینجا عبارتست از بیاض معترض در افق
غربی و بعد از ان جدول دیگر بیاورند و در انجا بازاء هر روزی ارتفاع افتاب در اول نماز
دیگر بمذهب حنفی نکه مخالف قول محمد و ابو یوسف بیاورند بدو رقم یکی درجه و دیگری دقیقه
و ما انرا باخر وقت فضیلت عصر تعبیر کنیم و بعد از ان جدولی بیارند و در انجا ساعات عصر حنفی
یعنی زمان ما بین اول وقت نماز دیگر حنفی که مخالف قول محمد و ابو یوسف است و غروب مرکز افتاب
ثبت کنند بدو رقم یکی ساعت دوم دقیقه و گاه باشد که در جدول دیگر بیاورند و در یکی ارتفاع
عصر شافعی و در دیگری عصر شافعی ثبت کنند ان نیز بدو رقم بطریق ارتفاع و ساعات عصر حنفی
و ما انرا باخر وقت فضیلت پیشین تعبیر کنیم و بعد از ان جداول جدولی دیگر بیاورند و در
انجا بازاء هر روزی ارتفاع سمت قبله در ان روز ثبت کنند بدو رقم یکی درجه دوم دقیقه
و شناختن وقت رسیدن افتاب بارتفاع سمت قبله موقوف بر اسطرلاب باشد چنانکه در
هر روزی که اراده این مقصد کند اول شظیه ارتفاع برا ارتفاعی نهند که در عدد و جهت موافق
ارتفاع سمت قبله بود در ان روز پس علاقه بدست گرفته اسطرلاب را معلق کنند و نگاه میکرده
باشند هر گاه شعاع افتاب از ثقبه علیا بر ثقبه سفلی افتد افتاب بر ارتفاع مطلوب بود و در ان وقت
ظل مقیاس مسامت مکه باشد و هو المطلوب و مخفی نماند که در بعضی بلاد که سمت قبله داخل در ما
بین المشرقین یا ما بین المغربین بود افتاب در بعضی ایام فوق الافق بدایره ارتفاع مذکور نتواند
رسید و بدین سبب در ان جدول بازاء ان روزها هیچ ننویسند و همچنان خالی گذارند پس در
ان روزها بحسب این جدول در ان بلاد سمت قبله معلوم نتوان کرد و چون معرفت وقت صلوة ظهر و عصر
موقوف بر معرفت فیء زوالست و ان در باب ششم معلوم شده است مصنف تنبیه بان نموده فرماید

کدواما

که وا ما فیء زوال و معرفت ان بیشتر معلوم شد پس اینجا حاجت بتکرار نیست **باب چهاردهم**
در معرفت تاریخ خطائیان حکمای خطا شبانروز را بدوازده جاغ قسمت کرده اند یعنی همچنانکه
منجمان ولایت ما شبانروز را به بیست و چهار قسم متساوی کرده اند و هر قسمی را ساعتی نامیده اند
همچنین حکمای ترکستان شبانروز را بدوازده قسم متساوی کرده اند و هر قسمی را جاغ نام
نهاده اند و جاغ بلغت ایشان بمعنی وقتست و اسامی جاغها بخطائی و ترکی باین ترتیب است

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
تزه	جیو	یم	ماو	جن	ضن	وو	وی	شن	یوو	شو	حای
سیچقان	اود	پارس	طوشقان	لوی	ییلان	یوند	قوی	بیجین	تخاقوی	ایت	طنغوز

و این نامها بفارسی موش و گاو و پلنگ و خرگوش و نهنگ و مار و اسب و گوسفند و بوزینه و مرغ
و سگ و خوکست باین ترتیب و در این زمان قسم اول را که بزبان ترکی کسکو است سیچقان
گویند و قسم دهم که داقوق است تخاقوی هم چنانکه منجمان ما هر ساعتی را بشصت دقیقه
کرده اند حکمای خطا هر جاغی را بهشت که قسمت کنند پس شبانروزی نود و شش که باشد
و نیز هر شبانروز را بده هزار فنک قسمت کنند پس نصیب هر جاغی از فنکات هشتصد و سی
و سه فنک و ثلثی باشد و نصیب هر کهی صد و چهار فنک و سدسی و ایضا نصیب هر جاغی
دو ساعت مستوی باشد و نصیب هر کهی پانزده دقیقه که ربع یکساعت مستویست و نصیب هر
فنکی هشت ثانیه و سی و هشت ثالثه و بیست و چهار رابعه کما لا یخفی علی من له ید فی الحساب
و ابتدای شبانروز چنانکه سبق ذکره هم از نیم شب گیرند و در ان وقت از جاغ زه و از کسکو
یکنیمه گذشته باشد و یک نیمه مانده و بعد از ان پیوسته یک یک جاغ میگذرد تا چون نصف روز
شود از جاغ وو و یونت گذشته باشد و نیمه مانده و اول روز در وقت تساوی شب و روز
نیمه جاغ ماو طوشقان باشد و اول شب در نیمه جاغ یوو داقوق لیکن بحسب طول و قصر
شب و روز پیش و پس افتد بخلاف نیمه روز و نیمه شب که هرگز متغیر نشود و سبب اینکه مبدا
شبانروز را منتصف جاغ اول که کسکو است گرفته اند یعنی از که نجم ان جاغ معلوم نیست
و مفعتقا مناسبتی نیست که از کی از جاغ اول گیرند و مصنف در شرح زیج سلطانی از صاحب
کشف الحقایق نقل نموده که در این اختیار شاید که نظر بران بوده باشد که چون شبانروز منتصف
ساخته اند بجهة مبدا شبانروزی خواسته اند که جاغ اول نیز منتصف بود بجهة همان غرض

تا تناسب حاصل شود و سالهای این تاریخ شمسی حقیقی باشد که از ابتدای ایشان سیچقو خوانند و آن
بحسب رصد ایشان سیصد شصت و پنج روز و دو جاغ و هفت که و چهل فنک و سدس فنک است
و این زیاده است بر سال شمسی حقیقی بحسب زیج جدید الغ بیک بیک دقیقه و سی و دو ثانیه و مبدء
سال آنگاه گیرند که آفتاب در اواسط دلو بود ختائیان مبدء سال را منتصف حقیقی دلو می گرفته اند
لیکن بسبب آنکه اوج آفتاب بحسب ارصاد ایشان ثابت است و بحسب ارصاد مشهوره متحرک بمرور دهور و اعوام
مبدء سال از آنجا انتقال کرده است و در این زمان در هفدهم دلو میباشد و لهذا اواسط گفته است
و اختیار منتصف دلو در این امر بسبب آنست که بزعم ایشان وقت وصول آفتاب بمنتصف دلو اول فصل
بهار است چه در آن وقت هوا میل باعتدال کند و نبات شروع در نمو نماید پس اوایل فصلهای سال نزد ما
اواسط فصلهای سال ایشانست و بعکس و بجای آنکه منجمان ما و مغربیان سال را بدوازده قسم گرفته اند
هر چند متساوی نیست و هر قسمی را ماهی گفته اند منجمان ختا و ایغور سال را به بیست و چهار قسم متساوی
کنند و هر قسمی را یک کیجه گویند و طریق این تقسیم چنانست که دایره میلی فرض کرده اند که بوسط دلو
که مبدء است گذشته است و لا محاله این دایره متقاطع دایره معدل النهار است بر دو نقطه متقابل آن
نقطه را که بوسط دلو اقرب است آنرا مبدء تقسیم ساخته اند و از آنجا معدل النهار را به بیست و چهار قسم
متساوی کرده اند و یازده دایره میل دیگر بمواضع اقسامات گذرانیده تا هر یک منطقة البروج را
قطع کرده اند و مبادی اقسام سال زمان وصول مرکز آفتاب بود باین تقاطعات و قوسهای
منطقة البروج اگرچه در این تقسیم مختلف بود اما ازمنه قطع آفتاب آنها را هم متساوی باشد و بمقتضای
این تقسیم هر قسمی پانزده روز و دو جاغ و چهار که و صد و یک فنک و نصف فنکی باشد و اسامی این
اقسام بلغت ایشان بر ترتیب اینست ایچن دوشی کیجه شوند هو نده شنک منک کو دو
دلیخج سبو من ط مغن شاجن ماشباد شوید دابشو کلیمو بدچیو مبو نه پیلو بو سبو فن بو ختلو
سبو لیشاکون نط لبون کسپاو سه کاد ابه بمت د بحن سبوحن کد وایجن و سال را اگرچه شمسی
حقیقی گرفته اند اما ماهها را قمری حقیقی گیرند و از اجتماع حقیقی است تا اجتماع حقیقی دیگر پس
اگر اجتماع حقیقی پیش از غروب آفتاب واقع شود آن شب را ترکان اول ماه دانند و اگر بعد واقع شود شب
بعد از آن را اما در این زمان منجمان در اکثر تقاویم اگر اجتماع پیش از نصف روز واقع شود آن روز را

نقل تقسیم شرح زیج سلطانی

۱۱

اول ماه نویسند و اگر پس از نصف نهار واقع شود روز بعد از آن را و اسامی این ماهها بلغت ترکی
و ختائی بر ترتیب اینست آرام ای ب ایکندی ای ج اوچونج ای د تونج ای ه بیشنج ای و التنج
ای ز یتنج ای ح سکزنج ای ط طقوزنج ای ی اونج ای یا اون برنج ای یب چقشاباط ای و ایام و این ماهها
بعینه مثل ماههای عرب بیست نه باشد یا سی الا آنکه ترکان زیاده از سه ماه متوالی سی نگیرند و زیاده
از دو ماه متوالی بیست و نه نگیرند و چنین خلاف نیست چه هر دو وضع معین است و اول آرام
که مبدء سال قمریست و آنرا ترکان کوچک ینکلمش خوانند مشروطست بآنکه در ما بین مدخل و ایچن
که قسم آخر است از سابق و مدخل دوشی که قسم دوم است از سال لاحق یعنی در حوالی مبدء ایچن بود
مقدم بر آن یا مؤخر از آن چه اگر ما بین اول آرام ای و دوشی زمدت یک قسم سال زیاده بود مبدء
آرام ای مقدم باشد بر مبدء ایچن و اگر کمتر باشد مؤخر و چون چنین باشد در ایام هر ماهی از این
ماههای قمری مبدء قسم زوج از اقسام شمسی واقع شود که عدد آن قسم ضعف عدد آن ماه باشد مثلا
در ماه اول مبدء قسم دوم واقع شود و در ماه دوم مبدء قسم چهارم و در ماه سیم مبدء قسم ششم و علی
هذا القیاس تا ماه دوازدهم که در او مبدء قسم بیست و چهارم واقع شود و اگر در ماهی از این ماهها چنان
اتفاق افتد که مبدء هیچکدام از اقسام زوج واقع نشود آن ماه را از ماههای دوازده گانه ندانند بلکه آن ماه
باصطلاح ایشان کبیسه باشد و آنرا بترکی شون ای و بختائی شون ده گویند و سبب این کبس آنست که
چون مدت دور آفتاب که عبارتست از سال شمسی حقیقی زیاده از سال قمریست بده روز و کسری
هر آینه در هر دو سال یا سه سال یکماه زیاده آید پس آن را شون ای گفته کبس کنند تا آن تفاوت مرتفع
شود و همیشه اول آرام ای در حوالی مبدء ایچن باشد و شرط ایشان منتفی نشود و چون شون ای تمام شود
بعد از آن ماهی در آید که بواسطه بعد از ماه سابق شون ای باشد بهمان ترتیب که مذکور شد و لا محاله
در آن ماه که بعد از آن باشد باز چنان شود که مبدء قسم زوج از اقسام سال شمسی واقع شود که عدد آن
قسم ضعف عدد آن ماه باشد و همچنین میگردد تا باز که بعد از دو سال یا سه سال احتیاج بکبس شود
شون ای بمیان ماهها در آید بعد هذا بر اذهان اذکیا مخفی نماند که چون زمان را امتدادیست وهمی پس
انقسام آن ممکن باشد باجزاء و چون جزوی از اجزاء زمان را مبدء سازند و از آنجا ابعاض متتالیه
متساویه از اجزاء زمان فرض کنند چنانکه هر بعضی از آن معروف بیک عدد معین شود باعتبار اجزای

و در هر ماه

۱۱

مثناو بر ان بعضی اهل نجوم هر بعضی از انرا دور گویند بتوهم انکه انتقال از هر بعضی به بعضی نسبت است
بعود یا بعض اول و ادواری که اهل نجوم اعتبار نموده اند بسیار است از جمله ادوار معتبر چند دور
است که مخصوص ختا و ترکستانست و از الجمله ایشانرا یکدور است که بر دوازده میکردد و اسامی
هر یک همان اقسام شبانه روز باشد یعنی اسامی جاغها که بختائی و ترکی سبتوی کو یافته و از انجمله
مادور اثنا عشری گویند و هم چنان جاغها را بدان میشمارند سالها و روزها را هم بدان میشمارند
پس هر سالی یا روزی مسمی بیکی از ان اسامی بیکی از ان اسامی باشد هم بلغت ایشان که ختائیانند و هم
بلغت ترک و ختائیانرا دوری دیکر است که بر ده میکردد و همین سالها و روزها را بدان شمارند و اسامی
ان ده بلغت خطائی اینست کا بی ح بین تا بین کو وء کبی کن ح شین ط ژم ے کوی خطائیان این
دور را با دور اثنی عشری ترکیب میدهند تا دوری حاصل اید که بر شصت میکردد و انرا دور ستینی
میکویند و سالها و روزها بدان میشمارند و کویند ابتدای شمردن روزها ایشانرا بجای
هفته ما است و مصنف در شرح زیج اورده که مناسب انستکه خطائیان دور عشری یا اثنی عشری را
بجای هفته کیرند و دور ستینی را بجای ماه و ترکیب این دو دور در تحصیل دور ستینی برین جهت
فتامل اکاتره . پیجیو ح بین یم تا بین ماده و جن و کبی ضر دکن و وح شین وی ط ژم شن ے
کوی بود ما کا شیو تحالی تح بین ژه مد تین چیود یه و ویم نو کبی ماو تو کن جن تح شین ضر ےا
ژم و و ے کوی وی کا کاشن کبی بی بود لو بین شیو ید د تین حالی اله وو ژه کو کبی چیو کی کن یم
کے شین ماد الط ژم جن د کوی ضر لا کا وولب ے و تح بین شن لد تین بود له و وشیو لو کبی حالی
لو کن ژه لے شین چیو لط ژم یم م کوی تا وما کا جن مب لی ضر تح بین و ومد بین وی مه وو شن مو
کبی مح شین حامی مط ژم ژه ن کوی چیو نا کا یم نب لی ما و نح بین جن ند تین ضر نه و وو و نو کبی وی
نو کن شن نح شین بود نط ژم شیو س کو ها بی و چون خطائیان سالها بدور ستینی شمارند دورها
معتبد کنند به نام دور اول را دور شانکون کویند و دور دوم را جانکون و دور سیم را خاون
و این دورها هر چند مثناو یند اما مصطلح شده است که دور اول را دور اعظم و ثانی را
دور اوسط و ثالث را دور اصغر کویند و دور را بام ستین این دور را اعتبار نکنند پس سالها را
معتبد کنند باین دورها مثلا کویند که امسال پنجم است از دور شانکون یا سال دوازدهم است

از دوره وچونکون وعلی هذا وابتدای دور شانکون در سال هشتصد و سیزده یزدجری بوده
و مراد از این قید انستکه اکر کسی خواهد که در سالی بعد از این تاریخ بداند که ان سال داخل در کدام دور
است و سال چندم است از ان دور هشتصد و سیزده را از تاریخ یزدجری ان سال بیرون کند و انچه
بماند بر شصت قسمت کند باقی ان قسمت سالها باشد کذشته از سالهای یکی از این سه دور و این خارج
قسمت را سه سه طرح کند اکر هیچ نماند سالها از دور شانکون باشد و اکر یکی بماند از جانکون
و اکر دو بماند از دور خاون مثالش خواستیم که در سال هفتصد و شصت و شش یزدجری که زمان تحریر
این اثر حست معلوم کنیم که کدام دور است و چند سال است از ان دور و تفاوت میان این دو تاریخ
بکرفتیم بود صد و پنجاه و سه بر شصت قسمت کردیم باقی ماند سی و سه سال و خارج قسمت بود دو
پس معلوم شد که سی و سه سال تمام کذشته از دور خاون و سال مذکور سی و چهارم است و ختا
تاریخ یزدجری در این قید از سایر تواریخ بنا بر عدم کسر او نست و ایشانرا یعنی ختائیانرا دوری دیکر
است که بر دوازده میکردد و همین روزها را بدان میشمارند و انرا دور اختیاری و دور رابع
کویند و در اختیارات بر ان اعتماد تمام کنند و اسامی ان دوازده بلغت ختائی اینست اکن جیو
ح من تا ن ه کن و چه د بو ح وی ط جین ے شیو تا خایی تر ے و بعضی دورها را از این دور بغایت
نیکو ندان دو روز بود که از انجطائی هون کویند یعنی اغبر که بفارسی خاک رنک کویند و از روز
نیکو یا شد و بعضی را بغایت سعد کیرند و ان نیز دو روز بود که از انجطائی پیر کویند یعنی سپید
و ان نیز جبن و مانی باشد و بعضی را منحوس کیرند یعنی مایل لبعد و این چهار روز بود که از انجطائی خونک
کویند یعنی زرد و ان روز جیو و تن و چه و وی باشد و بعضی را مذموم کیرند یعنی قریب بنحس و ان نیز
چهار بود که از انجطائی خی کویند یعنی سیاه و ان روز کن و من و بن و شیو باشد و علامت اینها اینست
سرخ علامت سعد ن علامت نحس د علامت محمود م علامت مذموم و بعضی منجمان این الفاظ را مصحح
در اوراق تقاویم در ازای هر روز نویسند و بعضی یکر بجهت اختصار نقطهای الوان موافق لون
هر روز نهند و چون نوبت این دور بمبدء اقسام طاق رسد از اقسام بیست و چهارکانه سال ماند
قسم پیجن که اولست و کنجه که سیم است و تسنک و تمنک که پنجم است روز مبدا ان قسم و روز مقدم بر ان در
این دور یکی شمرند یعنی یکجا در روز مقدم نوبت باو رسیده باشد و در روز مبدء انقسم مکرر شود

وباقی بر ترتیب باشد پس یکدوره دوازده روز باشد و یکدوره سیزده روز و معلوم نشده است
بیقین که در این تکرار مراد ختائیان چیست و بعضی گفته اند که سبب آنستکه تا فرق باشد میان این دور
و دور اثنی عشری و تغییر را باین دور اولی دانسته اند چه تغییر اثنی عشری مستلزم تغییر دور ستینی
و دور عشریست و سبب آنکه تکرار مخصوص باوایل اقسام طاق بوده اند آنستکه بعد سال پنجم بست
وان از اقسام طاقست و فرق مذکور خواسته اند که در اول سال شود و در باقی اقسام فرد بتبعیت
پنجم مکرر ساختند و بر اذهان اذکیا مخفی نماند که اهل خطا که سالها را بادوار ثلاثه مقید میسازند
چون خواهند که بقید زیاده کنند سالها را مقید سازند با بتدای آفرینش عالم و بزعم ایشان مدت
بقای عالم سیصد هزار و دویست و حکیم فاضل محی الدین مغربی در زیج ادوار الانوار که سیصد و شصت
هزار و دویست و بعضی از براهمه زیاده بر این مقدار گفته اند و اینها همه از خرافات و امور مستبعده است و بر
آن دلیلی نیست و هرون باصطلاح ایشان ده هزار سالست و در سال هشتصد و چهل و نهم یزدجردی
گذشته از آفرینش عالم بزعم این طایفه هشت هزار و شصت و سه هرون و هشتصد هزار و هفتصد و پنجاه و چهار
سالست پس در این سال که هفتصد و شصت و شش یزدجردیست از ابتدای آفرینش عالم هشت هزار و هشت
صد و شصت و چهار هرون و هفتاد و یک سال تمام گذشته باشد و اما ترکان در شمردن سالها بدور
اثنی عشری اقتصار نمایند و اصحاب زیجات گفته اند که مبدا تاریخ ایشان معلوم نیست که ایشان
چه حادثه را مبدء تاریخ ساخته اند و سالهای بعد از آن را نسبت میکنند و در میان عجم نیز این دور
مستعملست خصوصا در میان اهل سیاق چه بنای محاسبات ممالک در دفاتر خود بر آن نهاده اند
و اصلا تاریخ دیگر نزد ایشان منظور نیست و چون مصنف اسامی اجزای ادوار اربعه و همچنین
اسامی اقسام سنه و شهور دوازده گانه قمری که ما در شرح از کتب عمل نقل کردیم در متن نیاورده
الحال اشاره باین معنی نموده میفرماید که هر قسمی از اقسام سال شمسی را بلغت ایشان نامیست و هم
چنین هر ماهی از ماههای قمری و هر روزی و سالی از روزها و سالهای دور ستینی و دور اثنی
عشری و ایضا هر روز از دور رابع را نامیست بلغت ایشان و آن در زیجات مسطور است
و در تقویم تام تاریخ خطائی را در آخر جدول اول صفحه دیگر در شش جدول بیاورند و در جدول
اول ارقام ایام دور ستینی و در دویم ارقام ایام دور اثنی عشری و در سیم ارقام ایام دور رابع

۱۴

و در چهارم علامات اختیارات بحروف یا نقاط ملونه یا بالفاظ مصرحه و در پنجم ارقام ایام
اقسام سنه و در ششم ارقام ایام ماه قمری بیارند و اسماء اقسام سال و همچنین اسامی شهور قمریه
در حاشیه در محاذی روز مبدء هر یک ثبت کنند و پوشیده نماند که ایام دور اثنی عشری و دور
عشری از دور ستینی بمقایسه معلوم میتوان کرد چه اگر از ایام گذشته دور ستینی دوازده دوازده
طرح کنند آنچه باقی بماند ایام گذشته باشد از دور اثنی عشری و اگر ده ده طرح کنند ایام گذشته
باشد از دور عشری و لهذا در بعضی تقاویم دور اثنی عشری و دور عشری متروک باشد لیکن
چون اهتمام ایشان بدور اثنی عشری بیشتر است از دور عشری و ایضا طرح ده ده آسانتر است
از طرح دوازده دوازده در اکثری تقاویم موافق آنچه مصنف فرموده دور اثنی عشری را ایراد
نمایند و دور عشری را ترک نمایند و بعضی منجمان اسماء ایام دور ستینی و دور اثنی عشری و دور
رابع همه را مصرح در جدول بعد از جدول ارقام هر یک نویسند و گاه باشد که در بعضی تقاویم
تامه مداخل شهور قمری حقیقی و مداخل اقسام سنه را در میان یکدیگر بترتیب مداخل در شش جدول
بیاورند در ورق مقدم بر اوراق دوازده گانه و در جدول اول اعداد اقسام سال و اعداد
شهور هر یک بلونی ثبت کنند یا بارقام هندسی یا جملی و در جدول دویم اسماء اقسام سال و اسماء
شهور و در جدول سیم عدد هر یک از شهور تامه و ایام تامه یزدجردی که موافق اول آن قسم یا اول
آن ماه باشد و در جدول چهارم ایام تامه دور ستینی که متصلست بروز مدخل هر قسم و مدخل
هر ماه و در جدول پنجم فنکات که بر ایام دور ستینی زائد باشد و در جدول ششم ایام تامه دور
اختیاری و در بعضی تقاویم جدولی دیگر بیاورند و در آنجا ایام ناقصه دور ستینی که مداخل
اقسام سال و شهور باشد ثبت نمایند و طریق وضع فنکات چنانست که چون فنکات شصت
شود آنرا یکی گیرند و مرفوع مرة خوانند و چون مرفوع مرة شصت شود آنرا یکی گیرند و مرفوع
مرتین خوانند و مرتبه مرتین بحسب اصطلاح مقدم باشد بر مرتبه مرفوع مرة و مرتبه مرفوع مرة
مقدم باشد بر مرتبه فنکات و اگر با فنکات تامه کسور باشد آنرا بعد از فنکات در همان جدول
وضع کنند و کسور باعتبار تجزیه هر فنک باشد بشصت جو یعنی هر عددی از کسور شصت یک فنکی
باشد و در بعضی از تقاویم فنکات را رفع نکنند و همه را بارقام هندسی ثبت کنند و جدولی دیگر

۱۵

بعد از جدول فذلکات بیارند و در آنجا کسور ثبت کنند چنانکه هر عددی از آن سدس یکی باشد
و هم در این ورق یعنی ورق مقدم بر اوراق دوازده گانه در صفحه یمنی بر شکل زایچه دوازده خانه رسم
کنند و در هر خانه نام سالی از دوره اثنی عشری بلغت ایشان یعنی بلغت ترکان و ختائیان نویسند
و در زیر آن بلغت ترکی و فارسی نویسند و نام آن سال که موافق سال مفروض باشد در خانه
وسطی و فوقانی از زایچه ثبت کنند و هم در این ورق تاریخ سال مفروض و مدخل آن یعنی مدخل ایچن و احکام
آن سال هم بزعم اهل ختا بیاورند چنانکه اول تعیین کنند که سال مفروض داخل در کدام دور است از
ادوار ثلثه و چندم سالست از آن دور و از [illegible] که [illegible] سالی در کدام دور است از دور
ستینی و چند جاغ و که و فنک گذشته از آن دور و [illegible] و نیز کدام روز است از دور رابع و اسامی
هر یک بنویسند و ایضاً ایراد نمایند که از مدخل حقیقی [illegible] ماههای قمری که مدخل ایچن در آن
واقع شده باشد تا آن مدخل چند مدة شده و از آفرینش عالم بزعم اهل ختا تا سال مفروض چند دور
و چند سال گذشته و سال مفروض چندمست و گاه باشد که در ذیل این مذکورات تاریخ سال
و مدخل از تواریخ اربعه مشهوره نیز بیان کنند و ساعت و دقیقه گذشته از اول روز یا از شب
که مدخل سال در آن روز یا شب باشد نیز [illegible] الاحکام آن سال بزعم حکمای ختا و ایغور
بیاورند و ما تمثیل هر یک را در ورق مقدم بر مثال صفحه یمنی بیاورده ایم تا تصور آن بر متعلم
دشوار نباشد **باب پانزدهم** در معرفت زوایچی که در تقویم بیاورند چون [illegible] از
بیان متعلقات هر دو صفحه فارغ شد شروع نمود در بیان زوایچی که ایراد آن در تقویم معهود
و متعارفست پس مینمایند که در صفحه مقدم بر اوراق دوازده گانه تاریخ سال مفروض که
مبدأ او وقت وصول آفتابست بنقطه اول از برج حمل و مدخل آن سال بتواریخ اربعه مشهوره و
ختائیان بیاورند چنانکه در تواریخ مشهوره اول تعیین ساعت و اجزای آن کنند و بعد تعیین روز
یا شب مدخل بحسب هر یک از تواریخ اربعه بترتیب در تاریخ ختا اول تعیین نمایند که مبدأ سال
مفروض در کدام فنک و که و جاغ است و روز مدخل کدام روز است از ایام دور ستینی و هم
چنین از ایام دور رابع و نیز تحقیق نمایند که از مدخل حقیقی ماهی از ماههای قمری که مبدأ سال
در آن ماه واقع شده تا مبدأ سال چند مدت گذشته و همچنین از مدت قسمی از اقسام [illegible] که [illegible]

دران

در بیان زایچه طالع وقت تحویل شمس بحمل

دران واقع است و ایضاً تعیین نمایند که سال مفروض داخل در کدام دور است از ادوار ثلثه
و چندم سالست از آن دور و هم چنین چندم سالست از ابتدای آفرینش بزعم اهل ختا و گاه باشد
که در بعضی تقاویم تامه بعد از این مذکورات مؤامره طالع سال یعنی بیان استخراج آن بطرق
مختلفه بیان کنند و در این موضع در جمیع تقاویم اسم هر شهری که طالع سال باُفق آن شهر استخراج
کرده باشند مذکور سازند و باشد که در بعضی تقاویم تامه درجه طالع سال را باُفاق مختلفه استخراج
کرده در همین صفحه بنویسند و تمثیل هر یک از اینها عنقریب مسطور گردد انشاء الله تعالی و در تقویم غیر تام
تعیین مدخل سال بتاریخ ختا متروک باشد و ایضاً زایچه طالع وقت تحویل آفتاب باول حمل در
تحت آن صفحه بیاورند بآن طریق که در زایچه طالع اجتماع و استقبال مذکور شد پس اینجا حاجت
باعاده نیست و مواضع کواکب و هم چنین مواضع عقدتین نیز که در وقت تحویل مذکور در آن
زایچه ثبت کنند بآن طریق که هر یک از کواکب سبعه و عقدتین در هر برج که باشند از او در آن خانه
ثبت کنند از خانههای دوازده گانه زایچه که نام آن برج مصرح در آن خانه مسطور باشد قید مصرح
بجهة آنست که گاه باشد که اسم دو برج در یک خانه مسطور بود یکی بحسب عدد و دیگری بحسب عمل
چنانچه سبق ذکر یافت و مصطلح شده است که برج بحسب عدد را مصرح و برج بحسب عمل را بعلامت
نویسند و ثبت موضع کوکب بحسب برج صریح باشد و درجات و دقایق که از اول آن برج کوکب
بحرکت توالی قطع کرده باشد با درجات و دقایق که عقده قمر بخلاف توالی بآن واصل شده باشد
ابتدا از آن برج نیز ثبت کنند و سهام را نیز در آن زایچه بیاورند و این سهام دلائل چیزهاست
از احوال پادشاهان و رعایا و تغییرات هوا و تسعیرات و وقوع امن و آشوب و چگونگی حصول
ارتفاعات که از مواضع کواکب دال بر آن چیزها و درجه طالع یا جزوی دیگر از فلک البروج که
مناسب آن مطلوب بود گیرند و بیان استخراج اینها تعلق بکتب عمل دارد و اما طریق وضع اینها در زایچه
بر قیاس وضع کواکبست یعنی هر یک از سهام در هر برج که باشد آنرا با درجات و دقایق در آن خانه
ثبت کنند که اسم آن برج مصرح در آن خانه مثبت باشد و از سهام اینجا اهتمام باستخراج آن بیشتر
نمایند و در جمیع تقاویم مسطور باشد سهم السعادة و سهم الغیب است که یکی دال بود بر مال و جاه
و سعادات و دیگری بر رای و دین و عبادات و استخراج این هر دو از موضع شمس و قمر و درجه طالع نمایند

وگاه باشد که از برای احکام هر یک از فصول اربعه زایچه وضع کنند در صفحه علیحده چنانکه زایچه
تحویل افتاب بحمل بجهت احکام فصل بهار باشد و زایچه طالع وقت تحویل افتاب بسرطان بجهت احکام
فصل خزان و زایچه طالع وقت تحویل افتاب بجدی بجهت احکام فصل زمستان لیکن جمهور اهل
احکام وقتی این عمل بجای اورند که طالع وقت تحویل افتاب بحمل برج منقلب باشد اما اگر طالع وقت
مذکور برج ثابت باشد حکم تمام سال از زایچه ان طالع کنند و زایچه طالع سه فصل دیگر استخراج نکنند
و اگر برج ذو جسدین باشد زایچه طالع وقت تحویل افتاب بمیزان استخراج کنند و حکم نیمه اخر سال
از ان کنند و حکم نیمه اول سال از طالع وقت تحویل افتاب بحمل و معرفت هر یک از بروج منقلبه
و ثابته و ذوات الجسدین بعد از این در باب شانزدهم بیاید انشاء الله تعالی و در اکثر تقاویم زایچه طالع اجتماع
و استقبال مقدم بر سال یا فصل نیز وضع کنند و اوراد احکام پیدا معتبر دانند و بعضی از منجمان
در تقاویم تامه بجهت طالع تحویل افتاب بهر یک از بروج در فوق صفحه ثمنی زایچه وضع کنند و حکم هر ماه
شمسی حقیقی از ان کنند و از جمله اموری که در اکثر احوال در تقویم تام بیاورند ایام مشهوره است
از تواریخ مشهوره که در میان جدول اتصالات کلی یا در جدول علیحده قبل از اتصالات کلی بازاء
ان روز نویسند چون ایام مشهوره بعضی تواریخ که منجمان در تقاویم ثبت کنند مصطلح و متعارف
اهل این زمان نیست و انچه متعارفست سبب شهرت ان بر بعضی ظاهر نیست واجب نمود که ایام
مشهوره هر یک از تواریخ مشهوره را با انچه سبب شهرت ان شده در این کتاب بیاوریم تا ناظر
تقویم را مفید باشد و بالله التوفیق و علیه التکلان ذکر ایام مشهوره عرب غره سال عرب غره ماه
محرمست و در ولایت عرب در این روز نوروز کنند و بعیش و طرب لهو و نشاط مشغول باشند
ایام معدودات اصحاب نجات گویند ده روز اول محرمست اما اکثر مفسرین ایام معدودات را
با ایام رمضان تفسیر کرده اند و بعضی بایام روزه که در ابتدای اسلام فرض بوده و بعد از فرضیت
رمضان منسوخ شده و از روز عاشوراست و سه روز در هر ماهی و انچه در ایه کریمه واذکروا الله
فی ایام معدودات واقع شده مفسران انرا بایام تشریق که بعد از این خواهد امد تفسیر کرده اند و وجه
تسمیه ان بمعدودات بجهت قلتست **عاشورا** دهم محرمست وانرا عاشوراء نیز گویند بحذف
الف وانروز را گویند که قبل از این محترم بود و در اخبار امده که کشتی نوح ع در این روز با تمام

2

رسیده و نور بصر حضرت یعقوب ع در این روز معاودت نموده و خلاص حضرت ایوب ع
از بیماری در این روز بوده و غرق فرعون و جنود او و نجات بنی اسرائیل در این روز واقع شده
بود و چون حضرت سید الشهداء امام مظلوم معصوم امام حسین بن علی بن ابیطالب علیهما السلم
در این روز واقع شده شیعیان در اکثر بلاد در این روز ماتم گیرند و شیون نمایند و زیارت آنحضرت
نمایند و مصنف در شرح زیج سلطانی از بعضی علما نقل کرده است که عاشورا نهم محرمست وانرا
از عشر شتر گرفته اند و شتر در روزی که آب خورد تا هشت روز دیگر آب نخورد و در روز نهم
آب خورد که انرا عشر الابل خوانند **لیلة الرغائب** شب جمعه اول ماه رجبست **قرار**
فرض نماز چهار دهم ربیع الاخرست **استفتاح** پانزدهم رجبست در اخبار امده است
که هر که در این روز از خدای تعالی طلب فتح و نصرت کند مقصود او حاصل شود و از این جهت است
که این روز باستفتاح مشهور شده است چه استفتاح در لغت طلب فتح و نصرتست و ارباب
تواریخ و سیر اورده اند که در این روز بود که مرغ ابابیل بامر ملک جلیل رفع مضرت اصحاب فیل
نمود و تزویج حضرت خیر النسا با حضرت شاه اولیا علی مرتضی علیه السلم در این روز بود **مبعث**
و معراج پیغمبر ما صلی الله علیه و آله لم بیست و هفتم شهر رجبست و حکیم مغربی اورده که بیست و ششم
رجب بوده که جبرئیل ع بحضرت رسول صلعم نازل شده و در این روز اقاویل پیدا در احادیث هست
لیلة البراة پانزدهم شهر شعبانست چنانکه عمده ملوک و سلاطین را قاعده چنانست که چون هر
کسی زر یا خراج خود را تمام بدو نوشته باو دهند مضمون انکه خراج خود بالتمام ادا نموده وانرا برات
گویند بلا تشبیه ملک متعال مینفرماید که تا بجهت خلاصی مؤمنان از اتش دوزخ براتی نویسند و بعضی
گفته اند وجه تسمیه انستکه در اینشب نسخه اجال تسلیم ملک الموت نمایند پس گویا در این شب
جمعی را از حیات مبری میسازند **لیلة القدر** بیست و سیم ماه رمضانست مخفی نماند که حضرت
رب الارباب جل جلاله از شبها دو شب را بجواهر شرف و منقبت بیارا است یکی شب برات و دیگر
شب قدر شب برات را فرمود انا انزلناه فی لیلة مبارکة و شب قدر را فرمود که انا انزلناه فی
لیلة القدر لیکن شب برات را ظاهر ساخت و شب قدر را محجوب فرمود و لهذا اختلاف کرده اند
که شب قدر در ماه رمضانست یا در غیر رمضان و بر تقدیری که در ماه رمضان باشد اختلاف

3

کرده اند که در عشر اول است یا در عشر وسط یا در عشر آخر و بر تقدیری که در عشر آخر باشد اختلاف کرده اند که در کدام شب است و مشهور آنست که مذکور شد و معنی قدر در شرع هم مرتبه باشد چه شرف این شب زیاده است از شبهای دیگر و بعضی گفته اند که قدر بمعنی تقدیر است چه تعیین همه امور در آن سال و تفویض آن بملکی در اینشب واقع میشود

عید فطر

عید فطر غره شهر شوالست عید ماخوذ است از عود بجهت آنکه هر سال مردم بآن عود میکنند بر وجهی مخصوص یا بجهت آنکه حضرت ارحم الراحمین عود میکند بمغفرت بندگان در این روز

شق القمر

شق القمر شب سیزدهم شوالست و این معجز حضرت خاتم النبیین است که در حضور کفار قریش باشاره سبابه مبارک خود در این شب ماه را دو نیم فرمودند و قصه این قضیه مشهور است **ایام معلومات** بقول اهل لغت و اکثر فقهاء آنست که ده روز اول ذیحجه است و بعضی از فقها گفته اند که ایام نحر است که عنقریب معلوم شود

یوم الترویه

یوم الترویه هشتم ذوالحجه است و ترویه در لغت آب دادن و تفکر کردن و تسمیه این روز به ترویه بعضی گفته اند بجهت آنستکه حجاج در این روز در منی چهارپایان را آب میدهند و آب بر میدارند و بعضی گفته اند بجهت آنستکه خوابی که حضرت خلیل ع دیده در باب قربان کردن حضرت اسمعیل ع دیده بود تمام روز متفکر بود که چه کار کند تا آنکه امر الهی در ذبح حضرت اسمعیل ع در روز عید اضحی بخاطر مبارک قرار داد

یوم العرفه

یوم العرفه نهم ذیحجه است و عرفه و عرفات اسم موضعی است در مکه معظمه و آنرا عرفه بجهت آن گویند که ملاقات حضرت آدم ع و حوا بعد از مفارقت در آن موضع واقع شده و یکدیگر را شناختند یا بجهت آنکه جبرئیل آن موضع را با ابرهیم ع بیان کرده بود و چون حضرت خلیل بآن موضع رسید آنرا بشناخت و این روز را عرفه بسبب آن گویند که حجاج در این روز بآن موضع میایند و بعضی گویند که چون در این روز حضرت ابرهیم ع تعبیر خواب خود شناختند باین سبب این روز را عرفه گویند

عید اضحی

عید اضحی دهم ذوالحجه است و اضحی جمع ضحیة است و آن گوسفندی را گویند که در این روز قربان کنند باین جهت این روز را عید اضحی گویند

ایام التشریق

ایام التشریق روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذوالحجه است و روز دهم را داخل نمیخوانند و یازدهم و دوازدهم را نحر مع التشریق و سیزدهم را تشریق تنها و بعضی گفته اند که تشریق نماز عید است چه آنرا در وقت اشراق میگذارند و باقی ایام را بتبعیت آن تشریق گویند و بعضی

گفته‌اند

گفته اند که تشریق خشک کردن گوشت است در آفتاب چه ساکنین حرم در این روزها گوشت قربانی خشک میکنند و بعضی گفته اند تشریق مقام کردن در آفتاب چه حاجیان بجهت ادای مناسک حج در این ایام توقف میکنند در آفتاب و بعضی گفته اند تشریق بجانب مشرق رفتن است چه اکثر حجاج بعد از ادای مناسک حج بجانب مشرق متوجه شوند

غدیر خم

عید غدیر خم هیجدهم ذوالحجه است بتواتر ثابت که چون پیغمبر ما حضرت خاتم النبیین و افضل المرسلین حبیب اله العالمین صلی الله علیه و آله از حجة الوداع مراجعت نمود در موضعی که آنرا غدیر خم گویند نزول اجلال فرمودند پس فرمودند تا بعوض منبر جهاز شترها بالای یکدیگر انداختند و بالای آن منبر انور در برآمد و دست مبارک حضرت سلطان اولیا علی مرتضی علیه السلم گرفته آنحضرت با خود صعود فرموده و در حضور صحابه حضرت شاه مردان را خلیفه و وصی خود بامر ایشان ساخت و بعد از نزول آیه کریمه یا ایها النبی بلغ ما انزل الی آخره این امر واقع شد و نزول آیه الیوم اکملت لکم دینکم و ورود حدیث من کنت مولاه در این روز معروف و مشهور است

ایام البیض

ایام البیض روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم است از هر ماه و معنی آن ایام لیالی بیض است چه در شبهای این ایام از اول تا آخر مهتاب باشد و از حضرت شاه اولیا امیر المؤمنین علیه التحیة و الثناء روایت است که چون آدم ع از بهشت بیرون آمد بجهة سقفی و پوششی در دنیا نبود آفتاب اعضای مبارک وی را گرم کرد سیاه رنگ شد باین سبب آنحضرت را دلتنگی روی نموده بدرگاه بی نیاز آغاز تضرع و زاری کرد در حال جبرئیل ع بامر ملک جلیل نزول اجلال نموده گفت ای آدم اگر خواهی این سیاهی بسفیدی و این شام غم بصبح شادی مبدل گردد سه روز روزه دار پس آدم ع بعد از ادای شکر باری تعالی روز اول ایام البیض قصد صوم نمود چون شب درآمد ثلثی از بدن مبارک وی سفید شد چون روز دیگر روزه گرفت ثلث دیگر و سیم روز تمام اندام آنحضرت از ظلمت بیرون آمد اینست ایام مشهوره تاریخ عرب و بعضی از منجمان روز ولادت و رحلت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و قایعی که در زمان حیوة آنحضرت روی داده و همچنین روز ولادت و وفات هر یک از ائمه و مشایخ و علمای دین را داخل ایام مشهوره دانسته در تقاویم ثبت نمایند لهذا گوییم ولادت حضرت

رسالت پناه مرددا است میان دوم و ششم و هشتم و سیزدهم و هفدهم ربیع الاول. انتقال انحضرت بدرود وازدهم ربیع الاول اصح بیست و هشتم صفر است ولادت حضرت امیرالمومنین علیه السلام سیزدهم رجب بوده و ضربت شهادت انحضرت صبح نوزدهم ماه رمضان و انتقال ان نور رب العالمین بیست و یکم ماه رمضان ولادت حضرت فاطمه علیها السلام بیستم جمادی الاخر و انتقال انحضرت هفتم صفر ولادت حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام پانزدهم شهر رمضان و شهادت انحضرت سیم جمادی الاخر ولادت حضرت امام حسین علیه السلام سیم شعبان و اصح سلخ شهر ربیع الاول گفته اند انتقال انحضرت دهم محرم است ولادت امام زین العابدین علیه السلام پنجم شعبان و وفات انحضرت بیست و دوم محرم ولادت حضرت امام محمد باقر علیه السلام سیم صفر و شهادت انحضرت هفتم ذوالحجه ولادت حضرت امام جعفر صادق هفدهم شهر ربیع الاول شهادت انحضرت پانزدهم رجب ولادت حضرت امام موسی علیه السلام هفتم صفر و وفات انحضرت بیست و چهارم رجب ولادت امام رضا علیه السلام یازدهم ذوالقعده شهادت انحضرت هفدهم صفر ولادت امام محمد تقی علیه السلام دهم رجب و اصح پانزدهم رمضان و وفات انحضرت بیز عاشر رجب ولادت امام علی نقی علیه السلام دوم رجب و اصح پانزدهم ذوالحجه وفات انحضرت سیم رجب ولادت امام حسن عسکری علیه السلام چهارم ربیع الاخر وفات انحضرت هشتم ربیع الاول است ولادت باسعادت امام همام صاحب الامر علیه السلام پانزدهم شهر شعبان اما ایام مشتبهه تاریخ روم بر دو نوع بود یکی انکه موقوف باشد بر معرفت اول صوم کبیر که منسوبست بطایفه نصاری دوم انکه موقوف نیست اما ذکر انکه موقوفست بر معرفت صوم کبیر مخفی نماند که صوم کبیر که روزه فریضه نصاری است هفت هفته است و بعضی از مفسرین گفته اند که انچه خدای تعالی بر امت عیسی ع واجب کرد اینکه بود و چون انماه در فصل تابستان افتاد از فرط حرارت هوا مشقت تمام باحوال مردم راه یافت پس علمای ایشان در این باب اندیشه نمودند صوم را بفصل ربیع انداختند و ده روز زیاده نمودند و همچنین هر قومی از ایشان چیزی زیاده میکردند تا چهل و نه روز شد و اول این صوم همیشه دوشنبه باشد مشروط بر انکه قبل از دوم شباط و بعد از هفتم اذار نباشد صوم

نینوی روز دوشنبه باشد پیش از اول صوم کبیر به هفته و این صوم سه روز بود و پس پنجشنبه فطر نینوی باشد و در کتب تواریخ مذکور است که در این روز حضرت یونس ع از شکم ماهی بیرون امده در قریه که انرا نینوی خوانند حاضر شد مردم چون انحضرت را بدیدند شادیها کردند و در این روز و دو روز دیگر بشکرانه روزه گرفتند الحال ترسایان در این سه روز روزه بطریق سنت دارند سعانین روز یکشنبه چهل و دوم صوم کبیر باشد نصاری گویند که در این روز عیسی ع بر دراز گوشی سوار شده به بیت المقدس در امد و مردم را بشرف دعوت مشرف ساخت فصح پنجشنبه چهل و ششم صوم کبیر باشد و فصح بمعنی رستگاری باشد چه در این روز بود که قوم از حواریان استدعا نمودند که از حضرت عیسی ع التماس نزول مائده کنند و خوانی بود از طلای احمر بساحت چهل ذرع که در ان ماهی بود بریان با پنج عدد رغیف و قدری سرکه و نمک و سبزی و ارباب تواریخ گفته اند که حواریان دوازده تن بودند که در مبادی بعثت حضرت مسیح بشرف دین عیسوی مشرف شده کمر خدمت انحضرت بر میان جان بسته بودند و از کعب الاحبار روایت کرده اند که حور که حوار مشتق است از ان بمعنی سفید است چون ان جماعت بنا بر انکه پیش از ملاقات حضرت عیسی ع بجامهای پشمین سفید ملبس شده موسوم بحواریین شدند و اسامی ایشان اینست ۱ شمعون ۲ یحیی ۳ توماس ۴ یوحنا ۵ مرقوس ۶ فطرس ۷ متی ۸ یعقوب ۹ اندراوس ۱۰ فلفس ۱۱ یعقوس ۱۲ اسرخیس جمعة الصلبوت جمعه چهل و هفتم صوم کبیر باشد نصاری گویند که عیسی ع را جهودان اخر روز پنجشنبه بگرفتند و روز جمعه بر دار کردند و از ان جمعة الصلبوت خوانند و روز یکشنبه دفن کردند و بعد از چهار روز از قبر بر امد و نصاری اینمعنی را دروغ گویند زیرا که در قران مجید میفرماید که و قولهم انا قتلنا المسیح عیسی بن مریم رسول الله و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم و باز میفرماید و ما قتلوه یقینا بل رفعه الله الیه و سبب ان بود که چون انحضرت بپای دار اوردند در اثنای حال افتاب منکسف شد ظلمت چنان استیلا نمود که دیدها از رویت باز ماند در انحال سبحانه تعالی ملائکه را ارسال نمود تا عیسی ع را از بند خلاص نمودند و یهودا که باعث گرفتاری انحضرت بود بجای او مقرر کردند و انحضرت را باسمان بردند و چون عالم روشن گشت یهودا بصورت عیسی ع در نظر یهودان در امد گفتند که این ساحر میخواست که خود را از دست ما خلاصی یابد نتوانست

صوم نینوی
سعانین
فصح
بطرس ۱
۲ اندریاس
۳ یعقوبس
۴ جوانیس
۵ طوماس
۶ یعقوبش
۷ فیلوس
۸ بوطلیوس
۹ مانوس
۱۰ اسمان
۱۱ تادوس
۱۲ اماطیاس

Ascension — quasimodo — Rameaux — Pentecôte — پنطیقسطی

اکنون او را بتعجیل باید کشت. اشعیاء دیگر پیش نیاورد و قصد خراب یهودا کرده هرچند فریاد
نمود که من یهودا ام که شما را بعیسی ع راه نمودم و او را فرشتگان باسمان بردند و مرا بجای او بند
کردند خلق باور نداشتند و از حلقش آویختند **عید قیامت** شنبه چهل و هشتم صوم کبیر باشد
عید فطر یکشنبه بعد از عید قیامت باشد و در این روز نصاری از صوم فارغ شده عید کنند
و در معابد خود رفته بدعا و ذکر اشتغال نمایند و طعامهای معین خورند **سعانین** صغیر ادینه
بعد از فطر باشد و او را جمعة الشهداء نیز گویند **احد الجدید** یکشنبه بعد از عید فطر باشد و این
روز را احد الجدید بسبب آن گویند که اول یکشنبه ایست بعد از عید فطر و در این روز نیز عبادتها
مخصوص کنند **سلاق** پنجشنبه باشد چهل روز بعد از فطر و گویند در این روز بود که عیسی ع
شمعون را که مقدم حواریان است خلیفه ساخت گفت که بعد از من ملائکه او عیسی و ظروف پر نور شما
خواهد رسانید و آن انوار بباطنهای شما راه یافته هر یک از شما عالم بلغت قومی گردید که
بدعوت ایشان مامور باشید **پنطیقسطی** یکشنبه بعد از سلاق باشد بده روز نصاری
گویند که این روزیست که عیسی ع روح القدس را بحواریان بنوعی که وعده کرده بود فرستاد پس حواریون
هر یک بقصد دعوت بولایتی رفتند و بالهام ربانی عبارت آن ولایت را یافته با مردم آنجا بلغت ایشان
سخن گفتند **صوم الشلیحین** دوشنبه بعد از پنطیقسطی باشد و آن چهل و هشت روز باشد
و گویند در این ایام عیسی ع بجهت دعوت امت عزیمت نموده در اطراف عالم بگردید و فطر این
صوم یکشنبه چهل و نهم باشد **جمعة الذهب** اول جمعه باشد از صوم شلیحین **عید مرماری**
روز سیزدهم باشد از فطر الشلیحین **صوم ایلیا** دوشنبه بعد از عید مرماری بود و این
صوم چهل و هشت روز باشد پس یکشنبه چهل و نهم فطر ایلیا باشد ذکر آنچه موقوف بر معرفت
صوم کبیر نیست عید چنکه بیست و دوم تشرین الآخر باشد استاد ابوریحان بیرونی در کتاب
تفهیم و همچنین صاحب روضة المنجمین آورده اند که چنکه پادشاهی بود که دختران مردم را بزور بکشید
و ازاله بکارت ایشان کردی بعد از آن رخصت شوهر دادی در آن زمان هشت برادر بودند
و یک خواهر داشتند ملک بخواهر ایشان طمع کرد برادر کهتر از غایت حمیت خود را بلباس زنان
بیاراست و عوض خواهر بمضجع پادشاه در آمد و چون ملک دست باو رسانید برجست و آتش

شهوت

شهوت ملک را باب خنجر فرو نشانید و بیت المقدس را از شریران ناپاک پاک ساخت پس مردم
شادیها کردند و آن روز را عید ساختند **عید بشارت** اول کانون الاول باشد نصاری
گویند که در این روز بود که روح القدس بصورت جوانی خوش روی در وقت غسل بر مریم ع ظاهر
شد و مریم از او تعجب شد گفت انی اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا پس روح القدس باد بر مریم
دمید او را بوجود روح الله بشارت داد و مصنف در شرح زیج سلطانی از حکیم مغربی نقل
نموده که بشارت مریم بوجود عیسی ع در بطن او بیست و پنجم آذار ماه واقع شد **قاسم کولی** دوم
تشرین الاول است **لیلة المیلاد** یعنی شبی که ولادت عیسی ع در آن شب سمت ظهور یافته شب
بیست و پنجم کانون اول بوده و مخفی نماناد که در شب ولادت عیسی ع اختلاف بسیار است مشهور آنست
که مذکور شد و صاحب کشف الحقایق گوید که بعضی گفته اند که ششم کانون الآخر بوده در قریه
قریب به بیت المقدس که آن را ناصرة الجلیل گویند و از اینجهت ترسایان را نصاری گویند **عید قلندس**
اول کانون الآخر باشد بعضی قلندس و بعضی قلنداس گفته اند و چنین گویند که اسم یکی از ملوک
ایشانست و حکیم مغربی گفته است که این روز اول سال رومیانست **دنح** ششم کانون الآخر
باشد و خاج شویانست و دنح بدال مهمله و نون و حاء مهمله تصحیح کرده اند و صاحب کشف الحقایق
گفته که معنی دنح طلوعست و مراد طلوع حضرت عیسی ع است از نهر اردن که نزدیک دمشق است
و صاحب روضة المنجمین گوید که یحیی بن زکریا ع عیسی را بان آب شست و بعضی دیگر گویند که مریم ع
المحضر تا او را باب معمودیه بشست و چون از آب بیرون آمد روح القدس بصورت کبوتری با وی پیوست
و استاد ابوریحان در کتاب تفهیم آورده که زکریا مر عیسی را باب معمودیه بشست و از آن بیت که
ترسایان فرزندان خود را چون متولد شوند بان غسل دهند و چون کسی بدین عیسی ع
در آید چون اول او را بان آب نشویند نصاری نشود **عید شمع** دوم شباط باشد و آن روزیست
که عیسی ع بهیکل در آمد اول نوبت و هیکل نام معبد نصاری است سقوط جمره اول هفتم
شباط باشد سقوط جمره دوم چهاردهم شباط باشد سقوط جمره سیم بیست و یکم
شباط باشد جمار همین سه روز پیش نباشد و بعد از آن انکسار سرما شود در زمستان و جمره
در لغت اخگر آتش را گویند و زعم ایشان چنانست که در این ایام سه جمره از جانب بالا بجانب اسفل

تا نازل شود و صاحب حل التقویم و صاحب روضة المنجمین گویند جمره اول در زمین اثر کند و جمره
دوم در آب و مصنف در شرح زیج عکس آن آورده یعنی جمره اول آب را گرم کند و جمره دوم
زمین را و جمره سیم باتفاق در اشجار اثر کند و قوت نما بحرکت در آید و استاد ابوریحان گوید
که رومیان گفته اند که باین جمره ها شکم زمین گرم شود از روی بخار بر آید و استاد الشعرا اوحد
الدین انوری که در علم نجوم سرامد روزگار بوده در تعریف بهار بیتی فرموده که مصداق این
قولست و آن اینست بیت هم جمره بر آورده فرو برده نفس را هم فاخته بگشاده فرو بسته زبان را
و اعراب گویند که این اثرها از سقوط بعضی از منازل قمر است درین ایام و مصنف گوید که بنای
سقوط جمرات بر سیر آفتابست و در هر چند گاهی یکروز در میان تاریخ رومی و تاریخ جلالی
که شمسی حقیقی است تفاوت پیدا میشود پس ظاهر آنستکه در سقوط جمرات این تفاوت باشد
اول ایام عجوز بیست و ششم شباط باشد و آن هفت روز بود و درین روزها هوا خالی
از تغییری نباشد میر خواند در روضة الصفا آورده که ایام عجوز که منجمان در اخر زمستان در
تقاویم ثبت میکنند عبارت از ایامیست که قوم عاد بدعاء هود ع هلاک شدند و سبب تسمیه
این اوقات بایام عجوز آنستکه در حال هبوب ریاح پیر زنی از آن قوم بزیر زمین رفته قرار گرفت
و بر مقهوران توجه میکرد روز هشتم باد صعب در آنجا وزید و او را بهاران سابق لاحق ساخت
و بعضی گویند از سرما بمرد و لهذا برد العجوز نیز گویند و در قرآن مجید مذکور است که آن هفت شب
و هفت روز بوده و در صحاح جوهری از بعض اهل لغت نقل کرده که نزد عرب پنج روز است
و استاد ابوریحان گفته که ایام عجوز نیست بلکه ایام عجز است یعنی اخر زیرا که این روزها
اخر زمستانست و یعقوب بن اسحق الکندی و عبد الله بن علی الحاسب که مشهور است بعبد الله
ملم گفته اند که سبب تغییر هوا درین ایام آنستکه آفتاب درین وقت بتربیع اوج خویش رسد یعنی
بعد اوسط بحسب سیر و براهین مستقیمه مخفی نماند که این وقتی درست باشد که اوج آفتاب
در اواخر جوزا ثابت باشد **میلاد یوحنا** بیست و پنجم نیسان بود حکیم مغربی در زیج صغیر
آورده که بیست و چهارم حزیرانست و ابوریحان در تفهیم آورده که یوحنا یحیی پیغمبر است و ظاهر
آنستکه یوحنا بغیر از حضرت یحیی کسی دیگر بوده است که تقویت دین عیسی ع نموده و انکر اصحاب

زیجات

زیجات میلاد حضرت یحیی را علیحده ذکر کنند مصداق این قولست **اول ریاح بوارح** پنجم
ایار است و آن چهل روز است و در زیج حکیم مغربی بیستم ایار است و بوارح جمع بارح است و در
صحاح آورده که بارح باد گرمست و از ابوزید نقل کرده است که البوارح الشمال الحارة فی اول
الصیف و صاحب حل التقویم فرموده که عرب از طلوع ثریا تا طلوع صرفه از زمان ریاح بوارح
و آن قریب چهار ماهست و این ریاح را باین سبب بوارح خوانند که منازلی که ایشان ریاح را
بطلوع آن منسوب ساخته اند در ربع مشرقی شمال طلوع میکنند و طرف شمال را بمجاز بوارح
خوانند **میلاد یحیی بن زکریا** بیست و یکم حزیران باشد **ذکر مرقوطا** سیم تموز بود
مصنف در شرح زیج سلطانی از صاحب کشف الحقایق نقل کرده که ذکران بمعنی یاد کردنست و انجمنانست
که شخصی که او را فضیلت تمام بوده باشد روزی که منسوب باو بود او را در معابد خود در آن روز
ذکر میکنند و همچنین در روزهای بعد از آن تا وقتیکه نوبت بدیگر شخص دیگر رسد مثل او و هم
مولودی که در آن مدت متولد شود بنام آن شخص کنند که نوبت ذکران بود و مرتبه ذکران فرو تر
است از مرتبه عید **اول ایام باحور** نوزدهم تموز بود و آن هشت روز بود که در آن آغاز شکستن
گرما بود و بعضی ایام باحوره گویند و بعضی از اصحاب لغت گفته اند که معنی این لفظ شدت حرارت
است در صیف و از اشعار حکیم انوری این معنی نیز مفهوم می شود و بعضی گویند باحور لفظی است
یونانی یعنی روزگار آزموده و احوال این ایام استدلال بر هوای باقی سال کنند و استاد ابوریحان
بیرونی گوید که ایام باحور هفت روز است و این ایام ماخوذ است از بحران و بحران بمعنی حکم
بود زیرا که اصحاب تجربه از آن روزها حکم کنند بر احوال ماههای خزان و زمستان و اول روز
از آن دلیل تشرین الاول است و دوم دلیل تشرین الاخر تا باخر هر چه در هر روزی حادث شود
از میغ و باران و باد در ماهها نیز همچنان بود و بعضی گفته اند که روز اول دلیل ماه اسد است
و روز دوم دلیل ماه سنبله و همچنین تا روز هشتم که دلیل ماه حوتست و صاحب حل التقویم
آورده که اگر درین هفت روز باد وافر باشد زمستان از اول سرد بود و اگر باد و نم باشد
و اخر خشک بگذرد و اگر در اخر این هفت روز باد وافر باشد زمستان از اول خشک گذرد
و اخر سرد و بانم باشد و اگر در تمام هفت روز باد وافر باشد زمستان همه سرد گذرد و بانم بود

مسامات حموت

عید تجلی

فطر مائم مریم

اول جشن باد سموم

قتل یحیی بن زکریا

عید الصلیب

ذکر ایام مشهور تاریخ فرس قدیم

غامر اول فروردین ماه

وگویند که مصریان در ایام باحور احکم کنند باحوال زراعت و چگونگی محصولات و حموت مسامات
مریم اول آب باشد و از اصوام سیدی نیز گویند چه مارت بلغت ایشان سیده است و سید را مر
گویند عید تجلی ششم آب بود و گویند که در این روز عیسی ع تجلی کرد بر حواریان از میان
ابر و موسی ع را با خود ظاهر کرد و در زیج مغربی آورده که تجلی عیسی ع و حضور موسی و الیاس ع
با او در طور سینا بود فطر مائیت مریم پانزدهم آب بود پس مدت صوم مارت مریم ع
چهارده روز بود اول جشن باد سموم اول حزیران باشد علامه آخر وزیدن باد سموم پنجم آب
بود علامه شکستن گرما ایلول است قتل یحیی بن زکریا ع بیست و هفتم آب باشد و در زیج خاقانی
مذکور است که بیست و هشتم آب بود و سبب قتل آنحضرت در میان خاص و عام مشهور است و در
کتب تواریخ مذکور است لعن الله قاتله عید الصلیب مسیح دهم ایلول باشد و کوشیار و محیی الدین مغربی
در زیجات خود آورده اند که عید الصلیب ۱۴ ایلول باشد و گویند طلب که یکی از ملوک روم بیت المقدس
آمده طلب چوبی که حضرت مسیح را بر آن چوب صلب کرده بودند مینمود و بعد از تجسس آن چوب را در
این روز با دو چوب دیگر یافتند و ندانستند که چوب مطلوب کدام است پس هر یک را از آن بر شکم
مرده مینهادند بر آن یک چوب زنده شد و از آن دو چوب دیگر هیچ اثری نیافتند و بواسطه این جهت
از اعیدی کردند و این مخالفت بس عظیم زیرا که آویختن حضرت عیسی ع بنا بر نص قاطع اصلی ندارد
پس چگونه بر حدیث چوب اعتماد توان کردن ذکر ایام مشهور تاریخ فرس قدیم نوروز
غامر اول فروردین ماه بود و مصنف از صاحب کشف الحقایق نقل کرده که بزعم مجوس ابتدای
روزان روز است که خدای تعالی عالم را آفرید و کواکب را امر کرد بسیر کردن از اول حمل و آدم علیه السلام را
در این روز آفرید از این جهت نوروز را نوروز گویند و علمای ایشان گفته اند که جمشید که عرب او را
میوشلخ گویند در جهان طواف میکرد چون باذربایجان رسید در این روز بر تخت زرین نشست
مرصع بجواهر و آن تخت در موضعی بلند بود در روی در مشرق چون آفتاب از مشرق برآمد و بر تخت
و تاج جمشید افتاد شعاع روشن ظاهر شد مردمان شادی کردند و گفتند امروز روز نو است
کرد و آفتاب برآمد یکی از مشرق و دیگری از مغرب و نوروز را جشنی عظیم ساختند و اصل نام او جم بود
و او را بجهت انشعاع جمشید گفتند چون شید بلغت ایشان شعاع باشد نوروز خاصه ششم فروردین ماه

آبانکاه

آب ریزان

مهرکان عامه

مهرکان خاصه

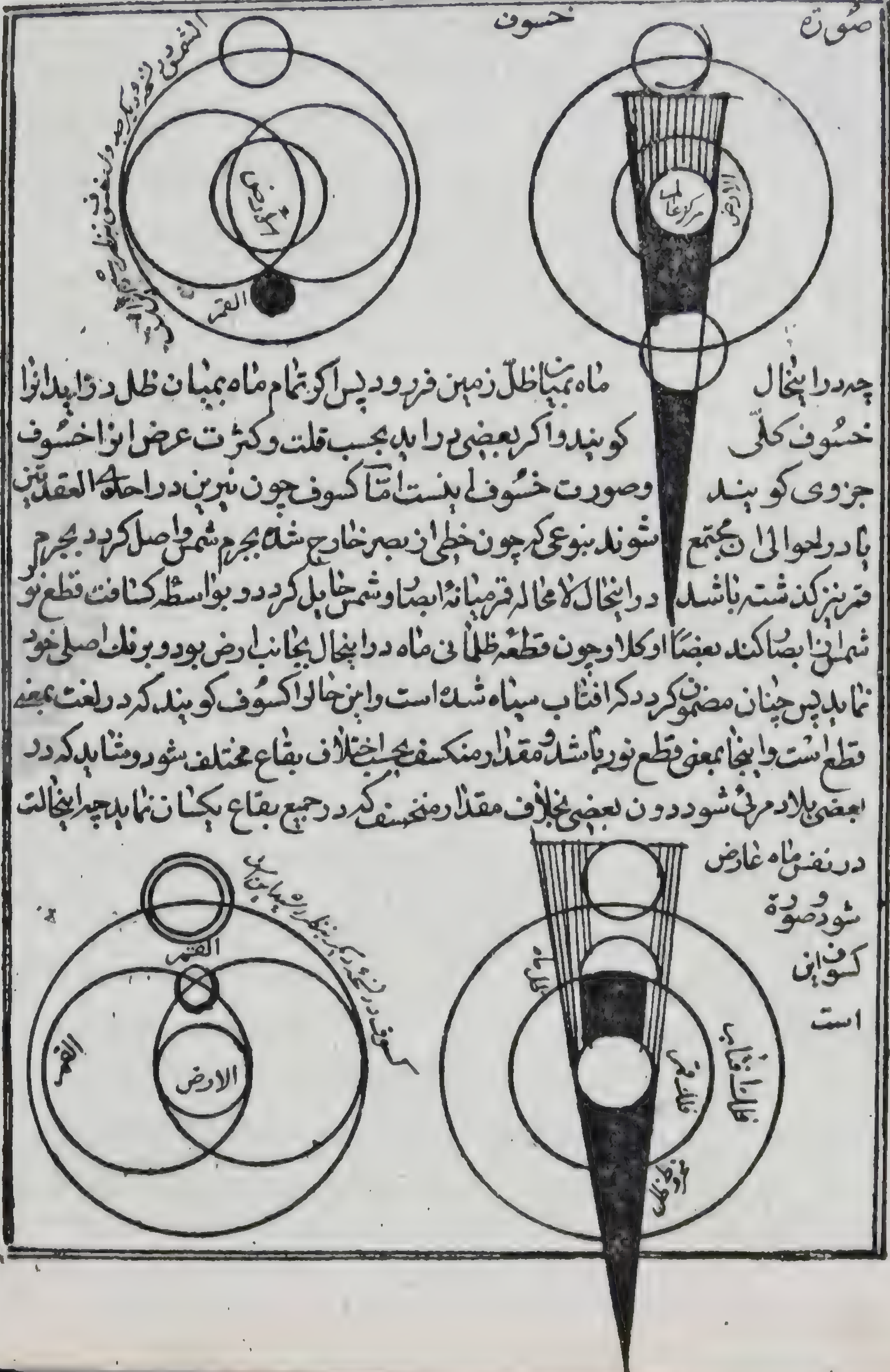
بود و گویند در این روز دیگر بار جمشید بر تخت نشست و خاص و عام او را بدیدند و رسمها نیکو
نهاد و گفت خدای تعالی شما را بیافریده و فرمود تا همه غسل کردند باب پاکیزه و حق سبحانه تعالی را
شکر کردند و فرمود تا هر سال چنین کنند و باین سبب این روز را نوروز ملک و نوروز خاصه
و نوروز بزرگ نام نهادند و نوروز اول را نوروز عامه گویند که از نوروز اول تا نوروز دوم
حاجتهای مردم برآوردندی و دیگر نوروز دوم زندانیان را اطلاق فرماندادندی و مجرمان را
عفو کردندی و بعد از آن بعیش و طرب مشغول شدندی آبانکاه روز دهم فروردینماه بود
و روز دهم را بلغت فرس آبان گویند چنانکه قبل از این مذکور شد و گویند که این نام فرشته ایست
که بر آب موکل است پس اگر در این روز باران بارد آبانکاه مردان باشد پس مردان باب در آیند
و اگر باران نبارد آبانکاه زنان باشد و زنان باب در آیند و این عمل بر خود شگون دانند آب
ریزان سیزدهم تیرماه بود و وجه تسمیه آن اینکه گویند در زمان ملوک عجم چند سال باران نیامد
و در این روز بجماعت دعا کردند در وقت باری تعالی باران فرستاد و بدان سبب مردم نشاط
و شادی کردند و آب بر یکدیگر میپاشیدند هر سال که بدان محل رسید آب بر یکدیگر میپاشیدند
و این تقلید و امثال در بعضی شهرهای عراق و فارس این رسم را مرعی میدارند لیکن در سیزدهم تیرماه
جلالی و این روز را در سیان بترکان نیز خوانند و گویند در این روز منوچهر با افراسیاب صلح
کرد بشرط آنکه افراسیاب یک تیر بر تابد و ملک خویش بوی دهد پس حکما تیری مجوف را اناد و به
پر کردند و در وقت طلوع آفتاب دیر از جبال طبرستان بر کمان نهاده بطرف مشرق انداختند
و حرارت آفتاب او را جذب کرده بسرحد طخارستان رسانیدند و شاعر در این باب گوید نظم
از آن خوانند آرش را کمانگیر که از آمل بمرو انداخت یک تیر العهدة علی الراوی و از غایت بعد فضا
این قضیه را تاویلات کرده اند مهرکان عامه شانزدهم مهرماه بود فارسیان این روز را تعظیم بجهت آنکه ضحاک
طاغی در دنیا فساد میکرد و خلایق از او در عذاب بودندی و در این روز فریدون او را بگرفت و در
زمین بابل بند کرد و بکوه دماوند فرستاد پس در این روز همه بشکر مشغول شدند و بعد از آن
پارسیان هر سال در این روز زمزمه میکردند و بوقت طعام و شراب بنا بر تعظیم بزبان سخن نمی
گفتند و همه روز بشکر حق مشغول بودند مهرکان خاصه بیست و یکم مهرماه بود و این روز را نیز تعظیم کنند

برقیاس نوروز عامه وخاصه رکوب کوسج اول آذرماه بود صاحب روضة المنجمین وهمچنین
صاحب عجایب المخلوقات در سبب شهرت این روز قصه آورده اند بس مضحك وانچنانست که حکایت
کنند که پادشاهان عجم درین روز از دکاکین ولایت خود هر سال بطریق خراج یك درم سیم میستانیدند
چنانکه شخصی کوسه بیکچشم برچهارپائی مینشسته با پنجاه مرد از غلامان پادشاه که تابع او بوده اند
در آنمحل کوسه کلاغی در دست گرفتی ومروحه در دست دیگر وخود را بدان مروحه باد زدی و از
هر دکانی یك درم باین وضع معمول ستانیدی وهمچنین رسم بودی که اگر بازاریان در دادن
یکساعت تعلل مینمودند کوسه حکم بغارت دکان ایشان میکرد واز صباح تا نماز پیشین هرچه جمع میشد تعلق
بسرکار پادشاه میداشته واز انوقت تا نماز دیگر حق السعی کوسه وغلامان بحصول میرسید اما اگر
کوسه بعد از نماز دیگر بنظر بازاریان درآمدی انقدر که توانستندی بروی زدندی واو را بی بود
وهیچکس باز خواست نکردی وچون هر سال درین روز این واقع میشده این روز بروز رکوب
کوسج شهرت یافته **بهمنجه** دویم بهمنماه باشد فرسیان درین روز سپند با شیر بخورند تا بحفظ
بیفزاید ودر بعضی بلاد مهمانی کنند بخوردنی که در روی جمیع حبوبات باشد **شب سده**
شب دویم بهمنماه باشد سده بلغت ایشان آتش بلند شعله را گویند وچنین آورده اند که چون
فریدون بر ضحاك ظفر یافت مردم او را بعقوبت وسیاست هرچه مستوجب آن بودند میکرد
از انجمله ضحاك را طباخی بود ارمائیل نام که در زمان او مردم را کشتی ومغز سر ایشان را بجهة
ماران ضحاك چنانکه مشهور است بیرون کردی او را فریدون بگرفت وخواست که او را بعقوبتی
که بدتر از آن نباشد بکشد طباخ گفت ای پادشاه جوان بخت در زمان ضحاك هر روز یك کس را
وگس که بمن میداده اند بکشتم آزاد میکرده ام تو باید که باین نیکی که کرده ام بمن عمل نمائی
وصدق اینسخن را اینك این مردم پناه بکوه دماوند برده اند فریدون با لشکر سوار شده متوجه
کوه شد تا این مردم را بشهر باز آورد وچون بمقصد نزدیك رسید شب درآمد وراه گم کردند پس
بفرمود تا آتشها برافروختند ومردم گریخته چون آتش بدیدند متوجه شدند وخلقی عظیم از آزادان
کرده کان طباخ جمع آمدند فریدون در آنشب شادیها کرده جشنی فرمود وطباخ را مهمغان نام
کرد بعضی بزرگان ودیگر هر سال فرسیان درین شب آتشها افروختند وحالا در بعضی بلاد این

قاعده را مرعی میدارند لیکن در دهم بهمنماه جلالی ونقل دیگر درین باب انستکه هوشنك که
پسر چهارم ادم صفی ع دانند در کوه اصطخر فارس ماری بدید وچون هرگز او مار ندیده بود متعجب
شده گفت جمیع جانوران تابع ما ادمیانند هانا که این جانور دشمن ماست که سر از خط اطاعت
ما کشیده است وسنگی برداشته قصد مار کرد او گریزان شده در زیر خس پنهان شد وچون
سنك بجانب او انداخت سنك خطا شده بر سنك دیگر امد واز ملاقات حجرین آتش جسته در آن
خسها افتاد ومار بسوخت چون آتش عالم را هوشنك چون هرگز آتش ندیده بود از هوش برفت
وبعد از افاقت گفت همانا این نور خداست که دشمن ما را هلاك کرد پس از ان قبسی برداشته بر سر
کوه اصطخر برافروخت از انعصر نار پرستش عنصر نار از میان فارسیان شیوع یافت وانشب جشنی
فرموده وانشب را سده نام نهاد وشعر ملك الکلام فردوسی طوسی برین مقال شاهد است شب
امد برافروخت آتش بکوه همان شاه در گرد شاه انگروه یکی جشن کرد انشب وباده خورد سده
نام انجشن فرخنده کرد ز هوشنك ماند این سده یادگار بسی باد چون او دگر شهریار وصاحب
حل التقویم گوید که این شب را باین جهت سده گویند که پنجاه شب وپنجاه روز روز مانده باشد
بادبره ۲۲ بهمنماه باشد گویند در ایران باد نیامد درین روز شبانی پیش کسری امده گفت که دوش
امقدار بادامد که موی در پشت گوسفندان بجنبید پس درین روز نشاط وخرمی کردند وانروز بباد
بره شهرت کرد **کاهنبار** چنانکه در کتب سماوی مذکور است ودر قران مجید حق سبحانه
عالم را بشش روز آفرید مجوس از کتابی نقل کنند که منسوب بزردشت حکیم است نقل کنند که خدای
تعالی عالم را بشش گاه آفرید اول گاه اول یازدهم دی بود اول گاه دویم یازدهم اسفندارمذ
ماه واول گاه سیم ۲۶ اردی بهشتماه بود واول گاه چهارم ۲۶ خرداد ماه واول گاه پنجم شانزدهم
شهریور ماه واول گاه ششم ۱۲ ابانماه که اول خمسه مسترقه باشد وهر گاهی پنج روز باشد وزردشت
در کتاب خود چنین گفته است که در گهنبار اول خدای تعالی اسمانها را آفرید ودر دویم ابر ودر
سیم زمین را ودر چهارم نبات را ودر پنجم بهایم را ودر ششم انسان را وبعضی از اهل فارس
تعظیم این روزها کنند وخانها را آراسته کنند وبلهو وطرب اشتغال نمایند این ایام بر تقدیری
است که خمسه در اخر ابانماه باشد وتعیین کاهنبار برین وجه از زیج ایلخانی منقول است

وکوشیار در زیج جامع اورده که اول گاه اول اردی بهشتماه هست و اول
گاه دویم تیرماه و اول گاه سیم اشهریورماه و اول گاه چهارم مهرماه و اول گاه
پنجم اذرماه و اول گاه ششم اول خمسهٔ مسترقه که اخر اسفندارمذ ماه بود **اول فروردیکان**
روزی بود که ده روز باول فروردین ماه مانده باشد و چنانکه عقیدهٔ مسلمانان بر اینوجه
است که روز جمعه زیارت اموات نمودن بهتر است هم چنین اعتقاد فارسیان چنان
بود که در این ده روز زیارت و جمع اوردن بهتر است و گویند روان مردگان جز با بند
و موبدان و بهمنان در این ایام بجهة ارواح مردگان زند خوانند **نوشتن رقعهٔ**
کژدم بزعم اهل فارسیان پنجم اسفندارمذ ماه باشد در کتاب عجائب المخلوقات اورده
که در این روز از وقت طلوع فجر تا طلوع افتاب سه رقعه نویسند از برای دفع مضرت
هوام و انرا بر سه دیوار خانه چسبانند و چهارم که صدر خانه بود خالی گذارند و بعضیم
گفته اند که نوشتن رقعهٔ کژدم رسم فارسیان نیست بلکه چیزیست محدث که عوام
بکار میدارند و این بر این وجه است سج سج قرنه قرنه محرمج بلحا قرطا و بعضی گویند که
افریدون در این روز طلسمات فرمودی و سموم حیوانات را ببستی و مؤید این که
رقعه نوشتن از پیش افریدون است انکه فارسیان در این رقعه می نویسند که بنام ایزد و بنام
افریدون و عرب در این رقعه می نویسند که سلام علی نوح فی العالمین و جمعی مردم
افریدون را نوح خوانند و بعضی از اهل فرس این روز را مردگیران گویند بسبب انکه
زنان در این روز بر شوهران تسلط مینمودند و مطالبه ها میکردند **ذکر ایام مشهوره**
که مبنی بر معرفت موضع افتابست نوروز سلطانی روزی بود که در نصف
النهار ان روز افتاب بدرجهٔ اول حمل رسد بشرط انکه در نصف النهار مقدم در اخر حوت
بود **نوروز خوارزمشاهی** که اول انروز بود که افتاب در درجهٔ شرف بود
غایت قوت فصل ربیع ۱۸ ثور بود **اول ایام مطر** رسیدن شمس است ۱۳ درجهٔ عقرب
اخر ایام مطر ثور بود **اغاز گرما** پنجم جوزا بود فصلین ۱۵ جوزا بود و هم چنین ۱۵
سنبله و قوس و حوت **اول چله تابستان** اول سرطان بود **غایت قوت گرما** بند اسد

بود **اول فصل خزان** اول میزان باشد **اول چله زمستان** اول جدی بود و شب یلدا
ان نیز شب اول جدی بود **غایة قوة سرمای** دلو بود **نوشتن رقعه کژدم** بزعم
اهل هند پنجم حوت بود و هندوان در این روز رقعه کژدم نویسند و گویند در پنجم حوت
صورت حشرات ندارد و اهل عراق اول رسیدن هر یک از حشرات را نیز داخل ایام مشهوره دانسته
در تقاویم نویسند وی **یکی از جملهٔ امور که در تقاویم بهر بیا و مزید فوائد**
خسوف و کسوف است چون حادثه خسوف و کسوف در امر غریبند و همه
کس را بتحقیق رغبت می افتد واجب نمود تحقیق هر یک را بر سبیل اختصار و توضیح **اما**
خسوف چون ماه بنفسه جرمیست مکدر و مظلم چنانکه قبل از این در باب دهم مذکور
شد کثیف و صیقلی است و کاسب نور از افتاب هر اینه بسبب شعاع افتاب که بر او
افتد روشن نماید و چون کرهٔ ارض نیز کثیف است لامحاله او را ظلی در خلاف جهة
افتاب بر افراشته شود و چون جرم افتاب از جرم ارض اعظم است چنانکه در ابعاد
و اجرام مبین شده لاجرم ظل ارض مخروطی الشکل شد و برصد و حساب معلوم کرده
اند که راس این ظل تا فلک زهره رسیده است نه در فلک قمر او را هنوز وسعتی تمام
بوده باشد و دائما این ظل در مقابل افتاب متحرک باشد چنانکه اگر افتاب فوق الارض
بود مخروط ظل تحت الارض باشد و اگر افتاب تحت الارض بود مخروط ظل فوق الارض
باشد و چون مرکز افتاب دائما ملازم سطح منطقة البروج است و مرکز زمین و مرکز
منطقه هر اینه سهم مخروط ظل نیز ملازم سطح منطقة البروج باشد چنانکه فطرت سلیمه
بران شاهد است و از اینکه گفتیم لازم اید که هر گاه ماه در وقت استقبال عدیم العرض بود
یا قلیل العرض یعنی در احد العقدتین یا در حوالی ان باشد در میان مخروط
ظل افتد چه در این حال افتاب و ماه و زمین هر سه در مقابل یک
دیگر باشند تحقیقا او تقریبا پس بسبب حیلوله ارض میان افتاب
و ماه نور افتاب از ماه منقطع شود و برنگ اصلی خود نماید و این حال را خسوف
گویند ماخوذ از خسف المکان یعنی فرو رفتن مکان بارض صورت



چه در این حال ماه بمیان ظل زمین فرو رود پس اگر تمام ماه بمیان ظل درآید او را
خسوف کلی گویند و اگر بعضی را بحسب قلت و کثرت عرض از خسوف
جزوی گویند و صورت خسوف این است اما کسوف چون نیرین در احدی العقدتین
یا در حوالی آن مجتمع شوند بنوعی که چون خطی از بصر خارج شده بجرم شمس واصل گردد بجرم
قمر نیز گذشته باشد در اینحال لامحاله قمر میانه ابصار و شمس حایل گردد و بواسطهٔ کثافت قطع نور
شمس از ابصار کند بعضاً او کلاً و چون قطعهٔ ظلمانی ماه در اینحال بجانب ارض بود و بر لون اصلی خود
نماید پس چنان مضمون گردد که آفتاب سیاه شده است و این حال را کسوف گویند که در لغت بمعنی
قطع است و اینجا بمعنی قطع نور باشد و مقدار منکسف بحسب اختلاف بقاع مختلف شود و شاید که در
بعضی بلاد مرئی شود و در بعضی نه بخلاف مقدار منخسف که در جمیع بقاع یکسان نماید چه اینحالت
در نفس ماه عارض
شود و صورت
کسوف این
است

وعادت قوم بر این جاری شده است که در آخر تقویم مؤامرهٔ خسوف و کسوف بیاورند از جهت
آنکه برادران در اول تقویم تفألاً و تیمناً نیک نباشد چه در اغلب احوال این دو حادثه را آثار
مذمومه نویسند و ساعات گذشته از اول روز یا اول شب را بابتداء و وسط و ابتداء مکث و ابتداء
انجلاء و تمام انجلاء و همچنین ساعات گذشته از ابتدای خسوف و کسوف تا انتهاء انجلاء و مقدار
منکسف و منخسف تعیین کنند تفصیل این کلام مجمل بوجه اکمل آنکه احوال خسوف و کسوف جزوی
یا کلی بی مکث سه است ابتداء و وسط و تمام انجلاء و احوال خسوف و کسوف کلی با مکث پنج است
ابتداء و ابتداء مکث و وسط و ابتدای انجلاء و تمام انجلاء پس چون اخبار بوقوع خسوفی
یا کسوفی کنند ساعات گذشته از اول روز یا اول شبی که در آن خسوف و کسوف واقع شود
با زمان هر یک از احوال ثلثه یا خمسه تعیین نمایند و همچنین مقدار منخسف و منکسف چنانکه
اگر کلی باشد قید تمام جرم نمایند و اگر جزوی باشد مقدار او را بدانق و اصبع و طسوج و شعیر مذکور
سازند چه اهل حساب تمامی صفحهٔ جرم هر یک از نیرین را شش دانق فرض کنند و هر دانقی را دو اصبع
و هر اصبعی را دو طسوج و هر طسوجی را چهار شعیر و مقدار منخسف و منکسف را از این مفروضات تعیین
کنند و گاه باشد که در بعضی تقاویم لون ماه در زمان وسط خسوف تعیین نمایند چنانکه اگر عرض
قمر در آن زمان کمتر از ده دقیقه باشد گویند لون ماه بغایت سیاه بود و اگر میان ده دقیقه و بیست
دقیقه باشد گویند سیاه مایل بسبزی بود و اگر میان بیست و سی باشد گویند سیاه مایل بسرخی
بود و اگر میان سی و چهل باشد گویند سیاه مایل بزردی بود و اگر میان چهل و پنجاه باشد گویند
اغبر بود و اگر میان پنجاه و شصت باشد گویند اشهب بود و در اکثر تقاویم طالع و عاشر زمان وسط
خسوف و کسوف را با جزو آن بیاورند و ابونصر قمی که یکی از علمای احکام است طالع و عاشر بدو را
بجای وسط اختیار کرده و در بعضی تقویمها مدبر طالع و مدبر جزو را که مراد کوکب مستولی باشد بر
اینده و موضع او را نمایند چه مقدار احکام خسوف و کسوف بر آنست و معنی مستولی بعد از این در باب
هفدهم معلوم کرده انشاء الله تعالی و احکام خسوف و کسوف را در ذیل آن تعیینات که مذکور شد بیاورند
و مؤامرهٔ خسوف و کسوف را که جمیع حالات آن در تحت الارض باشد در تقویم ننویسند چه جمهور
اهل احکام بر آنند که او را اثری نیست و احکام طالع تحویل سال از احوال اصناف الناس و چگونگی

احوال تفاعات و باقی احوال از قحط و خصب و امن و اشوب و صحت و مرض و کیفیت احوال ولایات
علی سبیل الاجمال در ورق مقدم بر اوراق دوازده کانه نویسند و اگر قران علویین در سالی
بوقوع اید احیانا از اجمال در ذیل احکام طالع تحویل انسال ایراد کنند و هم چنین احکام
اجتماع و استقبال اتصالات کلی در هر ماهی بر سر ورق تمام مخلوط بیکدیگر نویسند و در
بعضی تقاویم نامه احکام اتصالات کلی در سر صفحه یمنی و احکام اجتماع و استقبال را در سر صفحه
یسری نویسند و در بعضی بیکو تاریخ ولادت و رحلت انبیاء و ائمه و اولیاء و علما و سلاطین ماضیه
و هم چنین تاریخ جلوس ایشان و حروب ایشان با یکدیگر بعد از احکام طالع تحویل نویسند
و بعضی از منجمان منسوبات کواکب سبعه سیاره و حظوظ ایشان در بروج اثنی عشر و احکام
اختلاجات اعضا و احکام قوس قزح و ارباب ساعات و ایجرید بن ماند مثل احکام غالب
و مغلوب و معرفت رجال الغیب و سر الحجبه و احکام زلازل و رعود و ذوذوابه و معرفت جهت
سکونیدون و احکام زجر الفال و ارو فونوع و شرایط رؤیة الاهله و احکام چگونگی وقوع
اهله در بروج در اوراق مقدم بر اوراق دوازده کانه و موخر از اوراق احکام طالع تحویل
بیاورند و معرفت انها محتاج بر بیان نیست و انچه محتاج باشد در سر همان صفحه شرح
ان داده باشند و در اکثری از تقاویم اختیارات ایام فرس و منازل قمر و نظرات او با
سایر کواکب سیاره و خالات او و هم چنین اختیارات بودن قمر در بروج اثنی عشری در اوراق
مقدم بر اوراق دوازده کانه و موخر از اوراق مذکوره بنویسند این است معرفة انچه
متداول است در این زمان از تقاویم تامه و ایضا مشهور در ترتیب جداول این است که مذکور
شد در بعضی تقاویم تسییر درجه طالع تحویل سال و هم چنین تسییر درجه مریخ در وقت تحویل
و رسیدن تسییر هر یک بدلایل اصلی و تقاویم سبعه منحوسه و ابعاد کواکب از مرکز عالم
و تاریخ یهود و غیر ذلک مثل مراکز بحران و سهم الحوادث و رباطات و طبایع منازل قمر را
و ارباب حدود و وجوه و موضع هر یک از کواکب سیاره از اموری که بان احتیاج کلی نیست
ایراد کنند و تعرض بانها موجب تطویل است لیکن چون ما را توضیح و تنقیح در شرح لازم است
از اطناب و تطویل چاره نیست اما تسییر از جمله اعمال احکامیان است و ان تصور کردن حرکت نقطه

از منطقه

از منطقة البروج در صورت طالع بتوالی هر چند فی الحقیقه بانحرکت متحرک نباشد اهل احکام
گویند که اعتبار تسییر رسیدن انرا دلیل اول بدلیل ثانی تا از امتزاج دلیلین استدلال
بیکی از حوادث مستقبله حاصل شود و نزد ایشان تسییرات پنج نوع است از انجمله تسییر
تحویلیست که درجه طالع تحویل یا موضع کوکبی را که در صورت طالع باشد هر شبانه روز
پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه بقدر حرکت وسط شمس حرکت دهند و بهر دلیلی از دلایل
اصلی که رسد حکم بر شیء از حوادث نمایند و مراد از دلایل اصلی مراکز بیوت اثنی عشر و مواضع
جرم و شعاعات هر یک از کواکب سیاره و مواضع هر یک از عقدتین قمر و سهام مستعمله اند
در صورت طالع و تسییر درجه درجه موضح را در تقویم خاص بواسطهٔ استدلال بر امن
و اشوب عمل کنند چنانکه در هر وقت که تسییر مریخ بجرم زحل یا بشعاع تربیع و مقابله او که
در صورت طالع باشد رسد یا بوتدی از اوتاد طالع حکم کنند بر انکه در انوقت فتنه روی
نماید خاصه که در صورت طالع یا قریب بان مقابله تا تربیع نحسین واقع شده باشد و اگر
بجرم مشتری یا بشعاع تثلیث و تسدیس او رسد حکم بتخفیف فتنه و فساد و اشوب کنند و در
تقویم بعد از جدول قبله جدولی بیاورند و در انجا تسییر درجه طالع بازاء هر روزی ثبت
کنند بدین رقم اول برج دویم درجه سیم دقیقه و جدول دیگر بیاورند و در انجا هر یک از
دلایل اصلی را بازاء هر روزیکه تسییر بان دلیل رسیده باشد ثبت کنند و از امور ذات خواستند
وگاه باشد که جدول دیگر بیاورند بعد از این و صاحب حد موضع تسییر را در ان جدول
ثبت کنند چه او را نیز در احکام مدخل است و بعد از ان سه جدول دیگر بجهة تسییر درجه مریخ
و دلایل او بترتیب مذکور بیاورند اما سبعه منحوسه هفت کوکب نحسند که اهل احکام
ایشان را توهم کرده اند متحرک بحرکت معکوس بطوریکه چه کید از انجمله است و بعضی گویند که این
کواکب در تحت فلک قمر در کره اتش میباشند و ایشان خلفا و نواب کواکب سبعه اند و لهذا ایشان را
توالی النجوم نیز خوانند و بطلمیوس در کتاب ثمرة الفلک با بنمعنی اشاره فرموده و ابن فرخان
طبری در مدخل خود تصریح نموده و اسامی هر یک از انکواکب با تقویم ایشان که در ده ۲ مرداد
سنه هفتصد و شصت و شش یزدجردی مستخرج شده این است اکید ۲ غطیط ۳ غزیم ۴ سر موش

کلاب ذو ذوابه لحیانی و در تقویم این اسامی را با تقویم ایشان در اول هر ماهی از
ماههای جلالی در صفحهٔ نیره در هر موضعی که لایق دانند نویسند و در بعضی تقاویم وقت
مقارنه قمر را با اینکواکب استخراج کرده بطریق خالات در میان نظرات نویسند و در اختیارات
انرا از جملهٔ محذورات دانند چنانکه جمهور از این جمله کبد را و علامت هریک را بر اینوجه است
کبد مع عظیط مع غزیم مع سرموش مع کلاب مع ذو ذوابه مع لحیانی اما بعاد
کواکب از مرکز عالم چون هریک از سیارات را افلاک متعدد است چنانکه سبق ذکر یافت مرکز هم
نه مرکز عالم است لاجرم ابعاد این کواکب از مرکز عالم مختلف شود و سلطان مغفور در زیج جدید
همین متعرض طریق استخراج بعد نیرین از مرکز عالم شده است و بین ظاهرا تعرض بابعاد کواکب دیگر
مشهور نیست و در تقویم ابعاد شمس را از مرکز عالم بازاء هر روزی در جدولی بعد از جدول
میل او ایراد نمایند و ابعاد قمر را در جدولی بعد از جدول عرض او بدو رقم یکی درجه دوم دقیقه
و مخفی نماند که این درجات در شمس باجزائیست که نصف قطر خارج مرکز او را بان اجزاء شصت گیرند
و در قمر باجزائیست که نصف قطر مایل او شصت باشد و ناظر تقویم را اگر معرفتی بحساب اهل تنجیم
بوده باشد چون بعد شمس را در لـ م نه ثانیه و همچنین بعد قمر را در نح مه ثانیه ضرب کنند بعد
هریک حاصل آید باجزائی که نصف قطر ارض واحدی باشد از ان اجزاء و چون هریک از این دو
حاصل ضرب را در مرفوع یکهزار و دویست و هفتاد و دو فرسخ و نیم که عدد فراسخ نصف قطر ارض
است و اوقامش اینست کا ــ لـ ضرب کنند و مرفوع حاصل را از جنس فرسخ سازند بعد هریک
از نیرین از مرکز عالم بفراسخ معلوم گردد اما تاریخ یهود اسامی ماههای ایشان بر ترتیب اینست اول تشری
مرحشوان کسلیو طیبت شفاط اذر نیسن ایار سیون تموز آب ایلل و سالهای
این تاریخ یا مشتمل بود بر دوازده ماه قمری که انرا بسیط خوانند یا بر سیزده ماه که انرا عبور خوانند
و در عبور اذر ماه مکرر شود و اذر اول زائد باشد و اذر دوم اصلی و سر این اصطلاح انست
که اول تشری که مبدأ سال ایشانست مشروطست بر انکه ما بین بیست و هفتم اب و ۲۱ ایلول ماه
رومی باشد یعنی در حوالی تحویل میزان بود مقدم بران یا موخر از ان و سبب شرط مذکور انست که
چون حضرت کلیم ع در روز پنجشنبه پانزدهم شهر نیسن از بحر نیل بسلامت گذشت فرعون و جنود او

هلاک شدند انحضرت ان روز را استبشار نموده فرمود که این روز را عید خود دانید و در سنین
متتالیه تغییر موسم ان جایز ندارید و چون سال رومی که شمسی است زیاده است از دوازده
ماه قمری بده روز کسری هر اینه هر دو سال یا سه سال بسیط مذکور یکماه زیاده اید بالضروره
انماه را کبس کرده و ملحق بشهور اثنی عشریه سازند و انسال را که هر اینه عبور باشد سیزده ماه
گیرند تا ان تفاوت مرتفع شود همیشه اول تشری در حوالی تحویل میزان باشد و شرط ایشان
منتفی نشود و این کبس بعینه مثل کبس خطائیان باشد و تفاوت ندارد الا بدو چیز اول انکه
شهر زائد اینطایفه همیشه در ما بین ماه پنجم و ششم باشد دویم انکه اول ماه را خطائیان اجتماع
حقیقی گیرند و قرا اینطایفه از رویت هلال اما ربانان که معظم یهود ایشانند اول ماه را از
اجتماع وسطی گیرند و سالها بمذهب ربانان سه نوع باشد زاید و ان در بسیط سیصد و پنجاه
پنج روز ۳۵۵ باشد و در عبور سیصد و هشتاد و پنج روز ۳۸۵ و معتدل و ان در بسیط سیصد و پنجاه و چهار ۳۵۴
روز باشد و در عبور سیصد و هشتاد و چهار روز و ناقص و ان در بسیط سیصد و پنجاه و سه
روز باشد و در عبور سیصد و هشتاد و سه روز و سر این عمل انستکه باعتقاد ایشان نشاید
که اول سالها روز یکشنبه و چهارشنبه و جمعه که بافتاب و سفلیین منسوبند و چون چنین
بود اگر در مبدء سالی از سالها یکی از ایام ثلثه افتد بالضروره روز قبل از ان یا بعد اگر روز
قبل از ان مبدأ سازند انسال زاید باشد و اگر روز بعد از ان مبدأ سازند ناقص کما لا یخفی
و اگر مبدء سال غیر ایام ثلثه افتد هر اینه انسال معتدل باشد و هریک از تشری و شفاط و نیسن
و سیون و اوب را همیشه سی روز گیرند و در عبور اذر زائد همیشه سی باشد و هریک از طیبت
و اذر اصل و ایر و تموز و ایلل همیشه بیست و نه روز باشد اما در سال معتدل اگر بسیط باشد اگر
عبور مرحشوان بیست و نه باشد و کسلیو سی و در سال زاید هر دو سی باشد و در سال ناقص
هر دو بیست و نه و وجه اینها باندک تاملی ظاهر است و مبدأ این تاریخ از رحلت ابو البشر صفی الله ع
گیرند و بزعم ایشان ۵۰۴۳ سال تمام گذشته از رحلت حضرت ادم ع تا مبدأ تاریخ اسکندر بناء
علی هذا در اول این سال که ۱۱۹ اسکندریست از ابتدای این تاریخ ۵۰۰۳ سال تمام گذشته و در تقویم
جلالی بعد از جدول ایام تاریخ رومی بجهت ایام این تاریخ بیارند و ارقامش بمذهب یکی از این دو

طایفه ثبت کنند و شاید که دو جدول بیاورند بمذهب هر دو طایفه اما اگر بحران چون بدن انسانی یکی از امراض حاده مانند حمیات مستولی کردد و اطبا حاذق در مبدا آن مرض معلوم کنند که قمر در کدام جزو است از اجزای معدل النهار و ابتدا از آن جزو دایره معدل النهار را بچهار قسم متساوی کنند و چون دوایر میول بمبادی اقسام اربعه بکذرانند هر اینه اندو این چهار نقطه از منطقة البروج بکذرد و آن نقاط را مراکز اربعه و مواضع بحارین عظیمه خوانند و هر وقت که قمر بیکی از این مواضع رسد از اوقات بحران بزرك کویند و بحران مکاوحت طبیعت باشد با علت پس اگر در آن اوقات طبیعت بر علت غالب شود حال بیمار بخیر انجامد و علامت آن اسهال یا ادرار یا عرق باشد مر آن مریض را و اگر مغلوب شود حال بیمار بشر انجامد و چون قمر دوره را در ۲۷ روز و کسری تمام کند و بر بیست هشت روز برسد هر اینه ربع اول را در روز هفتم تمام کند و ربع دوم را در روز چهاردهم و تقدم و تأخر ساعت بحران از این روزها خارج نباشد اما تمام شدن ربع سیم میان بیستم و بیست یکم باشد از این سبب بتقدیم در بیستم افتد و بتأخر در بیست و یکم و رسیدن او باز بموضع اصل در بیست و هشتم باشد و بعد از آن بار دیگر دور از سر گرفته شود و این ایام را ایام بحران قوی خوانند و کویند که مکاوحت طبیعت با علت در این ایام بهتر باشد چه قمر که دلیل عالم کون و فساد است در آن اوقات بنظر عداوت که تربیع و مقابله است بموضع اصل ناظر باشد و چون موضع اصل که در ابتدای مرض قمر آنجا بوده اقتضای مرض کرده باشد هر آینه که مخالف آن موضع بود اقتضای نقصان و ضعف علت کند و قوت طبیعت در حال مکاوحت در آن وقت میل بصلاح بیشتر کند چه خصم را در حال ضعف آسانتر قهر توان کرد و باز هر ربعی را از ارباع مذکوره بدو قسم کنند و دوایر میول بمبادی هر یك بکذرانند چنانکه هم فلك بهشت قسم شود و مبادی این اقسام را از منطقة البروج زوایای ثمانیه خوانند و هر دو روزی که قمر بمبدا ثمن رسد که مابین مبدا دو ربع متجاوز باشد آن روز را انذار خوانند یعنی انذار کنند ببحرانی که در مبدا ربع مستقبل افتد و آن روز چهارم و یازدهم و هفدهم و بیست و چهارم انذار کند بهفتم و یازدهم بچهاردهم و هفدهم به بیستم یا بیست و یکم و بیست چهارم ببیست و هشتم و اهل احکام از حلول کواکب در موضع هر یك از بحارین استدلال بر امید صحت و خوف هلاك مریض نمایند چنانکه اگر در موضع

بحران سعدی باشد کویند علت زائل شود و اگر نحس باشد یا مرد را نوقت منحوس باشد کویند علت مستولی کردد مکر وقتی که تاثیر نحس ضد تاثیر علت باشد که آنهم مقتضی صحت شود بشرط آنکه نحس محمود الاحوال بود اما اهل نجوم را بحرانی دیگر هست که از آن تغیر هوا معلوم کنند از حالی بحالی و دقیقه اجتماع را بجای مبدا بیماری کیرند و از آنجا ابتدا کرده بجهت سهولت منطقة البروج را بهشت قسم متساوی کنند و زوایای ثمانیه را از مبادی این اقسام اعتبار کنند و مواضعی که ببیند و پس از جزو اجتماع و نظر او باشد بدوازده درجه نیز داخل مواضع بحران دانند و آنها را با زوایای ثمانیه که مجموع دوازده باشد تا سبیات خوانند پس موضع اول از مواضع بحران نقطه اجتماع باشد بعد از آن درجه دوازدهم از پس درجه چهل و پنجم پس نودم پس صد و سی و پنجم پس صد و شصت و هشتم پس صد و هشتادم پس صد و نود و دوم پس دویست و بیست و پنجم پس دویست و هفتادم پس سیصد و پانزدهم پس سیصد و چهل و هشتم پس سیصد و شصتم پس جزو اجتماع دیگر را تا بینند و اهل احکام خصوصا دو مبا کویند که جزو تا سبیس چون در برجی رطب واقع شود و قمر در آن جزو متصل شود بکوکب رطب سیما از خانه عطارد ابر و باران و باد انکیزد بحسب زمان و مکان و اگر در آن حال عطارد متصل بزهره باشد تاکید امر مذکور نماید و معرفت خانهای کواکب در باب شانزدهم معلوم کرده آمده است و در تقویم در فوق هر یك از صفحه یمنی و یسری سه جدول در عرض صفحه بیاورند و مجموع را بدوازده قسم کنند شش قسم در صفحه یمنی و شش قسم در صفحه یسری و در جدول فوق اسامی هر یك از زوایای ثمانیه نویسند و در جدول دوم درجات تا سبیات بارقام هندسی و در جدول سیم بارقام جملی لیکن درجات را در این جدول ببروج رفع کنند بشرط آنکه مبدا آن از اول حمل باشد و اگر چیزی ماند که کمتر از سی باشد در پیش رقم برج نویسند

اما سهم الحوادث مهره احکام نجوم این سهم را جهت حوادث عالم بدست آورده اند چنانکه تقویم آفتاب را از تقویم قمر نقصان کنند ما بقی را بر تقویم زحل افزایند حاصل موضع سهم الحوادث باشد و لا محاله دایم در وقت اجتماع این سهم مقارن زحل باشد و در استقبال مقابل او کویند یك نحوست اجتماع و استقبال از اینجاست و همچنین در وقت تربیع نیز بر تربیع زحل باشد پس هر گاه این سهم مسعود بود بجرم یا بشعاع سعود و در بیت سعدی بود دلالت کند که میان خلایق اتحاد و مودت بود و حصول مهمات با سانی و اگر منحوس یا در بیت نحس بود حکم بر عکس بود و اگر در یکی از دو خانه زحل

سهم الحوادث احکام

رباطات

بود دلیل بود بر فرح و بستگی کارها و شدت سرما در وقتش و وزیدن بادهای ناخوش خاصه در
دلو و اگر در یکی از دو بیت مشتری بود کشادگی هوا باشد خاصه در قوس و میل مردم بصلاح و خیر
و رونق دار القضا و اگر در یکی از دو خانه مریخ مار بود میانه خلایق خصومت افتد و بادهای
سخت وزد و در موسم گرما گرم شود و اگر در خانه افتاب بود هوا خوش گردد و در وقت گرما
گرمی کند و مردم بزرگی جویند و باعث اختلاط پیدا کنند و اگر در یکی از دو خانه زهره بود مردم
بلهو و طرب مایل باشند و غلبه نشاط بود در خلایق و وقوع باران کی در رقت و اگر در یکی از
خانهای عطارد بود کثرت گفتگو در میان مردم و تهمت و بهتان خاصه در جوزا و بحساب و کتابت
و خصومتهای دیوانی مایل شند و اگر در خانه قمر باشد در وقتش باران اید و فتح کارهای عوام
الناس بود و جز خدا رسد و الله یعلم و در تقویم بجهه سهم الحوادث جدولی در همین جدول
اتصالات کلیه و بسیار جدول اجتماع و استقبال بیاورند و درانجا بازاء هر روزی موضع ایشان
در نصف النهار ازوز ثبت کنند بسم اول برج دوم درجه سیم دقیقه اما رباطات و طبایع
منازل قمر از جمله معتقد هند و انست و ازان بر رطوبت و یبوست هوا استدلال کنند
و گویند حدوث این دو کیفیت بشش رباط قائم است که ازا بعبارت ایشان حصر گویند و در رباط
اول شش منزلست شرطین طرفه جبهه قلب شوله مقدم و در رباط دوم هفت منزلست بطین نثره زبره
اکلیل نعایم اخبیه مؤخر و در رباط سیم پنج است ثریا ذراع صرفه زبانا بلده و در رباط چهارم
شش است دبران هقعه عوا غفر ذابح سعود و در رباط پنجم دو هنعه بلع و در رباط ششم هم دو سماک
رشا و گویند این رباطات در منازل بمنزله مثلثاتست در بروج چه هر رباطی جمله ایست از منازل
چنانکه هر مثلثه جمله ایست از بروج لیکن جملات بروج متساوی است و جملات منازل متساوی نیست
و گویند منازل هر رباطی ناظرند بیکدیگر چنانکه بروج هر مثلثه و از این جهت گویند اثر رباط
اثر نظر است چنانکه عقیده ایشان باشد که هرگاه قمر در منزلی بود از رباطی و کوکبی در منزلی
دیگر باشد هم ازان رباط بیکدیگر ناظر باشند و از حلول قمر و سایر کواکب در منازلی که در یکدیگر
و یک طبع باشند استدلال بر احوال هوا کنند از رطوبت و یبوست چنانکه گویند که چون قمر
در منزلی رطب باشد از رباطی و شمس در منزلی دیگر رطب هم ازان رباط دلیل باران باشد

وقتش

وقتش در منازل یابسه باشند از یک رباط دلیل یبوست هوا و منازل رطب را یازده شمرده
اند دبران ذراع جبهه صرفه غفر زبانا قلب شوله ذابح مقدم مؤخر و منازل یابسه را
هشت بطین هنعه طرفه اکلیل بلده سعود اخبیه رشا و منازل میانه دانه شرطین ثریا
هقعه نثره زبره عوا سماک نعایم بلع و در تقویم بعد از جدول منازل جدولی جهت رباطات
ایشان بیاورند و مراتب هر یک از یکی تا شش بارقام جملی بازاء هر منزلی که داخل انست ثبت
ابراد نمایند و جدولی دیگر بعد ازان جهت طبع هر منزلی از رطوبت و یبوست و میانه بیاورند
و علامت رطوبت ط و از یبوست ش و از میانه ا و اما ابواب حدود و وجوه موضع کواکب
حقیقت این دو امر بعد ازین بتفصیل معلوم گردد و علامت حد و وجه موضع هر کوکب را متصل
بعلامت صاحب ان حد و وجه در اثنای تقویم ان کوکب ثبت کنند و بر سر جدول نیز بنویسند
و علامت حد ح باشد و علامت جرمه باعتبار صورت چه وجه را صورت نیز گویند اینست تمام
کلام در معرفت تقویم تمام بعد هذا مضمون ابواب باید که مقصد اصلی است بمورد
مینماید که اکنون بعضی چیزها که ناظر تقویم را در اختیارات و غیرها بکار اید ایراد کرده
میشود و اگر در اجل تاخیر و در فرصت تعجیل بوده باشد این بی بضاعت نیز بقدر استطاعت
و امکان در شرح ان سعی و اهتمام بتقدیم رساند انشاء الله تعالی و مثال
مثبتات ورق مقدم براوراق دوازده گانه و متعلقات
صفحه دیگر با بعضی از زوایدات پشت که
در اوراق اینده ثبت افتاده و الله
الموفق الی الصواب و الیه
المرجع
و المآب

هلال رمضان لو
بعد معدل ...
عرض شمالی معدل بهند
هلال شوال لو
بعد معدل ط ط
عرض شمالی لا ابری
هلال ذو القعده لـ
بعد سوی ...
عرض شمالی بغایت ...
هلال ذو الحجه ...
بعد معدل ...
عرض شمالی ... لا ابری
هلال محرم ...
عرض شمالی ... لا ابری
هلال صفر ...
بعد معدل ...
عرض جنوبی ا ع لا ابری

مبارک روز فرخ و سعادت و اقبال را آمدن مبدء یمن رسال سی و چهارم از دور خاون
لسو کر اتراک بخطا بتن و دو تبرکه واتوق خوانند بعد از انقضاء نود و هشت
فنک از که اول ارجاع و دوازده هم بخطا خطای و تبرک طغوز خوانند سوز
ربیحه هم دو سیتینی که اتراک بخطا ستن خرو تبرگه بیلان خوانند و روز نجم
دور رابع که آنرا بخطا تن کویند و آن خونک باشد یعنی زرد و آنرا در
انجیات محمود خواهند ۱۳۲

کلب ایت ییل سک	ذا توق تخاقو ییل مرغ	حمد و بقر پیچی ییل
خنزیر طنقوز ییل خوک	زایچه طالع اجتماع مقدم	عقرب بوزینه قوی ییل کوسفند
فاره سیچقان ییل موش		فرس یونت ییل اسب
بقر اود ییل کاو	ارنب طوشقان ییل خرگوش	جدی ییلان ییل مار
نمر بارس ییل پلنگ		تمساح لوی ییل نهنگ

۱۲

واحکامها

واحکامها و طالع المقدم علی التحویل و مبادی اقسام السنه والشهور القمریة الخطائیة

کذشته از مدخل حقیقی جقتامای
روز چهار هزار و سیصد و پنج و یک
ایام ۹ فنکات ۵۸۱۰ و کذشته از آن
عالم بزعم این طایفه آنشهر از و سیصد و
وچهار و از دن انقص پنجاه و یک
تمام و سال مذکور هفتاد و دو بیم است
و بتاریخ متداوله شهوره در آمدن مبدء
مذکوره بعد از انقضای چهار ساعت
از شب جمعه نوزدهم شهر جمادی الاخر از
سنه هجریه ناقصه موافق با شب
بیست و نهم کانون الاخر ۱۹۹۹ مصادف
با شب سیزدهم شهر ... یزدجردیه
مطابق با شب ... و چهارم بهمن ماه جلالی
شاه ملکشاهیه احکامها چون سال
مرغ در آید که اتراک داقوق و بخطای بود
خوانند ... بود ... ترکستان
... در آن سال ... باشد
و هوام بسیار باشد و ... حامله را
رسد ... و درین سال ... خبر
... اول سال ... زاید
بدکردار ... سال
زاید ... دست و عبور باشد

عدد اقسام السال و شهورها	اسماء اقسام السال و شهورها	عدد شهورها و ایام	ایام زمانی مدة دور سیتینی	فنکات	اسداس فنکات	ایام اختیاریه	ایام ناقصه دور ستنی و هو المدخل
ا	لیحی	[illegible]	۱۷	۹۹۴۱	۵	۴	۱۸
ا	ارام ای	کد	۲۷	۹۹۳۵	۵	۳	۲۹
ب	دوشی	کد	۳۳	۱۰۳۲	۵	۸	۳۴
ج	کیچه	[illegible]	۱۸	۳۲۱۷	۴	۱۱	۴۴
ه	البکتای	[illegible]	۵۷	۳۹۵۴	۵	۸	۵۸
۷	شونه بونه	[illegible]	۳	۵۰۵۴	۳	۱	۴
ه	سنبلو قبیل	[illegible]	۱۸	۷۰۸۱۷	۲	۴	۱۹
ح	اوجنجوای	[illegible]	۲۶	۹۱۳۲	۵	۱۲	۷۸
و	کوو و	[illegible]	۳۳	۹۷۷۲	۱	۶	۳۴
ی	لیحه	[illegible]	۴۱	۱۹۰۵۷	۵	۱۱	۵۵
ح	نورتو یله	[illegible]	۵۶	۴۷۴۱	۵	۵	۵۷
ح	شنوسن	[illegible]	۴	۱۰۴۱	۵	۱۲	۵
[illegible]	یحن	[illegible]	۱۹	۳۲۶	۴	۳	۲۵
ط	بیچای	[illegible]	۲۵	۵۱۵	۵	۱۰	۲۷
ه	شاجن	[illegible]	۳۴	۵۱۱	۳	۵	۳۵
ب	شاوشو	[illegible]	۵۵	۹۹۵	۲	۵	۵۱
ط	التیحای	[illegible]	۵۵	۶۱۰	۵	۲	۵۶
و	والتو	[illegible]	۵	۲۸۸۱	۱	۱۱	۶
س	الغمود	[illegible]	۲	۵۵۵۶	۵	۲	۲۱
ح	بیچای	[illegible]	۲۵	۳۱۴۹	۵	۲	۲۶
ر	جیوشیو	[illegible]	۳۵	۷۲۵۵	۵	۳	۳۶
ب	شلو	[illegible]	۵۵	۹۴۳۵	۳	۷	۵۱
ل	شکیجای	[illegible]	۵۴	۹۲۲۱	۵	۱۱	۵۶
ح	سیوین	[illegible]	۶	۱۹۲۵	۳	۱۰	۷
لو	حلو	[illegible]	۲۱	۳۱۵۵	۲	۱	۲۲
لو	طوخچای	[illegible]	۲۴	۵۵۹۱	۵	۳	۲۶
ط	سیکوکون	[illegible]	۳۶	۵۹۰۰	۱	۳	۳۶
لح	لیتون	[illegible]	۵۱	۹۱۷۵	۵	۶	۵
لط	ابنجای	[illegible]	۵۴	۱۵۴	۵	۹	۵۵
ب	سباوسه	[illegible]	۷	۳۹۵	۵	۹	۸
ک	داسه	[illegible]	۲۲	۳۵۲۴	۴	۱۲	۲۳
کا	ان یچله	[illegible]	۲۳	۶۵۷۲	۵	۱	۲۴
ما	دوبخن	[illegible]	۲۷	۴۷۲۹	۳	۳	۳۱
ک	سیوحن	[illegible]	۵	۹۱۴	۲	۵	۵۶
ل	جقتاباط	[illegible]	۵۳	۹۸۱	۵	۶	۵۵
کد	دالجن	[illegible]	۷	۹۵۱۹	۱	۷	۵۸

جدول رویة الاهلة و مدخل تحویل السنة التنویه ۱۳۰۰

بالیمن والسعادة والاقبال تجدید سال عالم و قدوم بهار خرم در دره نیر اعظم بمحاذات نقطهٔ اعتدال ربیعی بعد از انقضاء دو ساعت و هفت دقیقه و شانزده ثانیه و دو ثالثه از شب دوم شهر شعبان سنهٔ ناقصه هجریه موافق با روز دوازدهم آذرماه رومی سنهٔ اسکندریه مصادف با روز بیست و یکم مرداد ماه قدیم سنهٔ یزدجردیه مطابق با روز اول فروردین ماه الجلالی سنه ملکشاهیه مصادف با روز چهارم ابکندی ای ترکی سنه غازانیه و از جلوس چنگیز خان سنهٔ ۱۳۹۴ استخراج مدخل سال

م ۱۲ زعفران به لد

سنبله کو ب

م اللوبیا والعدس

اسد ... م الشعیر و الحمص کعه

م الشاه و البقر

ر الشلجم و الجوز

میزان کو ا

م الشعیر و اللحم

م الجوز و الکتان

عقرب لط ط

م البطیخ کالطیحال

م العنب ... قوس له

م التمر ... م القطن والتمر

جدی له

م الدخن و الجاورس

سرطان له

جوزا له

م الحرف الثانی ... م الباقلا

م الارز و الذرة والنخود البط

مشتری ... زاکر

م العنب و السمسم

حمل کو ا

شمس ...

عطارد ...

دلو ...

مریخ ...

راس

زهره ...

حوت کو

هلال ربیع الاول لب

عرض جنوبی ... بلند

هلال ربیع الثانی

عرض جنوبی ... لا یرى

هلال جمادی الاولی له

عرض جنوبی ... بلند بیند

هلال جمادی الاخر لو

عرض جنوبی ... بلند بیند

هلال رجب المرجب لو

عرض جنوبی ... لا یرى

هلال شعبان لب

عرض شمالی ... بلند بیند

الابعد المشهور و برابجد طالع سنه ... اسستخراجها بالطرق المختلفه

بزعم ختائیان پنجاه فنک ثلثان فنکی الاکبر که گذشته از رجاع یازدهم که انرا بلغت اهل خطا شود و بلغت ترک ایت گویند روز اول از ایام دور ستینی که انرا الختائی کازه و بترکی سیچقان خوانند واز دور رابع کرد و اختیارات معتبر است روز یازدهم که انرا الختائی حالی خوانند وان بتر باشد یعنی سفید وان در اختیارات بغایت سعد بود گذشته از مدخل حقیقی ابکندی ای سه روز و دو هزار و چهار صد و هشتاد فنک که ار قامش اینست ایام ۳ دو فنکات ۲۴۸۰ واز مدخل قسمی که انرا اکبر گویند دوازده روز و پنجهزار و صد هشت و فنک و ثلث فنکی که ارقامش اینست ایام ۱۲ فنکات ۵۱۰۸ اسلاس ۲ وانقسم سیم است از اقسام بیست و چهارگانه سال سی و چهارم از دور خاد نکه انرا الختائی بین بود و بترکی داقوق خوانند گذشته از افرینش عالم بزعم اهل ختا ... روز واز ون ناقص هفتاد یکسال تمام و سال مذکور هفتاد و دوم است استخراج طالع سال بافوق حضرت جنابه حفظها الله تعالی عن البلیات الی الابد بمحاسبه زیج جدید رصدی الغ بیک بطریق اول بهت شمس ... بعد ماضی ... بعد مستقبل لط کو ساعت بعد ماضی ... ساعت بعد مستقبل ... ساعت بعد نصف النهار ... ساعت تحویل ... مطالع نظیر جزء شمس قف ... مطالع طالع ... طالع و کو ... طریق دوم اوج وقت ... مرکز معدل ... تعدیل ... مرکز حادث ... تعدیل ... مرکز خاصل ... فضل مرکز تعدیل ... مرکز حادث دوم ... تعدیل ... مرکز خاصل دوم ... فضل ... مرکز معدل ... مرکز حادث سیم ... تعدیل ... مرکز خاصل سیم ... وچون این بعینه مرکز معدل است مرکز حادث سیم مرکز تحویل باشد مرکز بنصف النهار مقدم معدل بتعدیل الایام ... تفاضل میان این و مرکز تحویل ... مطالع تقویم شمس بفلک مستقیم در نصف النهار مقدم ... مطالع طالع ... طالع و کو ... والله اعلم

بقیة الزوایا الثمانیة	الخامس		
مراکز البیان	٥ ١ ١	٢ ٩ ١	
زایچهٔ طالع استقبال	٥	و	

استقبال شب نوزدهم شهر رمضان ساعته وکد الجزو من د ماه قمر بعد انصراف به ثبت نیر زحل دلالت کند والله اعلم بر نیکی حال باتین و خشکی هوا و میل بسردی و وقوع برف در بعضی مواضع مستعده و کوه پایها والله اعلم بالصواب

ایام	[illegible]	[illegible]	استقبال النیر	النفس	راس	راس	راس	راس	راس	[illegible]	باب	انتقال	البست	
١	١	٠	ولال	طال	٤٠نال		٤طدد			شرطنو	ذراع نثره	٠لال ولاد		
٠	٥	٠			ص د	دع د	المد	٤ام د	٤ط/طد		طرفه جبهه	سطل لهلد	لی د	لل د
[illegible]	ه	ح	٥ندی	الولد		٤دل		ند د	اخلد	بعکهم دطد	زبره صرفه	٤ بد		
ه د	ح	٧	ادل	زند	٥ده ود						عوا سماک	طط ل ٤مرل	سل	طط ل
د	ط	ه	دطل			مرد	الد د			طود	غفر زبانا	نطل ونول		
٠	لم	٥ د	١١د	لدولل				لدکد	طاح د	ونللاد طعدان	اکلیل قلب	درل ٥٥ل	سع د	الد
ه	لح	ف د	٠١د		رط د	الکد	الهل			طـ٥٥ ود طـدد	شوله نعائم	لحـیور		
و د	نو	د ح	٥ـ٥د	٤مدل		٤دل	نال		زحل		بلده ذابح	وحد ٥٥د	سل	طال
١ ٠	ر	ح ط	دلد	کحر	ولدر	دبطر	رح ل	٤دنول	٤ونول		بلع سعود	٥ط		
د	لم	ط	دیزد	٤طدول		٤ونول		٥٥د	حمد	دطد	اخبیه مقدم	دلدل بزل	سل	احـد
د د	کا که	ـ									مؤخر رشا	دل الدل		
١	لح	١	اول	ولول	اسد	احد	الدل			اسد	شرطین بطین	امرل ٠٠ل	سل	لحدد
٠	کو	١	الکدد							٥اح د	ثریا دبران	بح دل دلول	سل	ناحد
د ه	لح	١	کحد	لحدد	دحد	دول					هقعه هنعه	وبال نبل	١٠د	دحد
١ ٠	١	٠	٥٥د	٧٥٥				لحلول			ذراع نثره	طال ٧٠٠	١٠د	١٠د

السادس	السابع	الثامن	
٨ ٢ ٢	٥ ٧ ٢	٥ ١ ٣	٨ ٤٢ ٣
د لح	ح ٤	ب ٤	١ بو

اجتماع روز جمعه کط شهر رمضان حـ الجزو من الدلو قمر بعد از انصراف بتسدیس مریخ دلالت کند والله اعلم بنقصان زراعت و انز مرور عساکر و علت سرخی و وقوع تحرک و مصالحهٔ سلاطین و قوت حال لشکریان و ترکان و رؤسا و زنان والله اعلم بالصواب

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	جدول تاریخ خطائیان	[illegible]	[illegible]
اله	لوکه	طط	کدلا	١٥	کد	دکه	ا ب	اللب	اااد	١	١	ال	[illegible]	[illegible]	[illegible]
له	ط	طط	لط	طط	١٠٤	٥٥	لاه	ل	کاکو			لح	[illegible]	[illegible]	[illegible]
لح	لطر	دنا	ص	دن	طکد	١١			کدکد			له	[illegible]	[illegible]	[illegible]
له	لوح	نا	نا	نا	سرلو	رط			لبا	السر		لو	[illegible]	[illegible]	[illegible]
که	نف	کدکر	نف	نف	سرصد	ساع			لوکا			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الثامن ١٢

بارش

باب شانزدهم در معرفت احوال بروج واد باب مثلثات واحوال کواکب واد باب ساعات

چون مصنف از اوصاف اوراق که اصول وفروع تقویم در ان اوراق مرقوم ومسطور میشود فارغ کشت شروع نمود در احوال بروج وکواکب از خواص وکیفیات ومتعلقات هریک که محتاج الیه ناظر تقویم است پس ابتدا باحوال بروج که محل کواکبند نموده میفرماید که حمل وثور وجوزا بروج بهاریند زیرا که مدت مکث افتاب درینه برج فصل بهار بود در معظم معموره وسرطان واسد وسنبله بروج صیفیند چرا که مدت مکث افتاب در این سه برج فصل تابستان بود در اکثر ربع مسکون واین هرشش برج که مذکور شد بروج شمالیند چه در شمال معدل النهار واقعند ومیزان وعقرب وقوس بروج خریفی اند بجهت انکه مدت مکث افتاب در این سه برج فصل خزان بود در اکثر معموره وجدی ودلو وحوت بروج شتوی اند بجهت انکه مدت مکث افتاب درینه برج فصل زمستان بود در اکثر معموره واین هرشش برج جنوبی اند چه در جنوب معدل النهار واقعند در اینکه مصنف اسم بعضی از فصول بفارسی وبعضی بعربی مذکور نموده اولی مناهله است از این بروج دوازده کانه شش برج اکه صیفی اند وخریفی مستقیم الطلوع کویند وانشش دیکر که شتوی وربیعی اند معوج الطلوع وبروج اوائل فصول که اعتبار تست از حمل وسرطان ومیزان وجدی منقلبند که چون افتاب باین بروج تحویل کند از طبیعت هوای فصل سابق بیک کیفیت قلب شود بیک کیفیت دیکر از طبیعت هوای فصل لاحق وبروج اواسط فصول که مراد ثور واسد وعقرب ودلو ثابته اند از انجهت که افتاب چون در این بروج باشد هوای فصل بر طبیعت خود ثابت بود وبروج اواخر فصول که مقصود جوزا وسنبله وقوس وحوت است ذوات جسدین اند زیرا که تا تمام که افتاب در نصف اول این بروج بود هوا بر طبیعت همان فصل کذرد وچون بنصف اخر انتقال نماید طبیعت هوای فصل متاخر بهوای ان فصل مخلوط وممزوج کردد ولهذا ان او قات امتزاج فصلین خوانند وبباید دانست که از بروج اثنی عشر هر سه برج را که میان ایشان اول هریک از ان سه برج واول دیکر ثلثی از فلک ما بین باشد مثلثه کویند چه هریک بر زاویه مثلثی متساوی الاضلاع واقعند که مرسوم باشد از خطوط موهومه که از اوائل هریک از این بروج ثلثه باو ایل یکدیکر واصل شده باشد پس تمامی بروج منقسم شوند بچهار مثلثه واهل احکام

کویند

کویند که هر مثلثه بر طبیعتی بود از طبایع اربعه وچون از این چهار طبیعت وکیفیت که حرارت وبرودت باشد هریک را فعلیه کویند هرکز با هم بنا مربند زیرا که متضاد اند پس بر ترتیب بر جی را حار کویند وبرجی بارد تا امتزاج وابتدا بحرارت بجهة علو مرتبه اوست نسبت ببرودت ودو کیفیت دیکر را که یبوست ورطوبتند وهریک را انفعالیه کویند نیز ممتنع بود اجتماع ایشان با یکدیکر لیکن اجتماع هریک با ان دو که قوه فاعله دارند ممکنست لاجرم از جهت امتزاج هریک از دو کیفیت منفعل با دو کیفیت فاعلی دو برج را یابس کرفته اند ودو برج را رطب وابتدا بیبوست نیز بجهت علو مرتبه اوست نسبت برطوبت وکویند هر مثلثه را از این مثلثات دو رب یعنی دو کوکب از کواکب سیاره که ایشان را بان مثلثه نسبتی بوده باشد از این حیثیت که بیت یا شرف ایشان در ان مثلثه بود ودر طوالع نهاری از ان دو کوکب هرکدام را که حظ در ان مثلثه بیشتر بود مقدم دارند لیکن در طوالع لیلی انکوکبی را که تالی او بوده باشد مقدم دارند وثالثی را شریک ان دو کنند خواه در روز وخواه در شب بمثابه فی الجمله که میانه اند وکوکب بوده باشد پس از این که کفتیم ظاهر کردد که اینمقولات که حمل واسد وقوس که کرم وخشکند واین سه برج را مثلثه ناری کویند چرا که بر طبیعت نارند از عناصر واز اخلاط بر طبیعت صفرا اند وارباب این مثلثه در طوالع نهاری شمس ومشتری وزحلند زیرا که شمس در این مثلثه بیت وشرف است ومشتری را بیت فقط وتقدیم شمس بجهت زیادتی حظ اوست در این مثلثه بر مشتری وزحل شریکست با این هر دو بنابر مناسبت تذکیر ودر طوالع لیلیه مشتری مقدم باشد بر شمس بسبب انکه قوت مشتری در شب از شمس بیشتر بود وزحل چون شریکست لشب وروز موخر باشد از هر دو وثور وسنبله وجدی سرد وخشکند واین سه برج را مثلثه ارضی کویند زیرا که بر طبیعت ارضند از عناصر واز اخلاط بر طبیعت سودا اند وارباب این مثلثه در طالع نهار زهره وقمر ومریخند تقدیم زهره بر قمر بواسطه انکه خداوند بیت است در این مثلثه وقمر خداوند شرف وخط بیت اقوی است از خط شرف چنانکه در باب هفدهم معلوم کردد وشرکت مریخ با این دو با جهت است که صاحب شرفست در این مثلثه ودر طالعهای شب قمر مقدم باشد بر زهره چه تاثیر او در شب ظاهر است وهمین سبب تاخیر مریخ از قمر شده است والا در حظ برابراند وجوزا ومیزان ودلو کرم وترند واینسه برج را مثلثه هوائی کویند چرا که بر طبیعت هوا اند از عناصر واز اخلاط

مثلثه ناری

مثلثه ارضی

مثلثه هوائی

بر طبیعت خوانند و ارباب این مثلثه در طالعهای روز زحل و عطارد و مشتری اند اما زحل
بسبب آنکه هم صاحب بیت است درین مثلثه و هم صاحب شرف اما عطارد بسبب آنکه صاحب
بیت است و شرکت مشتری با این هر دو بسبب تذکیر است چه عطارد را اگر ممتزج است بسبب مشارکت
زحل درین امر تذکیر اعتبار کنند و در طالعهای شب عطارد مقدم باشد بر زحل چه عطارد
در طالعهای روز ثانی زحل است و نیز گاهی باشد که عطارد در شب قویتر باشد از روز بسبب
امتزاج طبیعت بخلاف زحل که او را تمام قوت او در روز زیاده باشد از شب و سرطان و عقرب

مثلثهٔ مائی

وحوت سرد و تر اند و این سه برج را مثلثهٔ مائی گویند چرا که بر طبیعت آب اند از عناصر و از اخلاط
بر طبیعت بلغم و ارباب مثلثه در طالعهای روز زهره و مریخ و قمر اند مخفی نماند که بقیاس ما سبق
بایستی که اول مریخ بودی که صاحب بیت است درین مثلثه و گرم و خشک است موافق طبیعت
روز پس قمر که او نیز صاحب بیت است پس زهره که صاحب شرف و کوشیار برین رفته است لیکن
جمهور اهل احکام بر آنند که مصنف فرموده و صاحب روضة المنجمین گوید که سبب تاخیر مریخ از
زهره بنا بر مخالفت طبیعت این مثلثه و سبب تاخیر قمر از مریخ انحطاط فلک اوست از فلک مریخ چه
قمر را بنطائفه که هر دو کوکب که در قوت برابر باشد علو را تفضیل بر سفلی دهند و تفصیل ثبوت
کواکب و همچنین تذکیر و تانیث و روزی و شبی بودن ایشان که اینجا مجملا بتقریب مذکور شد
عنقریب در حین تقریر و تحریر در آید و در طالعهای شب مریخ مقدم باشد بر زهره بنا بر اطراد آنچه
قبل ازین مذکور شد و بمذهب کوشیار که موافق قیاس است قمر مقدم باشد بر مریخ چه تاثیر
او ظاهر است در شب و بطلمیوس شریک را در اربات مثلثات اعتبار نکرده است و کوشیار
اثر او وجهی نهاده و بعضی بر آنند که کوکب اول تنها رب مثلثه است در روز و کوکب ثانی تنها
رب مثلثه است در شب و کوکب ثالث هر دو وقت شریکست و اصحاب این فن گویند هر کوکب که در
مثلثهٔ خود بود مثل شخصی باشد که در میان اعوان و انصار خود. یکی از فضلا را در تعیین
مثلثات و ارباب هر یک بیتی وارد شده که بجهة حفظ آنها خوبست و مصرع اول این بیت چهار
کلمه است و هر کلمه چهار حرف چنانکه حرف اول اشاره است بعنصر و دویم برب اول و حرف سیم
برب ثانی و حرف چهارم بشریک و هو هذا انبل هفرخ هلدمه مهجز تشخ حرف دویم مبدا در سر

یعنی

بیوت کواکب

یعنی چون این مصراع از برای تعیین ارباب مثلثات نهاد پس اگر خواهی که ارباب مثلثات لیلی را
بدانی حرف دویم که حرف سیم کلمه است مقدم دار بر حرف رب اول که حرف دویم کلمه است
و بروج گرم همه مذکر و نهاری اند و بروج سرد همه مؤنث و لیلی زیرا که طبیعت نهار حار است و طبیعت
لیل بارد و همچنین حرارت طبیعت مذکر زیاده است از حرارت طبیعت مؤنث کما ثبت فی موضعه
و مخفی نماند که در تذکیر و تانیث بروج خلافست چنانکه بعضی اول عقرب و اول جدی را خنثی
خوانند لیکن آنچه معتمد است آنست که مصنف ذکر نموده و جوزا و سنبله و میزان و دلو و نصف اول
قوس انسی اند و باقی بروج و نصف آخر قوس بهیمی بدانکه قبل ازین در صور بروج بتفصیل مذکور
شده است و میزان را با آنکه صورت جماد است انسی گفتن بنا بر آنست که آلت قیاس انسانست
و بعضی او را بر صورت شخصی فرا گرفته اند که ترازو بدست گرفته باشد پس چون مصنف
ازین تعیینات فارغ شد شروع نمود در تعیین کواکب سبعه از بروج اثنی عشر پس می
فرماید که جدی و دلو خانهای زحلند و قوس و حوت خانهای مشتری و حمل و عقرب خانهای

خانهای کواکب

مریخ و اسد خانهٔ آفتاب و ثور و میزان خانهای زهره و جوزا و سنبله خانهای عطارد و سرطان
خانهٔ قمر و بنا بر این تقسیم بر آنست که گویند آفتاب که نیر اعظم است و خسرو سیارات و ثوابت
است و مستقیم الاحوالست و بطبع گرم و خشک پس جائی که مناسب حال او باشد هر آینه اسد
باشد چرا اسد برجیست بر صورت پادشاه جانوران و بطبع گرم و خشک و ثابت موافق
مزاج و خلق آفتاب و غایت ارتفاع او ارفع از اکثر بروج در معظم معموره بعد از آن ماه که نیر
اصغر است و نظیر و عدیل آفتابست و سریع الحرکة و متغیر الاحوال و بطبع سرد و تر پس برجی که
لایق او باشد هر آینه سرطان بود چه سرطان برجیست بر صورت جانور آبی سرد و تر و منقلب
موافق مزاج و خلق قمر و غایت ارتفاع او ارفع از سایر بروج در اکثر معموره و باقی بروج را هم
بطریق مناصفه بر هر دو نیر قسمت کردند چنانکه شش برج را که از اول اسد است تا آخر جدی
بر توالی ولایت آفتاب گفتند و شش برج دیگر را که از آخر سرطانست تا اول دلو بر خلاف توالی
ولایت ماه و بترتیب افلاک هر یک از خمسهٔ متحیره را چون حرکت ایشان دو نوعست دو خانه یا
یکی در ولایت آفتاب و یکی در ولایت ماه پس ابتدا بعطارد کردند چه عطارد اسرع متحیرات است

واقرب ولایزال درخدمت وملازمت افتاب پس یکی انرا ورا درجنب خانهٔ افتاب بر توالی یافتند
و یک خانهٔ دیگر درجنب خانهٔ ماه برخلاف توالی وان جوزا و سنبله است وبعد ازان زهره را
دو خانه درجنب خانهای عطارد یافتند که ان ثور و میزانست و مریخ را دو خانه درجنب
خانهای زهره یافتند که ان حمل وعقربست ومشتری را دو خانه درجنب خانهای مریخ یافتند
که ان قوس وحوتست و زحل را دو خانه درجنب خانهای مشتری یافتند که جدی و دلواست
وگویند که چون کوکب در بیت خود بود مانند شخصی بود که در حصن حصین ومامنی باشد سالم
از جمیع مکاره ومرفه الحال ولهذا بیت را اقوی قوی گویند وبرج مقابل خانه یعنی برج هفتم
او را وبال گویند زیرا که بیت کوکب موضع امن وسلامتست یعنی برج مقابل بیت موضع
وبال ونکبت باشد چه قبل ازین مذکور شد که دو برج متقابل ضد یکدیگرو گویند که هر کوکب
که در وبال بود چون شخصی بود که در زندان وجای مکروه باشد وازینکه گفتیم لازم اید که
خانهای نیرین وبال زحل باشد وخانهای او وبال نیرین وخانهای عطارد وبال مشتری وخانهای
او وبال عطارد وخانهای زهره وبال مریخ وخانهای او وبال زهره ودر کتاب کفایة التعلیم
مذکور است که اهل هند وبال را اعتبار نکنند وبعد هذا مخفی نماند که اهل احکام بتجربه وامتحان
معلوم کرده اند که چون میان دو کوکب که خانهای ایشان در مقابل یکدیگر باشد اتصال واقع
شود حدوث یکی از کائنات جو بود واین قسم از اتصال را فتح الباب گویند پس اگر فتح الباب
از نیرین و زحل باشد در زمستان دلیل برف وسرما بود ودر تابستان شکستن گرما
واعتدال هوا واگر فتح الباب از عطارد ومشتری باشد سبب تموج هوا باشد پس اگر مریخ
در انحال یکی ازین دو متصل شود بادهای تند وزد واگر فتح الباب از زهره ومریخ بود
باران قوی اید ورعد وبرق بود خصوصا اگر عطارد بایشان متصل بود بجرم یا بشعاع و چون
تمامی بروج را در این تقسیم کواکب متصرف شدند راس و ذنب را که از کواکب نیستند نه
بیت باشد ونه وبال اینست تمامی سخن در احوال بروج اما احوال کواکب از جمله سعادت ونحوست
ایشانست واستدلال بران بعد از تجربه وامتحان از نظر مودت وعداوت میان بیوتات ایشان
وخانهای نیرین کنند چنانکه گویند زحل نحس اکبر است چه میان خانهای نیرین وخانهای زحل نظر

مقابله است که از انظار تمام دشمنی گویند ومریخ نحس اصغر است بجهة انکه میان خانهای نیرین
وخانهای مریخ نظر تربیع است که از انظار نیم دشمنی گویند پس ازین جهت وایضا از جهت
جرم نسبت بزحل اصغر باشد ومشتری سعد اکبر است بسبب انکه میان خانهای نیرین وخانهای
مشتری نظر تثلیث است که از انظار تمام دوستی گویند وزهره سعد اصغر است بواسطه انکه میان
خانهای نیرین وخانهای زهره نظر تسدیس است که از انظار نیم دوستی گویند پس ازین جهت واز
جهت جرم نسبت بمشتری اصغر باشد ونیرین از تثلیث وتسدیس سعدند زیرا که خانهای ایشان
بر تثلیث وتسدیس خانهای سعدین واز مقابله وتربیع ومقارنه نحس اما از مقابله وتربیع بجهة
وقوع خانهای ایشان بر تربیع ومقابله خانهای نحسین اما از مقارنه بسبب انکه جرم ایشان بالذات
قاطع وقاهر است ومعرفت احوال انظار از مودت وعداوت وغیرها در باب نوزدهم معلوم
گردانیم وراس سعد است وذنب وکید نحس اما سعادت راس بجهت انستکه قمر در حال صعود
عرض از عقده راس تجاوز کند در معظم معموره اما نحوست ذنب بجهت انکه قمر در حال هبوط عرض
از عقده ذنب تجاوز نماید در اکثر ربع مسکون وبعضی گفته اند که راس چون سعدی مجاسد او
باشد سعد بود وچون نحسی مجاسد او باشد نحس وذنب بخلاف این یعنی چون سعدی مجاسد
او بود نحس باشد وچون نحسی مجاسد او باشد سعد وبعضی دیگر گفته اند که فعل راس افزودنست
وفعل ذنب کم کردن یعنی هر کوکب که ممازج راس بود قوت او زیاده شود وهر کوکب که ممازج ذنب
بود قوت او کم شود وکید چون کوکبست متوهم در نحوست ومتوهم باشد وبران دلیلی نبود وعطارد
تابع کوکب متصل بر است یعنی بالذات نه نحس باشد ونه سعد چه میان خانهای نیرین وخانهای
او نظری واقع نیست بلکه ساقطند از یکدیگر پس تابع کوکبی باشد که متصل یا متصل به او باشد
چنانکه اگر انکوکب سعد باشد سعد گردد واگر نحس باشد نحس بعد هذا بر اذهان اذکیا مخفی نماند
که اثاری که در عالم کون وفساد ظاهر میشود هر اینه بوجود مؤثری ومتاثری شرطی باشد مؤثر را
فاعل خوانند ومتاثر را قابل وفاعل نزد اهل تحقیق قدرت الهی است واحکامیان اوضاع نجومی را
شرط دانند وگویند که تجدد هر متجدد موقوف بر حصول ان شرطست چه بسبب حصول ان شرط ان تجدد
بوقتی خاص شده است دون وقت دیگر وقابل اجسام این عالم باشد وانچه متعلق باجسامست

مانند صور و نفوس و اعراض و اثاری که بر این قوابل فایض میشود بحسب تجربه مختلف یافته و گویند
این اختلاف یا بحسب طبایع مواضع کواکب باشد از بروج یا بحسب اختلاف اماکن و ازمان یا بسبب حالاتی
که کواکب را در جهات واقع میشود چنانکه تفصیل این جمله در کتب مبسوطه احکام مثبت و احوال بروج
نیز مختلف میشود بحسب حلول کواکب در بروج مانند اختلاف بدن سقیم و سلیم در حال انحراف
و استقامت مزاج چه مشهور است که نسبت کواکب ببروج هم چنانست که نسبت ارواح باشباح اما
اثار مجرده کواکب اعم از انکه امری دیگر عارض ایشان شود بسبب ببروج یا غیر آن اینست که مصنف
تفصیل می فرماید که زحل سرد و خشک است و بعضی باین سبب او را نحس اکبر گفته اند چه
این دو کیفیت که سبب فنای حیوانات در وی بافراط است و چه نحوست ماه را این تواند
بود و مریخ و افتاب گرم و خشک اند لیکن گرمی افتاب بیشتر است از مریخ و خشکی مریخ بیشتر از
افتاب و بعضی باین سبب که خشکی مریخ در غایتست او را نحس اصغر گرفته اند چه افراط خشکی
یکی از اسباب مرگست و مشتری و زهره گرم و ترند و این دو کیفیت در مشتری در حد اعتدالست
و بعضی باین سبب او را سعد اکبر گویند چه سبب حیوة حیوانات این دو کیفیت است اما رطوبت
زهره در حد اعتدالست و حرارت او مشکوک فیه است بلکه جمهور بر آنند که در طبیعت او حرارت
نیست و لهذا گویند سرد و تر است پس یک کیفیت حیات که رطوبت است در او موجود است و بعضی
از اینجهت او را سعد اصغر گویند و قمر سرد و تر است بالذات لیکن بتجربه یافته اند که در حال ازدیاد
نور او رطوبت قوابل در تزاید بود و در حال انتقاص در تناقص و این معنی بر اطبا و اهل دریا
باز ظاهر است و طبیعت عطارد چون در کیفیات مستقیم نیست تابع طبیعت کوکب متصل به است
و اگر احیانا هیچ کوکب متصل نباشد طبیعت او تابع طبیعت محل او باشد از بروج اثنی عشر و طبیعت
راس را گرم و تر یافته اند باعتدال مانند مشتری و طبیعت ذنب را در غایت سردی و خشکی مانند
زحل و شمس و علویه که مریخ و مشتری و زحل باشد مذکر اند اما سبب ذکورت شمس و مریخ حرارت
و یبوست مزاج هر یکی است و سبب ذکورت زحل افراط یبوست اوست و سبب ذکورت مشتری
اعتدال حرارت و رطوبت مزاج اوست و قمر و زهره مونث اند بجهت برودت و رطوبت که در
مزاج ایشانست و عطارد اینجا نیز تابع کوکب متصل به است و اگر متصل هیچ کوکب نباشد

٨

تابع

تابع محل خود باشد از بروج و نیز در حال تشریق مذکر باشد و در حال تغریب مونث و هر کوکب مذکر
نهاریست مگر مریخ و مریخ و هر مونث لیلی زیرا که طبیعت مذکر حار است موافق طبیعت نهار و طبیعت
مونث بارد موافق طبیعت لیل و چون جوهر نحسین بالطبع فاسد است زحل را با وجود برودت روزی
گفته اند و مریخ را با وجود حرارت شبی تا افراط برودت اول بحرارت روز و افراط یبوست ثانی
با رطوبت شب ممزوج گشته اعتدال حاصل آید و عطارد در این امر نیز تابع کوکب متصل به است اگر
در نصف روزی روزی بود و در نصف شبی شبی اما ارباب ساعات چون مصنف از تحقیق
احوال بروج و کواکب فارغ شد شروع نمود در معرفت ارباب ساعات بدانکه عدد تمامی ساعات
مدت یکهفته یکصد و شصت و هشت است و ارباب این صناعت هر ساعت معوجه را از این جمله بکوکبی
از کواکب سبعه نسبت کنند و او را رب آن ساعت نامند و ابتدا از ساعت معوجه اولای روز یکشنبه
که اول هفته است کرده او را منسوب بشمس سازند چه وجود شمس سبب وجود روز و شب است و ساعت
دوم از او را بزهره دهند و ساعت سیم بعطارد و علی هذا بر ترتیب افلاک تا قمر و چون نوبت بقمر
رسد از زحل گیرند و هم چنین بر ترتیب ساعات میشمارند و بکواکب نسبت میکنند تا ساعت اخر
از این جمله که آن ساعت دوازدهم شب یکشنبه است از هفته دیگر و آن هر اینه باین اعتبار منسوب بمریخ
باشد و بعد از آن دور از سر گرفته شود و حالت اول عود کند و از آنچه گفتیم واضح و لایح گردد که در روز
یکشنبه رب ساعت اولی که آن ساعت اول بود از جمله ساعات یکصد و شصت و هشتگانه شمس
است و در روز دوشنبه رب ساعت اولی که این ساعت بیست و پنجم بود از انجمله قمر و در روز
سه شنبه رب ساعت اولی که آن ساعت چهل و نهم بود مریخ و در روز چهارشنبه رب ساعت اولی
که آن ساعت هفتاد و سیم بود عطارد و در روز پنجشنبه رب ساعت اولی که آن ساعت نود و هفتم
بود مشتری و در روز جمعه رب ساعت اولی صد و بیست و یکم بود زهره و در روز شنبه رب
ساعت اولی که آن ساعت صد و چهل و پنجم بود زحل و ایضا ظاهر گردد که رب ساعت اولی از شب
یکشنبه که آن ساعت صد و پنجاه و هفتم از جمله ساعات مذکوره عطارد است و رب ساعت اولی
از شب دوشنبه که آن ساعت سیزدهم بود از انجمله مشتری و رب ساعت اولی از شب سه شنبه که آن ساعت
سی و هفتم بود زهره و رب ساعت اولی از شب چهارشنبه که آن ساعت شصت و یکم بود زحل و رب

٩

ارباب ساعات

ساعت اولی از شب پنجشنبه که از ساعت هشتاد و پنجم بود شمس و در ساعت اولی از شب جمعه که
از ساعت صد و نهم بود قمر و در ساعت اولی از شب شنبه که از ساعت صد و سی و سیم بود مریخ و در
ساعت دوم هر روزی و شبی کوکبی باشد که فلک او تحت فلک کوکب در ساعت مقدم باشد
و همچنین در ساعت سیم کوکبی باشد که فلک او تحت فلک کوکب در ساعت دوم و علی هذا القیاس
و این از بیانی که قبل از این مذکور کردیم ظاهر است و چون بر ترتیب مذکور نوبت بقمر رسد باز از
زحل گیرند چنانکه قبل از این گفتیم و مراد از این ساعات ساعات زمانیست که اگر مراد ساعات
مستوی باشد هر آینه بحسب طول و قصر ایام و لیالی بعضی از باب ساعات روز از باب بعضی
از ساعات شب شود و بعکس و ایضا بنا بر آنکه عنقریب مذکور شد در هر روز و هر شب دائما
یک کوکب نباشد بلکه بحسب تفاوت شب و روز متبدل باید یکوکبی دیگر و در هر روز
در ساعت اولای آن روز باشد بحسب تقدیم او بر سایر ادبار ساعات آن روز بناء علی هذا
در روز یکشنبه شمس باشد و در روز دوشنبه قمر و در روز سه شنبه مریخ و در روز
چهارشنبه عطارد و در روز پنجشنبه مشتری و در روز جمعه زهره و در روز شنبه
زحل و همچنین در هر شبی در ساعت اولی آن شب باشد بسبب آنچه گفتیم پس در شب
یکشنبه عطارد و در شب دوشنبه مشتری و در شب سه شنبه زهره و در شب چهار
شنبه زحل و در شب پنجشنبه شمس و در شب جمعه قمر و در شب شنبه مریخ و اهل هند در
شب را اعتبار نکنند و تمام شبانه روز بروز نسبت دهند و در تعدید ساعت مستوی
نزد ایشان معتبر بود نه معوج و این بقیاس اقربست **باب هفدهم در معرفت خطوط کواکب**
و آنچه بآن تعلق دارد اهل احکام نجوم هر برجی را از بروج اثنی عشریه علیحده به پنج قسم مختلف تقسیم کرده
اند چنانکه هر قسم از دوازده درجه بیشتر و از دو درجه کمتر نیست و معلوم نیست که بنای
این تقسیم بر جهت و هر قسمی از این اقسام پنجگانه نصیب یکی از متحیره است و نیز بر این نادر این باب
نصیبی نیافته اند و آنرا یعنی هر یک از این اقسام را حد آن کوکب گویند و اهل احکام را در کیفیت تقسیم
حدود اختلافست چنانکه هر قومی این تقسیم را بنوعی کنند چه اهل مصر را حدود دیگر است و اهل
بابل را حدود دیگر است و همچنین هندوان و کلدانیان را و از بطلیموس نیز حدودی منقو

این

این حدود ذات منقولست اما افضل و اشهر همه که متفق علیه جمهور است حدود مصریان که در
این جداول مسطور است چنان را قیاسی
و ترتیبی نیست که بدون جدول مدرک
شود و گویند وضع حدود مصریان از پیش
عزیز مصر نبوت یعنی یوسف صدیق است
علی نبینا و علیه السلام و در جدول اول
از این جداول طولی ارقام بروج مثبت است
و در جداول عرضیه بازاء هر برجی درجات
آن برج منقسم به پنج قسم مختلف مرقومست
بسواد و صاحب آن قسم از کواکب خمسه در پهلو
آن مرقومست بحمرت و جدول این است
و گویند چون کوکب در حد خود بود چون
شخصی باشد که در میان عشیرت و اقارب
خود بود و چون هر برجی را به سه قسم
متساوی کنند چنانکه هر قسمت ده درجه
باشد و قسم اول حمل را بمریخ دهند که صاحب
بیت است و قسم دوم بآفتاب و قسم سیم بزهره و قسم چهارم که قسم اول برج ثور
است بعطارد و همچنین بر ترتیب اقسام سی و شش گانه بشمارند و بکواکب
بترتیب افلاک نسبت کنند و چون نوبت بقمر رسد باز از زحل گیرند تا قسم
آخر که ده درجه آخر حوت است و آن هر آینه بحسب این ترتیب از آن مریخ باشد
پس او را دو قسم متتالی بود یکی قسم آخر حوت و یکی قسم اول حمل هر قسمی را
از این اقسام وجه و صورت گویند چنین منقول است که سبب آنست که حکمای
یونان در حین طلوع یکی از این اقسام ذکر یکی از صور چهل و هشت گانه کرده اند مع

جدول حدود مصریان

حمل	و ی	یب ه	ک د	که خ	ل ح
ثور	ح ه	ید د	کب ی	کز ح	ل خ
جوزا	و د	یب ی	یز ه	کد خ	ل ح
سرطان	ز خ	یج ه	یط د	کو ی	ل ح
اسد	و ی	یا ه	یح ح	کد د	ل خ
سنبله	ز د	یز ه	کا ی	کح خ	ل ح
میزان	و ح	ید د	کا ی	کح ه	ل خ
عقرب	ز خ	یا ه	یط د	کد ی	ل ح
قوس	یب ی	یز ه	کا د	کو ح	ل خ
جدی	ز د	ید ی	کب ه	کو ح	ل خ
دلو	ز د	یج ه	ک ی	که خ	ل ح
حوت	یب ه	یو ی	یط د	کح خ	ل ح

خطوط کواکب

وجوه

باشد در ان قسم مینموده اند وحکمای هند در این تقسیم قسم اول را از هر برجی

[illegible]													
	ه	ل	ی	ل	~	ح	ر	ه	ل	ی	ا	~	
	ی	ل	~	ح	ر	ه	ل	ی	ا	~	ح	ر	
	ر	ح	ه	ـ	ی	ا	ی	ح	~	ر	ه	ل	
	ـ	ـ	.	~	ح	ه	ه	ا	~	ح	ر	ـ	

بصاحب ان برج دهند وقسم دوم را بصاحب برجی که بعد از او باشد از مثلثه او وقسم دیگر بصاحب برجی دیگر هم از ان مثلثه مثلا قسم اول از برج حمل بمریخ دهند که صاحب اوست وقسم دوم را بشمس دهند که صاحب برج دوم است از ان مثلثه یعنی اسد وقسم سیم بمشتری دهند که صاحب برج سیم است هم از ان مثلثه یعنی قوس واز برج ثور قسم اول زهره را بود وقسم دوم عطارد را وقسم سیم زحل را وقس علی هذا فی سایر البروج وازا یعنی هریک از ان اقسام را باین اعتبار دریجان خوانند معرب دریکان که لفظی است هندی چنانچه نمود وبعضی دیگر از هند وا

کبرنجان

[illegible]													
	ر	ل	ل	ر	ح	ه	ر	ا	ی	ر	ه	~	
	ی	ر	ه	ح	ل	ل	ر	ح	~	ه	ر	ل	
	~	ه	ر	ل	ی	ح	ه	~	ر	ل	ل	ر	
	ـ	ـ	.	~	ر	ه	ه	ا	ح	ر	ر	ـ	

در این تقسیم قسم اول حمل را بمریخ دهند وقسم دوم را بمشتری دهم چنین بر ترتیب تا قسم اخر وان زان مریخ باشد وازا از رجان واد وجان وادرجان خوانند واین اصطلاح

بعینه

بعینه مثل اصطلاح وجوهست الا انکه ترتیب صاحران در وجه از فوق بجانب تحت است ودر ادرجان از تحت بجانب فوق پس در این ترتیب چون نوبت بزحل برسد باز از قمر باید کرفت وچون هر برجی بدو قسم متساوی کنند وقسم

آدرجانات

[illegible]												
ل	ه	ر	ح	~	ا	ی	ل	ه	ا	ح	ر	
ر	ح	~	ا	ی	ل	ه	ر	ح	ا	ی		
~	ا	ی	ل	ه	ر	ح	~	ا	ی	ل	ه	
ـ	ـ	ا	~	ح	.	ـ	ا	ح	ه	ر	ـ	

اول از بروج مذکر بشمس دهند وقسم اخر بقمر وقسم اول از بروج مؤنث بقمر دهند وقسم اخر بشمس ان را نیم بهر خوانند وصورتش اینست وچون هر برجی را بر هفت قسم متساوی

در تعریف نیمبهر

[illegible]												
ل	ی	ا	ی	ا	ی	ا	ی	ل	ی	ا	ی	
ی	ل	ی	ا	ی	ا	ی	ا	ی	ل	ی	ا	
ـ	ـ	ا	~	ح	ه	ل	ل	~	ح	ر	ـ	

کنند چنانکه هر قسمی چهارده درجه وهفده دقیقه وهشت ثانیه وسی وچهار ثالثه بوده باشد وقسم اول از هر برجی بصاحب ان برج دهند وقسم دوم بکوکبی دهند که فلک او تحت فلک صاحب برج بوده باشد وقسم سیم بکوکبی که فلک او تحت فلک قسم دوم بوده وعلی هذا تا قسم هفتم انرا هفت بهر خوانند وچون هر برجی را بنه قسم متساوی کنند چنانکه مجموع صد وهشت قسم بوده باشد هر قسمی سه درجه وبیست دقیقه وقسم اول از حمل بمریخ دهند که صاحب حمل است وقسم دوم بصاحب ثور که زهره است وقسم سیم بصاحب جوزا

در تعریف هفت بهر

در معرفت نه بهر

که عطارد دو علی هذا بر ترتیب اقسام صد و هشت کانه بشمارند و بصاحبان بروج

جدول هفت [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
١	ه	ر	٢	له	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری
٢	ح	له	ر	٢	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٣	—	نا	له	—	زهره	قمر	زحل	مشتری	عطارد	زحل	قمر	زهره	شمس	مریخ	مریخ	شمس
٤	ر	٢	له	ه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٥	لا	—	ه	و	قمر	مشتری	مریخ	شمس	زحل	مریخ	مشتری	قمر	عطارد	زهره	زهره	عطارد
٦	كه	—	نا	كه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٧	لط	لط	لط	[illegible]	مشتری	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مریخ	زهره	شمس	مشتری	زحل	قمر	قمر	زحل

بر ترتیب نسبت کنند و چون نوبت بحوت رسد باز از حمل گیرند تا آخر اقسام دوازده برج که هر اینه متعلق باشد بصاحب حوت که مشتری است و این را یعنی این اقسام را نهبهر خوانند و از این ترتیب که مذکور شد لازم آید که نهبهرهای موافق دریجان از سه برج که یک مثلثه باشد داین کوکب را بود و این قوت نزد هندوان لیپا عظیم و معتبر است چنانکه هر کوکب را این قوت باشد جمع شود ان را برکونم گویند بفتح باء موحده و ضم کاف تازی

جدول [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

و فتح تاء فوقانی و سکون میم یعنی حظ اعظم و هم چنین برجی را بدوازده قسم متساوی کنند ولامحاله هر قسمی دو درجه و نیم بوده باشد و قسم اول از هر برجی بصاحب آن برج دهند

وقسم

وقسم دوم بصاحب برجی که بعد از آن برج باشد و علی هذا تا آخر که قسم دوازدهم است از هر برج و این اقسام را اثناعشریه و دوازده بهر خوانند پس چون کوکبی یا دلیلی دیگر در برجی باشد و از آن برج درجه و دقیقه چند قطع کرده باشد دو درجه و نیم از مقدار حصه همان برج اعتبار کنند و دو درجه و نیم دیگر حصه برجی دیگر که بعد از اوست و همچنین بترتیب تا آنجا که کمتر از حصه برجی بماند از آن باقی هر درجه را دوازده درجه و هر پنج دقیقه درجه و هر دقیقه را دوازده دقیقه گیرند از برجی که نوبت باو رسیده باشد آنجا که منتهی شود موضع اثنی عشریه آن کوکب یا آن دلیل باشد و صاحب آن برج هر اینه صاحب اثنی عشریه باشد و این عمل را احکامیان بسیار معتبر دانند جدول اثناعشریه اینست و از جمله مصطلحات اهل فن است که بعضی درجات از بروج را درجات نیره خوانند و بعضی را مظلمه و بعضی را تمه یعنی غبارناک و بعضی را خالیه یعنی خالی از عوارض مذکوره و همچنین بعضی از درجات را درجات سعادت افزا گویند بعضی را آبار جمع بئر یعنی چاه از غایت نحوست و بعضی را ذکور و بعضی را اناث و چون تعیین هر یک از این معتبرات و اجزا قبل از این مذکور شد جدولی ایراد نموده‌ایم تا بر متعلم آسان کرده و جدول اینست

جدول اثنی عشریه کواکب اینست

الدرجه	البروج	الدرجه	الدقيقه	الدرجه	الدقيقه	الدرجه	الدرجه	الدقيقه
ا	ء ء	ب كد	! !	ء ء	ب كد	لا لا	و و	ب كد
ح ه	ا ا	و ع	ء ه	ا ء	لو ع	لجه لحم	د د	لو ع
ه و	. .	ء س	ه و	ا ا	ء س	له لو	ر د	ء س
ر ء	. ح	كه و	ر ء	ا ا	كد لو	لو لج	ر ه	كد لو
ط ح	ء ه	لح ء	ط ح	ا .	مح ء	لط م	ر ح	لح ء
ا س	ل ه	س كم	ا س	. .	س كد	ا س	ء	س كد
لح ه	ه ه	و ع	لح ه	. .	لو مح	لح مه	ء ء	لو مح
له سه	و د	ا س	لله لو	ء ء	ء س	مه مو	ء	ا م
ر لح	و و	كه و	ر لح	ء ء	كد لو	مر مح	ط ط	كه لو
لط ك	و ح	لح ء	ط ك	ء ه	مح ء	مط مه	ط ط	مح ء
كا كه	ء ح	س كد	كا كد	ه ه	س كد	ا ا	ط ا	س كه
لج كه	ط ط	و لح	لح كد	ه ه	لو ع	لخ نه	سح ء	لو ع
كه كه	ل ب	ا س	لو كو	ه ه	ا كد	له نو	[illegible]	ا س
ال لج	س ا	كه و	ال لج	ء ه	كد لو	لز نج	ا ا	كه لو
كط ل	ء ا	لح ء	لط ل	ه و	مح ء	نط س	ء ء	مح !

جدول درجات العلی العمی				
حمل	لا	شیء	ک	فیه
ثور	و	ر	یح	ک
جوزا	لا	شیء	ید	فیه
سرطان	ح	ط	الی	یه
اسد	رو	یح	ک	کج
سنبله	لا	شیء	ید	فیه
میزان	لا	شیء	ه	فیه
عقرب	ح	یط	الی	کج
قوس	ا	د	یح کج	یط
جدی	ح	ه	الی	کط
دلو	ب	یح	یط	
حوت	لا	شیء	ه	فیه

جدول درجات مذکر و مؤنث مذکر نسبت بطلمیوس							
حمل	د	ب	و	ز	ج		
ثور	د	ج	یه				
جوزا	ز	یا	و	ع	ج		
سرطان	.	ه	ج	ب	یا	کا	
اسد	ه	ب	و	ز	د		
سنبله	ز	ه	ج	ب			
میزان	ه	ه	یا	ز	س		
عقرب	ا	ز	و	ه	ج	ح	
قوس	.	ا	و	ب	ه		
جدی	ا	ج	ه				
دلو	ه	ز	و	ز	ه		
حوت	ب	ب	ح	ه	.		

وچون کوکب نهاری یعنی زحل و مشتری و شمس و عطارد وقتی که دلالت کند بر نهاریت در روز فوق الارض باشد و در شب تحت الارض و کوکب لیلی یعنی مریخ و زهره و قمر و عطارد وقتی که دلالت کند بر لیلیت بعکس یعنی در روز تحت الارض باشد و در شب فوق الارض از احیز خوانند و اگر با این احوال برج مذکر در تصرف کوکب نهاری و برج مؤنث در تصرف کوکب لیلی بود از اجلب گویند و بعضی فضلا بجای برج مذکر و مؤنث بیت مذکر و مؤنث گفته اند پس در ضمن هر جلب حیز بود و بعکس نه و حیز در لغت بمعنی مکانست و جلب بمعنی ربودن و بدست آوردن و اهل این صناعت گفته اند که بودن کوکب در حیز خود ماننده شخصی بود در میانه آشنایان خود و چون کوکب نهاری در روز تحت الارض بود و در شب فوق الارض و کوکب لیلی بعکس از اختلاف محل گویند و از جمله معتبرات احکامیان در حظوظ کواکب یکی اعتبار فرح و ترح ایشانست که بتفصیل اشاره کرده میفرماید که فرح عطارد در بیت طالع است و فرح شمس در بیت تاسع و فرح مشتری در بیت حادی عشر و فرح زحل در بیت ثانی

فرح کواکب

جدول درجات مظلمه و نیره و تمته و خالیه

الحمل	٣	٥	٨	٤	٤	٥	١
	مظلمه	نیره	مظلمه	نیره	خالیه	نیره	مظلمه
	ج	ح	یو	ک	کد	کط	ل
الثور	٣	٧	٢	٨	٥	٣	٢
	مظلمه	نیره	خالیه	نیره	خالیه	نیره	خالیه
	ج	ی	یب	ک	که	کح	ل
الجوزا	٧	٣	٥	٢	٦	٧	٨
	نیره	مظلمه	نیره	خالیه	نیره	مظلمه	خالیه
	ز	ی	یه	یو	کج	ل	
السرطان	٧	٥	٢	٤	٢	٨	٢
	تمته	نیره	تمته	نیره	مظلمه	نیره	مظلمه
	ز	یب	ید	یح	ک	کح	ل
الاسد	٧	٣	٦	٥	٩		
	نیره	تمته	مظلمه	خالیه	نیره	خالیه	خالیه
	ز	ی	یو	کا	ل		
السنبله	٥	٤	٢	٦	٤	٧	٢
	تمته	نیره	خالیه	نیره	مظلمه	نیره	خالیه
	ه	ط	یا	یز	کا	کح	ل
المیزان	٥	٥	٨	٣	٧	٢	
	نیره	مظلمه	نیره	مظلمه	نیره	خالیه	
	ه	ی	یح	کا	کح	ل	
العقرب	٧	٥	٦	٦	٢	٥	٣
	مظلمه	نیره	مظلمه	نیره	مظلمه	نیره	مظلمه
	ز	یب	ید	ک	کد	کح	ل
القوس	٩	٣	٢	٤	٢		
	نیره	تمته	نیره	مظلمه	تمته	خالیه	
	ط	یب	یط	کج	ل		
الجدی	٧	٣	٥	٤	٢	٤	٥
	مظلمه	نیره	مظلمه	نیره	مظلمه	نیره	خالیه
	ز	ی	یه	یط	کا	که	ل
الدلو	٤	٥	٤	٨	٤	٥	
	مظلمه	نیره	تمته	نیره	مظلمه	نیره	خالیه
	د	ط	یج	کا	که	ل	
الحوت	٦	٦	٤	٤	٣	٣	٢
	تمته	نیره	مظلمه	نیره	خالیه	نیره	مظلمه
	و	یب	یح	کد	که	کح	ل

جدول درجات سعادت		جدول درجات آبار	
ع	مط	ع	و ا مو کج کط
ا	ح یه کز	ا	ه ح یح کج که
.	یا	.	ید و کج کو ل
ح	ا و د یح یه	ح	یه یو یه کج کو
ح	ح ه و ز ا و	ه	و ب یه کب کج
.	س یح یه ک	د	ر یح یو کا که
و	ح ه کا کد	و	ا ر ک د
ر	د س ک	ز	ب سا یو کد کح
ح	یح ک کح	ح	ر یه که کو ا ر
ط	س یح ید کح	ط	. د ر کد کو یح
س	د ر یو یو ک	ب	ا یو کج کط
ا	س ک کو	ا	یط کد یه کج

جدول

عشر و فرح قمر در بیت ثالث عشر و فرح زهره در بیت خامس و فرح مریخ در بیت سادس
و اکثر استنباط کیفیت این تقسیم از هشت خانهٔ طالع که سوای اوتاد اربعه است کنند گویند
از این هشت خانه دو خانه قوی‌اند که از آنها اهل ناظر خوانند و آن بیت یازدهم و پنجم بود و دو
خانه ضعیف‌اند که از آنها زائل ساقط خوانند و آن بیت دوازدهم و ششم بود و دو خانه از
وجهی قوی‌اند و از وجهی ضعیف که از آنها اهل ناظر خوانند و آن بیت نهم و سیم بود و اینها همه در
باب اینده بتفصیل معلوم کرده و چون احوال این خانها معلوم گشت گوئیم چون از این کواکب سبع
الا عطارد دو کوکب نحس‌اند یعنی زحل و مریخ و دو کوکب سعدند یعنی مشتری و زهره و دو کوکب
در بعضی احوال سعدند و در بعضی احوال نحس یعنی نیرین پس دو خانهٔ ضعیف را از روی مناسبت
بنحسین دادند اضعف را بانحس یعنی دوازدهم را بزحل و ششم را بمریخ و دو خانهٔ قوی را بسعدین دادند
یعنی یازدهم را بمشتری و پنجم را بزهره و این دو خانه را که از وجهی قوی و از وجهی ضعیف‌اند و دو
کوکب دارند که در بعضی احوال سعدند و در بعضی احوال نحس یعنی نیرین اقوی را باعظم یعنی
نهم را بافتاب و سیم را بماه کسی نگوید که چرا فرح نیرین در بیت ثانی و ثامن که مایل ساقط
خوانند نیست چه این دو خانه نیز از وجهی قوی‌اند و از وجهی ضعیف زیرا که سقوط بیت از طالع
اخس است از زوال و ناظر بودن او بطالع اخس است از مایل بودن و چون عطارد را سعادت
و نحوست ذاتی نیست بلکه ممتزجست و درجات طالع نیز ممتزجست چه میانهٔ نور و ظلمت است
پس طالع را در این قسمت باو نسبت کردند و گویند بودن کوکب در بیت فرح مثل شخصی بود
که در موضع نزهت و شادی بود و در حالت تحیر بجهت حفظ فرح کواکب این بیت بخاطر فاتر
رسید و هو هذا زد وقتا فرح کان اوسط امد بیاد دج لبب هحمو سطا امد و خانهٔ مقابل
فرح هفتم او بیت ترح وافت باشد چه در خانهٔ متقابل از بیوت اثنا عشریه چنانچه در بروج متقابل
ضد یکدیگرند پس ترح عطارد در سابع است و ترح شمس در ثالث و ترح مشتری در خامس
و ترح زحل در سادس و ترح قمر در تاسع و ترح زهره در حادی عشر و ترح مریخ در ثانی عشر و نیز
از جملهٔ معتبرات سنت بیت قوت و ضعف کواکب اینچنانست که گویند قوت شمس در بیت عاشر است
و قوت ماه در بیت رابع و قوت زحل در ثامن و قوت مشتری در ثانی و قوت مریخ در ثالث

وقوة

و قوة زهره در سابع و قوة عطارد در تاسع و خانهٔ مقابل بیت قوت بیت ضعف باشد و چون
کوکبی در خانه یا شرف خود باشد و در وتد بکوکبی بکر یکی از انواع خمسه ناظر باشد که او را همین
حال باشد یعنی او نیز در خانه یا شرف خود باشد و در وتد بود آنرا یعنی این وضع را دستوریه گویند
و این معتمد‌ترین انواع دستوریه است و نزد خبیر بصیر واضح و لایح است که سفلیین را با فتاب این
نوع دستوریت بحسب برجیت صورت نبندد و از جملهٔ انواع دیگر یکی آنستکه کوکبی در خانهٔ خود
بود و دوری او از یک نیر چون دوری خانهٔ او باشد از خانهٔ آن نیر مانند آنکه مشتری در قوس
و افتاب در اسد یا در حمل باشد دویم آنکه کوکب در کمال تشریق و تغریب محمود بود و آن کوکب
علوی را مقدار شصت درجه بعد باشد از افتاب و سفلیین را اواخر سرعت سیر بود که انوار با
اعظم گویند سیم آنکه صاحب طالع در عاشر بود و صاحب عاشر در طالع و دستوریه کمال خبر
و سعادت عظیم است و مستولی بر جزوی از فلک البروج یعنی منطقة البروج و آن در اکثر احوال
موضع کوکبی یا سهمی یا مرکز یکی از بیوت اثنی عشریه باشد عبارت از کوکبی است که خط او از جمله
خطوط خمسه که آن بیت و شرف و حد و مثلثه و وجه است در آن جزو بیش از خطوط کواکب دیگر باشد
در همان جزو بشرط آنکه آن کوکب ناظر باشد بان جزو بیکی از نظرات خمسه یا بیکی از دو نوع مناظر
لیکن در اتصال بنظر برجیت کافی است و مناظر جز بدرجه نشاید و اهل احکام هر خطی را بمرتبه اعتبار
کرده اند و آن مراتب را شهادت گویند و لهذا کوکب محظوظ را شاهد و مزلع نامند مثلا صاحب بیت را
چهار شهادت گیرند و صاحب شرف را سه و صاحب مثلثه اول را دو و صاحب مثلثه دویم را یکی
و این بقول کوشیار است اما ابو طبری که یکی از علمای احکام است میگوید که صاحب بیت را
هفت شهادت و صاحب شرف را شش و صاحب حد را پنج و صاحب مثلثه اولی را چهار و صاحب
مثلثه ثانیه را سه و شریک را دو و صاحب وجه را یکی و هم چنانکه خطوط مذکوره را مراتب تعیین کرده
اند هم چنین هر یک از حدود و وجوه و دریجان و غیر ذلک را مثل حیز و جلد و هفت بهر و نه بهر و اثنی
عشریه و فرح و سایر قوای کواکب که در میان ایشان متعارفست مرتبه تعیین کرده اند لیکن در
مستولی زیاده از خطوط خمسه مشهوره اعتبار نکنند و مراتب باقی را قوای کواکب نامند نه حظوظ
چنانکه مصنف خود در شرح زیج ایراد نموده و تفاصیل آن یعنی تفاصیل مراتب قوای کواکب را از

کتب احکام طلب باید کرد و ما این مراتب را بتفصیل و توضیح تمام در باب نوزدهم ایراد نمائیم تا رجوع
بکتب احکام نباید کرد و چون اتفاق افتد که صاحب حظ بجز و خود در ان حظ باشد مرتبه
او را در این حظ ضعف کیرند چه در این حال قوت او مضاعف کردد و اکر شهادت دو کوکب مساوی
باشد هر دو کوکب را مستولی کیرند و اکر کوکبی در شهادت قریب بکوکب مستولی باشد انکوکب را
شریک مستولی کردانند مثلا خواستیم که پنج درجه ثور را مستولی بدانیم کواکب ناظر بجزو و زهره و زحل
و قمر و مشتری را یافتیم و شهادت زهره در این جزو بقول ابو ایوب طبری شانزده است زیرا
که هم صاحب بیت است و هم صاحب حد مثلثه اولی و شهادت قمر نه چرا که هم صاحب شرفست
و هم صاحب مثلثه ثانیه و ان دو کوکب دیکر را در این جزو از حظوظ خمسه هیچ نصیبی نیست
پس مستولی زهره بود بشرکت قمر اما اکر احیانا هیچیک از ارباب حظوظ ناظر بجزو مفروض
نباشد کوکب غریب را مستولی باید کرفت هر چند که در ان جزو ضعیف و نامقبول بود
لیکن بشرط نظر اما اکر کواکب همه از وی ساقط باشند ان جزو را مستولی نبود و اصحاب احکام
انرا از روی تشبیه بدن بی روح کویند و این طایفه را در طوالع مدار بر کوکب مستولیست

باب هجدهم در معرفت بیوت دوازده کانه و مدلولات کواکب و منسوبات ایشان قبل
از این مذکور شد که منطقة البروج را ابتدا از نقطه طالع بدوازده قسم کنند و هر قسمی را بیتی
خوانند و از این بیوت چهار خانه را اوتاد خوانند چنانکه خانه اول را که هر این بر افق
شرقی واقع است وتد طالع کویند و خانه هفتم را که بر افق غربی واقع است وتد غارب و خانه
دهم را که بر نصف اعلی دایره نصف النهار است وتد السماء و خانه چهارم را که بر نصف اسفل
دایره نصف النهار است وتد الارض و این چهار را اوتاد بجهت انکویند که مدار احکام بر اینها
است چه اقوی بیوتند لهذا هر یک را بیت اقبال و مبدء کون خوانند و بیت ثانی و
4 خامس و ثامن و حادی عشر را مایل الاوتاد خوانند از جهت میلان هر یک بوتد مجاور خود
و از این حیثیت این چهار خانه را در قوت اوسط بیوت خوانند و بیت ثالث و تاسع و سادس
و ثانی عشر را زایل الاوتاد خوانند بسبب زوال هر یک از وتد مجاور خود و از این حیثیت
این چهار خانه را اضعف بیوت خوانند و لهذا هر یک را بیت ادبار و مبدء زوال کویند

و وجه

و وجه تقدیم ذکر تاسع بر سادس که مضمر جا بر داشته معلوم نیست و شاید که بحیثیت نظر او
بطالع بوده باشد و بیت سادس و ثانی و ثامن و ثانی عشر ساقطند از طالع زیرا که هیچیک
از نظرات خمسه میان این بیوت و طالع متحقق نشود و وجه تقدیم ذکر سادس بر ثانی اینجا
نیز معلوم نیست و باقی بیوت غیر اوتاد را بعضی کران ثالث و خامس و تاسع و حادی عشر است
ناظرند بطالع چه میانه هر یک از بیت ثالث و حادی عشر و میانه طالع نظر تسدیس است
و میانه هر یک از این دو خانه دیکر و میانه طالع نظر تثلیث و ظاهر است که بیوت ناظره
اقوی اند از بیوت ساقطه بلکه اتفاق اهل احکام بر انست که قوت بیت زایل ناظر زیاده
است از مایل ساقط چنانکه قبل از این در شرح فرح کواکب باین معنی اشاره شده و از انواع
هر یک از این انواع هر کدام بتوالی اقربند بطالع در قوت مقدم باشند بر انکه ابعدند الا
افراد بیوت ساقطه که بعکس اینمعنی است هر کدام بتوالی ابعدند از طالع در قوت مقدم
باشند بر انکه اقربند و از اینکه کفتیم لازم اید که اقوای بیوت طالع باشد پس عاشر پس سابع
پس رابع پس حادی عشر پس خامس پس تاسع پس ثالث پس ثانی پس ثامن پس سادس و اضعف جمیع
بیوت بیت ثانی عشر است که هم زایل و هم ساقطست از طالع و هم اقرب باو و بعضی بیت سادس
و ثانی عشر را فقط بیت ادبار کویند و هر خانه که عدد او فرد باشد انخانه را مذکر دانند و هر چه
عدد او زوج باشد مونث و باز این دوازده خانه را بچهار ربع منقسم کنند و از این جمله ان ربع را
که میان مرکز عاشر و طالع است و همچنین ان را که میانه مرکز رابع و سابع است ربع مقبل و ربع
مذکر کویند و ان ربع را که میانه طالع و رابع است و همچنین انرا که میانه سابع و عاشر است
ربع مدبر و ربع مونث کویند و ان نصف که میانه مرکز عاشر و رابع است از طرف شرق نصف
صاعد خوانند و ان نصف دیکر را که میانه مرکز رابع و عاشر است از طرف غرب نصف هابط
و چون اتفاق افتد که برج عاشر بحسب عدد برج یازدهم طالع بود اوتاد ان طالع را اوتاد مایله
کویند چه هر یک در اینحال بیبیت مایل خود انتقال نماید و اکر برج عاشر بحسب عدد برج نهم
طالع باشد اوتاد ان طالع را اوتاد زایله کویند زیرا که هر یک بیکی از بیوت زایله انتقال کنند
5 و اکر برج عاشر بعینه برج دهم طالع باشد اوتاد ان طالع را اوتاد قایمه خوانند و قسم ثالث افضل

است از قسم اول و قسم اول از ثانی وحد هر خانه بیش از مبدء انخانه باشد به پنج درجه تا پنجه درجه
قبل از مبدء بیت ثانی انخانه پس اگر درجه تقویمی کوکبی مثلا بیش از مبدء انخانه باشد بدو درجه
خانه مقدم او را محل انکوکب ندانند بلکه همان خانه مقدم او را محل انکوکب ندانند محل آن
اعتبار کنند هرچند فی الحقیقه در انخانه نباشد و این اعتبار بسبب انستکه نا ممکن باشد شمس در
شب بسابع رود و روز بطالع در ابتدا بیان انواع بیوت اثنی عشریه اکنون در مدلولات
هر یک شروع نموده میگوید که اتامل دلالات بیوت اولا چون طالع مبدء ظهور وجود اشیاء
است و دلیل بقای ان امور که بظهور او ظاهر شده و ایضا طلوع او دالست بر تکوین هر متکون
و مؤثر در ان خصوصا در نوع انسانی که اشرف و اکرم انواع مکوناتست از این سبب گفته
که بیت طالع خانه حیاتست و نفس و جسد و ابتداء کارها و ایضا دلالت کند بر تدبیر مصالح
و عزیمت امور و طلب اشیاء و کیفیت زندگانی و سعادت و شقاوت و از اعضا منسوبست
بسر و روی و بیت دویم که مایل طالع است دلالت کند بر حالت ثانی موجود که ان هر اینه کیفیت
اسباب بقا است و انرا معیشت خوانند و اقرب ان اسباب غذاست و اوسط ان ذخایر و اموال
و ابعد ان اعوان و انصار از این جهت گفته که بیت ثانی خانه مالست و معاش و اعوان و انصار
و حوادث مستقبله و ایضا دلالت کند بر دخل و خرج و بر قول بعضی بر اکل و شرب و از اعضا
منسوبست بگردن و بیت سیم که زایل طالع است دالست بر حالت ثالثه موجود و ان هر اینه
کیفیت توابع اسباب معیشتست چون حرکت که سبب استمرار غذاست و برادر و خواهر که شریک
بیت سیم
و معین مال اند و دلیل بر این دوام خصومت ایشانست بسبب جلب اموال از اینجهت گفت که بیت ثالث
خانه برادرانست و اقرباء و سفرهای نزدیک و تحویل از جائی بجائی و ایضا دلالت بر علم اندک و اسرار
بیت چهارم
و از اعضا بر دست و دوش و وتد چهارم چون در غایت خفاست علامت عواقب امور بود
و امری که ماده موجود با و منتهی شود چون پدر و در وضع محل قرار و ثبات است چون مسکن و املاک
از این حیثیت گفت که بیت رابع خانه پدر و املاک و ضیاع و عقار و عواقب امور است و ایضا
بیت پنجم
دالست بر مدفن اموال و از اعضا منسوبست بسینه و پهلو و معده و پنجم که مایل رابع است هر اینه
دلیل دویم پدر بود که انفرزندست و اکل و شرب و هدایا که نتیجه املاک و ارتفاعست و اواسطه

کفت

گفت که بیت خامس خانه فرزندان و رسولان و هدایا و اخبار و اکل و شربست و ایضا
دالست بر عشقبازی و ملبوسات و شادی و سورها و ضیافتها و از اعضا منسوبست
بیت ششم
بپشت و دل و ششم که زایل رابع است دلیل باشد بر حالت ثالث او از عبید و خدام
و ستور که از جمله اسباب مسکن است و بیماری که سبب خمول حیاتست بجهة سقوط او از
طالع از این علت گفت که بیت سادس خانه خدمتکاران و بندگان و مرضها و افتها
و دواب صغار است و ایضا دالست بر گریخته و کم شده و تهمت و از اعضا منسوبست بناف
بیت هفتم
و شکم و هفتم که وتد غاربست هر اینه ضد طالع بود و نظیر او پس دال باشد بر ازدواج و شرکاء
و سبب هلاک و فناء و چون اضداد و خصوم از این وجه گفت که بیت سابع خانه شرکاء و ازواج
و عوراتست و ایضا دالست بر اضداد و خصوم و مقصد مسافران و کرایه و اوزانی و از اعضا
منسوبست بسرین و زیر ناف و هشتم که مایل سابع است حالت دویم از ازواج بود و چون
بیت هشتم
مقابل و ضد ثانیست دلیل بطلان اسباب بقا و معیشت بود از این مر گفت که بیت ثامن
خانه خوف و مرگ و میراثها و اموال عورات و غم و اندوهست و ایضا دالست بر اموال
خصوم و اضداد و فقر و فاقه و از اعضا منسوبست بالات شهوت و مقعد و رحم و نهم که ثانی
بیت الموتست دلالت کند بر حالت ثانی او از حیثیت زمان مثل امور اخروی و از حیثیت قرب عهد
بیت نهم
مثل خواب چه نکته النوم اخ الموت مشهور و معروفست و نیز چون نهم ثالثست و اقوی
از او دال بود بر علم انبیاء و سفر دور و از این دلایل گفت که بیت تاسع خانه سفر دور و دین و علم
و زهد و فکر و عقل و خوابست و ایضا دالست بر وفاداری و تدبیر و کیفیت احوال غایبان
بیت دهم
و از اعضا منسوبست بفخذین و دهم چون ارفع و اعلی و اقوی بیوتست و نظیر بیت الاب از این
سبب گفت که بیت عاشر خانه سلطان و مادران و اشغال و اعمال سلطانیست و ایضا دال
بیت یازدهم
است بر صنعت و رفعت و مشهور و معروف گشتن و از اعضا منسوبست برکبتین و یازدهم
چون ثانی دهم است و اقوی و اسعد بیوت مایله از این دلالت گفت که بیت حادی عشر خانه
بیت دوازدهم
دوستان و امیدها و سعادتها است و ایضا دالست بر وزرا و خلفا و بیت المال سلطان و اعوان
ملوک و از اعضا منسوبست بساقین و دوازدهم چون اضعف و انحس بیوتست و نظیر ششم از انعلامت

منسوبات کواکب

کفت کہ بیت ثانی عشر خانۂ اعدا و شقا و تعا و دونان وچهارپایان بزرکست وایضا دالت
بر کرفتاری وبند وزندان وحزن ودین ونکبت وغرامت وامراض مزمنه واز اعضا منسوبست
بقدمین اینست تمامی سخن در معرفت بیوت اما منسوبات کواکب اول چون زحل نحس
اکبر است وبطی السیر هر اینه منسوبست باشیاء خسیسه وامور یکه متعلق باشد ببطو از این

زحل

جهت کفت کہ زحل کوکب پیرانست ودهقانان وارباب قلاع وخاندانهای قدیم وغلامان
سیاه وصحرانشینان ومردم سفله وخسیس وزاهدان بی علم واز اخلاق مکر وکینه
وحمق وجهل وبخل ووقار وستیزکاری وکاهلی ومشتری چون سعد اکبراست وبطی السیر

مشتری

دلالت کند بر تانی وثبات ورفعت ومنزلت واشیاء شریفه از این سبب کفت کہ مشتری کوکب
اشرافست وعلماء وقضاة وامراء باعدل ونصفت ووزرای جلیل القدر ورفیع المنزله واهل
مناصب وزهاد واغنیاء واز اخلاق علم وسخا وعلو همت وحیا وخیر وتواضع وصدق ووفا

مریخ

ومریخ چون نحس اصغر است وسریع السیر دلیل بود بر اشیاء مخربه وامور سریعة الفسادی این
واسطه کفت کہ مریخ کوکب لشکریانست وامراء ظالم واتراک ودزدان وعوانان ومفسدان وآتش
کاران وتباعان ستور واز اخلاق قهر ومکابره وشجاعت وجبارت وسفاهت ولجاج ودروغ
وتهمت وایذاء مردم واهانت وزنا وخیانت وشمس چون نیر اعظم است وخسرو سیارات وثوابت

شمس

ومربی اشیاء وعین فیض دال باشد بر سلطنت وامور عظیمه ازاین حیثیت کفت کہ شمس کوکب
سلاطین است واصحاب امر ونهی واکابر واهل رای وتدبیر واز اخلاق تکبر وعجب والفت
وکرم وترفع وبها وبهجت وزهره چون سعد اصغر است وسریع السیر ومونث دال باشد بر انوثت

زهره

وخنونث وحسن وجه وفرح وشادی ازاین ممر کفت کہ زهره کوکب اهل طرب وزنان ومردان
ومخنثان وخادمان وظرفا واهل زینت وتجمل واز اخلاق لهو وطرب وعشق وظرافت
وسخریت وسوکند ودروغ وعطارد چون ممتزجست وسریع السیر وتابع کوکب متصل بر دال

عطارد

باشد بر تتبع وتلون وذیرکی ازاین مناسبت کفت کہ عطارد کوکب حکما است وطبیبان ومنجمان
وشعرا واذکیا ودیوانیان وکاتبان ونقاشان وتجار واهل بازار واز اخلاق دین وعلم
وپاکی ونطق وادب وصنایع دقیقه وقمر چون اسرع کواکبست دال باشد بر حرکت وانتقال واستحالت

وانقلاب

فصل در ذکر انظار الکواکب

وانقلاب ازاینجهت کفت کہ قمر کوکب رسولانست وپیاده روان وایلچیان وعوام الناس واز
اخلاق عفت وجمال وسلیم طبعی وفراخ عیشی وپیدا کفتن وحرکت وسخن چینی باب نوزدهم
در معرفت احوال انظار وانچه بدان ماند وقوای کواکب قبل ازین مذکور شد کہ اعتبار انظار
کواکب بلا تکرار پنج است وانجمله چهار کہ غیر مقارنه است بحسب موافقت ومخالفت کیفیات
واوضاع اماکن ایشان از بروج حکمی خاص دارند چنانکه کویند کہ تثلیث وتسدیس نظر مودتند
ومسعود زیرا کہ تحقق هر یک ازین دو نظر در بروج متفق الطبیعه دست دهد خواه کہ اتفاق
در هر دو کیفیت باشد کما فی التثلیث یا در یک کیفیت کما فی التسدیس واز اینجهت کفت کہ تثلیث
اقوی است از تسدیس ولهذا اول را نظر تمام دوستی کویند وثانی را نظر نیم دوستی وبعضی علت
اقوائیت اول ازین دانند کہ قوس بعد او ضعف قوس بعد ثانی است ومقابله وتربیع دو نظر
عداوتند ومنحوس اما مقابله بجهت آنکه در دو برج متقابل متحقق شود کہ متضاد باشند چنانکه
شنوی کہ یافت اما تربیع بجهت تحقق او در دو برج مختلف الطبیعه بالکیفیتین او بالکیفیة الواحدة
ومقابله اقوی است از تربیع چه قوس بعد مقابله ضعف قوس بعد تربیع است اما اقوای
نظرات مطلق در تاثیر مقارنه است پس مقابله پس تربیع پس تثلیث پس تسدیس چنانکه تجربه بران
دالست وهر یک ازین نظرات را بحسب سعادت ونحوست کواکب متناظره تاثیرات یافته اند چنانکه
میفرمایند کہ نظر دوستی بکواکب سعد محمود التاثیر است ونظر دشمنی با ایشان یعنی بکواکب سعد مذموم
نیست یعنی محمود است یا متوسطست میانه حمد وذم علی الاختلاف ونظر دشمنی بکواکب نحس
مذموم التاثیر است ونظر دوستی با ایشان یعنی کواکب نحس در این مرتبه نیست بلکه قلیل الذمست وشاید
کہ در بعضی موارد محمود باشد بنابر مناسبت ومقارنه ومجاسد با کواکب سعود وعقده سعد در
سعادت بیفزاید وبا کواکب نحوس وعقده نحس در نحوست واز انچه قبل ازین در احوال کواکب مذکور
شد معلوم ومفهوم است کہ مقارنه وتربیع ومقابله با نیرین مذمومست وتثلیث وتسدیس محمود
وهم چنین مذکور شده است کہ عطارد در سعادت ونحوست تابع کوکب متصل بها است ونیز
ببایدد انست کہ هر یک ازین نظرات کہ حکم آن مذکور شد اعم است از انکه میانه دو کوکب باشد یا
میانه جزوی از فلک وکوکبی بعد هذا بر فطرت سلیمه مخفی نماند کہ چنانکه نظر متنوع بانواعست

تناظر نیز بومی یا مطلعی بچند نوع منقسم است و هر یک از این انواع که بعد از این بتفصیل موضح کردد
تقریبی باشد و تحقیقی تقریبی آن بود که چون میان دو کوکب متحقق شود قریب بان نظری از نظرات
مشهوده غیر مقارنه بینهما دست دهد و تحقیقی انکه و نوع نظر و تناظر در یک آن باشد پس مصنف
بعد بیان این مدعا بر امثله میفرماید که و تناظر برانواعست از انجمله یک نوع تسدیسی است و آن
در بومی مثل انکه یک کوکب در اول جوزا باشد و دیگری در اخر سرطان یا یکی در اول قوس باشد
و دیگری در اخر جدی و در مطلعی مثل انکه یک کوکب در اول حوت باشد و دیگری در اخر
حمل یا یکی در اول سنبله باشد و دیگر در اخر میزان و تناظر تقریبی در این نوع نیز بهمین نهج باشد
لیکن تحقق این مشروطست بانکه در غیر اول و اخر این بروج اتفاق افتد و نوع دیگر از انواع
تناظر تربیعی است و دیگری استقبالی و آن بقیاس بر تسدیسی معلوم شود یعنی تناظر تربیعی در
بومی مثل انکه یک کوکب در منتصف حقیقی ثور باشد و دیگری در منتصف حقیقی اسد یا یکی
در منتصف حقیقی عقرب باشد و دیگری در منتصف حقیقی دلو بود و در مطلعی مثل انکه یک
کوکب در منتصف حقیقی دلو و دیگری در منتصف حقیقی ثور یا یکی در منتصف حقیقی اسد
باشد و دیگری در منتصف حقیقی عقرب و تناظر تقریبی در این نوع بهمین نهج است لیکن تحقق
این مشروطست بانکه در نیمه از این بروج دست دهد که آن نیمه قریب باشد بنقطه انقلاب یا اعتدال
اقرب از ان نیمه دیگر نه در منتصف حقیقی و اگر در نیمه دیگر واقع شود تناظر تثلیثی تقریبی
خواهد بود بشرط انکه در اول و اخر بروج نخواهد بود بشرط انکه و تناظر استقبالی در بومی
انکه یک کوکب در اول حمل باشد و دیگر در اخر سنبله یا یکی در اول میزان باشد و دیگری در
اخر حوت و در مطلعی مثل انکه یکی در اول حمل باشد و دیگری در اخر جوزا یا یکی در اول سرطان
بود و دیگری در اخر قوس و تناظر تقریبی در این نوع نیز بهمین نهج باشد الا انکه حصول این مشروطست
بانکه در غیر اول و اخر این بروج دست دهد و حکم انواع تناظر مطلقا در تاثیر حکم انواع نظر است
کل بنظیره و اما تناظر تثلیثی بعضی گفته اند واقع نیست و منهم شارح سی فصل نصیریه و صاحب اشجار
الاثمار و بقیاس بتناظر تسدیسی باید که واقع باشد چه هر گاه قوس تناظر تسدیسی از طرفین
متزاید شود بر سبیل تساوی تا بحدی که مضاعف کردد تناظر تثلیثی بحصول رسد و آن در بومی

مثل

مثل انکه یک کوکب در اول ثور باشد و دیگری در اخر اسد یا یکی در اول عقرب باشد
و دیگری در اخر دلو و در مطلعی مثل انکه یک کوکب در اول دلو باشد و دیگری در اخر ثور
یا یکی در اول اسد باشد و دیگری در اخر عقرب پس ادعاء عدم وقوع تناظر تثلیثی صحیح
نباشد غایتش انکه موضع کوکبین متناظرین از بروج در این نوع و نوع تربیعی مشترک میشود
بخلاف انواع دیگر که در انها این اشتراک نیست لیکن این باعث عدم وقوع تناظر تثلیثی
نتواند شد مگر انکه عدم اشتراک محل کوکبین از بروج در دو نوع از تناظر شرط کرده باشند
و مخفی نماند که بعضی از اهل این فن چون تناظر حقیقی اطلاق کنند مراد ایشان تناظر تربیعی
باشد لا غیر و علت انست که موضع کوکب در انواع غیر تربیعی در فصل مشترک میانه دو برج
دست میدهد بخلاف نوع تربیعی که نه چنین است پس موضع کوکب متناظر از بروج در غیر
این نوع متشخص و معین نباشد و در احکام نظرات و تناظرات موضع کوکب را دخل تام است و در
بعضی تقاویم گاه باشد که چون در ان واحد میان دو کوکب نظر و تناظر هر دو واقع شود یعنی
تناظر حقیقی اتفاق افتد از برای اختصار و ترک تکرار رقم از ازرقم هر دو مرکب کنند چنانکه
اتصال جامع نظر تسدیس و تناظر او چنین نویسند سطم و مطلعی چنین سطع و اتصال جامع
نظر تربیع و تناظر بومی چنین نویسند عطم و مطلع چنین عطع و اتصال جامع نظر تثلیث و تناظر
بومی چنین نویسند ثطم و مطلعی چنین نویسند ثطع و اتصال جامع نظر استقبال و تناظر بومی چنین
نویسند لطم و مطلعی چنین نویسند لطع و گاه باشد که بجای حرف میم زای منقوط مرقوم سازند
که علامت زمانیست و بعد از فراغ بیان احوال نظرات و تناظرات و تاثیرات سعد و نحس هر
یک شروع در مدت بدایت و نهایت ان تاثیرات نموده میفرماید که چون کوکب متوجه نظر
یا تناظر کوکبی دیگر یا متوجه مجاسده یکی از عقدتین قمر باشد هر اینه پیش از رسیدن بحقیقت
ان نظر یا تناظر یا مجاسده بچند درجه سعادت یا نحوست ان نظر یا تناظر یا مجاسده اکتساب میکند
و بعد از تمامی اتصال چون منصرف شود تا چند درجه بعد از انصراف او ان سعادت یا نحوست
باقی باشد و علم این مقولات حواله بتجربه و امتحانست و ان درجات انوار و اجرام کویند جمع جرم
که اینجا بمعنی اکتسابست و جرم هر یک از علویین در هر طرف یعنی طرف خلف و قدام نه درجه است

وازان مریخ بعضی کفته‌اند هشت درجه و بعضی کفته‌اند نه درجه و معتبد بقول اولست وازان
شمس پانزده درجه وازان هریک از سفلیین هفت درجه وازان قمر و هریک از عقدتین دوازده
درجه و یکی از فضلا این مقادیر از جهت حفظ باین وجه در سلك نظم کشیده و هو هذا بدان
اجرام سیارات بر ترتیب لَطَبِطِخ سِیَهٖ هَزّ دَ رِ دَیَبْ تامل بنه بنظر هلك وچون کوکب قریب
بحد نظر یا تناظر کوکبی دیکر یا مجاسه عقده قمر رسد وبعد میان او و منظور الیه یعنی موضعی
که عین نظر و اخوات او در انموضع متحقق شود بقدر نصف مجموع جرمین هر دو باشد ان را
متصل کویند که باینمعنی که انجا اغاز اتصال ایشان بود وچون بعد بینهما بقدر نصف جرم
اقل الجرمین من المتصلین شود انرا قوی الاتصال کویند باینمعنی که انجا اغاز قوت اتصال
بود وچون بعد بینهما تمام مرتفع شود انرا تام الاتصال کویند باینمعنی که انجا غایت قوت اتصال
بود مثلا هرکاه قمر بعد از مقارنه متوجه تسدیس شود وچون بعد بینهما بچهل وشش درجه ونیم
رسد یعنی قمر که ناظر است سیزده درجه ونیم که نصف مجموع جرمین است بموضع تسدیس ماند
اغاز اتصال ایشان بود وچون بپنجاه وچهار درجه رسد یعنی شش درجه که نصف جرم اقل
الجرمست بموضع تسدیس ماند اغاز قوت اتصال ایشان بود وچون بشصت درجه رسد که
حد تسدیس است غایت قوت اتصال بود وانچه کفتیم در باقی نظرات وسایر کواکب قیاس بران توان
کرد پس حاجت بتکثیر امثله نباشد وبعضی کویند چون بعد میان ناظر ومنظور الیه بقدر مجموع
جرم هر دو شود اغاز اتصال بود چه در انوقت نور ایشان بیکدیکر رسیده باشد وچون بقدر
نصف جرمین شود اغاز قوت اتصال بود چه در انهنکام نور هریک بمرکز ان دیکر واصل شده باشد
لیکن معتبر ومعتمد به قول اولست ولهذا مصنف انرا اختیار نموده وچون ازان درکذرد یعنی چون
کوکب ناظر بعد از تمامی اتصال از منظور الیه درکذرد و منصرف شود وچون بعد بقدر
نصف جرم اقل الجرم شود اغاز قوت انصراف بود وانرا هم اینه قوی الانصراف خوانند وچون
بعد بقدر نصف مجموع جرمین شود غایت قوت انصراف بود وانرا الاجرم تام الانصراف کویند
وچون کوکبی ببرجی انتقال کند ودر حال انتقال متصل بکوکبی دیکر نباشد پس اکر بعد ازان
متصل بکوکب دیکر نشود تا دران برج باشد انرا وحشی السیر کویند چه در اینحال کوکب مثل شخصی

باشد

باشد که بشهری درآید وهیچکس را نبیند لاجرم وحشت بر طبیعت او غالب کردد واین وضع
دلیل بود بر فرو ماندن از کارها و نقصان اموال و پیش امدن مهمات بی نفع واکر چنانچه
کوکب متصل شود بعد از انتقال بلا اتصال هم بدان برج بکوکبی انرا بعید الاتصال کویند
واکر بعد از ان اتصال بکوکب دیکر متصل نشود تا دران برج بود انرا خالی السیر کویند نه بعید
الاتصال واین احوال بیشتر اوقات ماه را اتفاق افتد و بدترین خالی که او را دراین احوال دست
وحشت سیر دست دهد انستکه در برج قوس باشد زیرا که اضعف بروج غریبه است مر قمر را
بسبب انکه برج قوس واسطه است میان هبوط و وبال او وچون کوکبی محظوظ بیکی از حظوظ خمسه
متصل کردد بکوکبی دیکر قوت خود او را دهد وانرا دفع قوت کویند واکر هریک دراین حال
محظوظ باشند دفع قوتین کویند واکر کوکبی از موضع حظ کوکبی دیکر باو متصل کردد طبیعت خود
او را دهد وانرا دفع طبیعت خوانند واکر در اینحال هریک در حظ اند یکدیکر باشد دفع طبیعتین
خوانند واین دو وضع دلیل بود بر محبت ومودت واتمام کارها بلا جد وجهد واکر کوکبی از وبال
وهبوط کوکبی دیکر باو متصل شود انرا انکار کویند واکر هریک در وبال وهبوط دیکری باشد انکار
از طرفین باشد واین دال باشد بر ضد انچه در دفع طبیعت مذکور شد وچون کوکبی منصرف شود
از کوکبی دیکر وهنوز ان انصراف تمام نشده متصل بکوکب ثالث شود ان اتصال بمنزله اتصال کوکب
ثالث هرچند بحسب ظاهر متصل نشود وانموضع را نقل نور کویند واین دلیل بود بر توسط کارها
ورسالت میان مردم وهم چنین اکر دو کوکب بکوکب ثالث متصل شوند ان اتصال بمنزله اتصال
کوکب اول باشد بکوکب ثانی وانرا جمع نور کویند وشاید که زیاده از دو کوکب باشد واکثر
اوقات این جمعیت بر سر زحل شود واکر کوکبی در حال رجعت یا احتراق یا در رجعین و وبال و هبوط
بود وکوکب دیکر باو متصل شود متصل به او را از غایت عجز وضعف رد کند وانرا رد نور کویند
وشاید که این ضعفها بیکبار کوکبی را دست دهد مثل رجوع عطارد در منتصف حوت واین
وضع دلالت کند بر فساد کارها وتعویق در امور وچون سه کوکب در برجی باشند چنانکه سبك
رو ایشان در برج اول بود ومیان رو در میان ان برج وکران رو در اخر برج چون سبك رو
خواهد که بکران رو متصل شود میان رو او را منع کرده اول خود متصل شود انرا منع نور

نقل نور

جمع نور

بعیز رجوع در ... وهبوط چه لازم نیست که عطارد در منتصف حوت محترق شود مکر انکه در وسط رجعت باشد بکنکار ... ۱۲

خوانند و کویند در این حال قوت مانع باشد و ضعف ممنوع و اکر سبک رود در اخر برجی باشد
و کران رود در میان برج میانه رود در اول برج میان رو خواهد که بکران رو متصل شود
پیش از ان سبکرو راجع کردد و بکران رو متصل کردد از ان در کذشته و نیز پیوند و اتصال
کوکب میانه رو از کران رو باطل کند از اعراض کویند و این دلیل باطل شدن کارها و تدبیرها
باشد و اکر سبکرو در اول برجی باشد و میانه رو در میانه ان برج و کران رو در اخر ان برج و سبکرو
خواهد که بمیانه رو رسد در این حال بمیانه رو و بکران رو متصل شود و از او در کذرد و هر این
کران رو قطع نور سبکرو ان میانه رو کرده باشد یا انکه سبکرو در میانه برجی باشد و کران
رود در اخر برج و میانه روی در اول برج دوم راجع چون سبکرو خواهد که بکران رو پیوندد
و میانه رو راجع باز کشته متصل بکران رو شود و قطع نور سبکرو از کران رو کند این دو حال را
قطع نور کویند و این دلیل قطع امید است و چون کوکبی در وبال و یا هبوط یا در جهت بد باشد
و متصل کردد بکوکبی محظوظ قوی حال که از دوستان او بود چنان باشد که کوکب محظوظ با و
انعامی کرده باشد و این حال را نعمت کویند و اکر ان کوکب قوی ضعیف شود و کوکب ضعیف قوی
و باز با یکدیکر متصل کردند این را مکافات نعمت کویند و این هر دو دلیل نجات است از مهالک و
کوکبی و اتصال کوکب دیکر منحصر بود بجزء یا بشعاع با کوکبی در برج دوم او بود و دیکری در دوازدهم
از احصار کویند اما قوای کواکب بر سه نوع است نوع اول ذاتیست و ان انست که کوکب در
حظی باشد از حظوظ خود که بتغییر طوالع و ازمان متغیر نشود مثل بیت و شرف و حد و مثلثه
و امثال ان که عنقریب مفصل و مبین کردد و هم چنین از قوای ذاتیست بودن کوکب در نطاق
چهارم که از اصعود در افلاک و استعلاء کویند و سریع السیر و مستقیم الحرکة و شمالی العرض
بخصوص که صاعد بود و دیکر چیزها که در این زودی بجز تحریر در اید و بودن کوکب در قوای
ذاتی دلیل سعادتهای ذاتی بود چون عقل و فهم و ادراک و کیاست و فراست و مانندان و نوع
دوم عرضی است و ان انستکه تغییر ان مبنی بر تغییر طوالع و اوقات باشد مثل انکه کوکب در اوتاد
باشد یا در مایل الاوتاد و یا انکه ناظر باشد بطالع یا در حیز باشد یا در فرح خود یا غیر
اینها که عنقریب موضح و مشروح کردد و بودن کوکب در این حال در اینموضع دلیل سعادتهای

عرضی بود مثل جاه و مال و عزت و حشمت و مانندان و نوع سیم سعادتیست و ان انستکه کوکب
بنظر دوستی بکوکب سعد ناظر باشد یا انکه در برجی باشد که در کوکب مسعود اراسته بقوت
ذاتی و عرضی محیط باشد یا انکوکب هم در ان برج یا انکه یکی در دوم ان برج باشد و دیکری در دوازدهم
و این دو وضع هر اینها از اقسام حصار باشد پس انکوکب را در این حال محصور یا مضغوط بین السعدین
کویند و مخفی نماند که همچنانکه قوتهای کواکب سه نوع است ضعفها نیز سه نوع است ذاتی و عرضی
و نحوستی و تمثیل هر یک بعکس انستکه در انواع قوای مذکور شد کل النظیره بعد هذا بیاید
دانست که قوت و ضعف کواکب ذاتیه اکابر این فن حصر فرموده اند صد و هفتاد و چهار صنف
بود عدد قوتها و هشتاد و چهار عدد ضعفها و تفصیل هر یک در کتاب لطایف الکلام و دلیل
المنجمین باحسن وجوه نموده اند پس ما انها را بعبارتی مختصر و اشارتی موضح باین کتاب نقل نمائیم
تا طالبان این فن را تذکره و دستوری باشد و الله الموفق و المعین پوشیده نماند که قوت و ضعف
کواکب را بحسب تاثیر سه قسم کرده اند عظیم الاثر و میانه اثر و حقیر الاثر و باز هر یک از این اقسام را در سه
مرتبه نهاده اند اعلی و اوسط و ادنی و ترکیب ثنائیه عقلیه میان این اقسام هر اینه نه باشد پس
شهادت و مراتب این اصناف از قوت و ضعف نه یکی بود تا نه یعنی اینکه حقیر الاثر ادنی مراتب باشد
او را یک مرتبه بهره بود یعنی یک شهادت و هم چنین بر تزاید یک یک بره میرود تا منتهی شود با نچه عظیم
الاثر اعلی مراتب باشد و او را هر اینه نه شهادت بود اما اصناف قوتها قسم اول سی و یکست
از انجمله پنج عظیم الاثر اعلی مراتب انچنانچه که درجه شرفست ۲ ابتزاز یعنی بودن کوکب را قوی بود
از بیوتات اثنی عشریه چون طالع و عاشر و حادی عشر و سابع و تاسع و رابع و خامس خاصه که بیشتر
از کواکب باو ناظر باشند و کمال ابتزاز انکاه باشد که با وجود این حال در حظی از حظوظ ذاتیه خود
باشد و دور از رجعت و احتراق و بعضی با وجود ضعف و بال و هبوط نیز کوکب را دریکی از بیوت بود
مبتز کیرند اما این ضعیف است چه هیچ عرضی با ذاتی معارضه نتواند ۳ تصمیم یعنی دوری کواکب
از افتاب بمقدار شانزده دقیقه و بعضی هفده کفته اند و تصمیم عطارد از همه قوی تر بود زیرا که کسب
جوهر افتاب کند لهذا او را در این حال افتاب ثانی خوانند و تصمیم دلیل عزت و جاه و عظمت باشد
۴ جرم ثابته سعد یعنی درجه ممر کوکبی از سیارات مثل درجه ممر کوکبی از سعود ثوابت شود و بهره

خوانند وگویند در این حال که قوت مانع باشد وضعف ممنوع واگر سبک رود در اخر برج با
وگران رود در میان برج و میانه رود در اول برج میان رو خواهد که بگران رو متصل شود
پیش از ان سبکرو راجع کرد و بگران رو متصل گردد از ان در گذشته رو نیز بپیوندد بوصال
کوکب میانه رو واز گران رو باطل کند از اعراض گویند واین دلیل باطل شدن کارها وتدبیرها
باشد واگر سبکرو در اول برج باشد ومیانه رو در میانه ان برج وگران رو در اخر ان برج سبکرو
خواهد که بمیانه رو رسد در این حال میانه رو بگران رو متصل شود واز او در گذرد در هر این
گران رو قطع نور سبکرو ان میانه رو کرده باشد یا انکه سبکرو در میانه برجی باشد گران
رود در اخر برج ومیانه روی در اول برج دویم راجع چون سبکرو خواهد که بگران رو پیوندد
ومیانه رو راجع باز گشته متصل بگران رو شود وقطع نور سبکرو از گران رو کند این را
قطع نور گویند واین دلیل قطع امید است وچون کوکبی در وبال ویا هبوط یا در جز بر باشد
ومتصل گردد بکوکبی محظوظ قوی حال که از دوستان او بود چنان باشد که کوکب محظوظ با و
انعامی کرده باشد واین حال را نعمت گویند واگر انکوکب قوی ضعیف شود وکوکب ضعیف قوی
وباز بایکدیگر متصل گردند این را مکافات نعمت گویند واین هر دو دلیل نجات از مهالک بود
کوکبی واتصال کوکب دیگر منحصر بود بجز رم یا انتقاع یا کوکبی در برج دویم او بود ودیگری در دوازدهم
او را حصار گویند اما قوای کواکب بر سه نوع است نوع اول ذاتیست وان انست که کوکب در
حظی باشد از حظوظ خود که بتغییر طوالع وازمان متغیر نشود مثل بیت وشرف وحد ومثلثه
وامثال ان که عنقریب مفصل ومبین کرده شود وهم چنین از قوای ذاتیست بودن کوکب در نطاق
چهارم که ان را صعود در افلاک واستعلا گویند وسریع السیر ومستقیم الحرکة وشمالی العرض
بخصیص که صاعد بود ودیگر چیزها که در این زودی بحیز تحریر در اید وبودن کوکب در قوای
ذاتی دلیل سعادتهای ذاتی بود چون عقل وفهم وادراک وکیاست وفراست وما نند ان ونوع
دویم عرضی است وان انستکه تغیر ان مبنی بر تغییر طوالع واوقات باشد مثل انکه کوکب در اوتاد
باشد یا در مایل الاوتاد ویا انکه ناظر باشد بطالع یا در حیز باشد یا در فرح خود یا غیر
اینها که عنقریب موضح ومشروح کرده شود وبودن کوکب در این حال در اینموضع دلیل سعادتهای

عرضی بود مثل جاه ومال وعزت وحشمت وما نند ان ونوع سیم سعادتست وان انستکه کوکب
بنظر دوستی بکوکب سعد ناظر باشد یا انکه در برجی باشد که در کوکب مسعود اراسته بقوت
ذاتی وعرضی محیط باشد یا انکوکب هم در ان برج یا انکه یکی در دویم ان برج باشد ودیگری در دوازدهم
واین دو وضع هر اینه از اقسام حصار باشد پس انکوکب را در این حال محصور یا مضغوط بین السعدین
گویند ومخفی نماند که همچنانکه قوتهای کواکب سه نوعست ضعفها نیز سه نوعست ذاتی وعرضی
ونحوستی وتمثیل هر یک عکس انستکه در انواع قوای مذکور شد کل انظیره بعد هذا بیاید
دانست که قوت وضعف کواکب را انچه اکابر این فن حصر فرموده اند صد وهفتاد وچهار صنف
بوده عدد قوتها هشتاد وچهار عدد ضعفها وتفصیل هر یک در کتاب لطایف الکلام ودلیل
المنجمین باحسن وجوه نموده اند پس ما انها را بعبارتی مختصر واشارتی موضح باین کتاب نقل نمائیم
تا طالبان این فن را تذکره ودستوری باشد والله الموفق والمعین پوشیده نماند که قوت وضعف
کواکب را بحسب تاثیر سه قسم کرده اند عظیم الاثر ومیانه اثر وحقیر الاثر وباز هر یک از این اقسام را در سه
مرتبه نهاده اند اعلی واوسط وادنی وترکیب ثنائیه عقلیه میان این اقسام هر اینه نه باشد پس
شهادت ومراتب این اصناف از قوت وضعف از یکی بود تا نه یعنی اینکه حقیر الاثر ادنی مراتب باشد
او را یک مرتبه بهره بود یعنی یک شهادت وهم چنین بر تزاید یک یک بوده میرود تا منتهی شود با نچه عظیم
الاثر اعلی مراتب باشد واو را هر اینه نه شهادت بود اما اصناف قوتها قسم اول سعی یکیست
از انجمله پنج عظیم الاثر اعلی مراتب انچنانچه در درجه شرفست ٢ ابتراز یعنی بودن کوکب را قوی بود
از بیوتات اثنی عشر بیچون طالع وعاشر وحادی عشر وسابع وتاسع ورابع وخامس خاصه که بیشتر
از کواکب با و ناظر باشند وکمال ابتراز انگاه باشد که با وجود این حال در حظی از حظوظ ذاتیه خود
باشد ودور از رجعت واحتراق وبعضی با وجود ضعف وبال وهبوط کوکب در یکی از بیوت بود
مبتز گیرند اما این ضعیف است چه هیچ عرضی با ذاتی معارضه نتواند ٣ تصمیم یعنی دوری کواکب
از افتاب بمقدار شانزده دقیقه وبعضی هفده گفته اند وتصمیم عطارد از همه قویتر بود زیرا که کسب
جوهر افتاب کند لهذا او را در این حال افتاب ثانی خوانند وتصمیم دلیل عزت وجاه وعظمت باشد
٤ جرم ثابته سعد یعنی درجه ممر کوکبی از سیارات مثل درجه ممر کوکبی از سعود ثوابت شود بهره

١٥|١٤

هریك از این اصناف در این مرتبه نه باشد و شش عظیم اثر او سط مراتب برج شرف ۲ استقامت سیر ۳ اعتلا یعنی فلك آن کوکب از فلك آفتاب اعلا باشد ۴ دستور بهره جلب طریقه نهره یعنی بودن کوکب در مابین درجه شرف آفتاب شرف قمر و بهره هر یکی از این اصناف در این مرتبه هشت باشد و بیست عظیم اثر ادنی مراتب آنست بر تعلق علو بر او تغریب سفلی را ۲ بیت اقبال ۳ درجه طالع ۴ درجه عاشر ۵ عدم عرض ۶ ذروه اوج ۷ ذروه تدویر وسطی ۸ حیز ۹ دفع قوت ۱۰ دفع طبیعت ۱۱ قبول در مکان یعنی بودن کوکب در حظوظ خویش قوی حال ۱۲ ذوالیمینین یعنی بودن کوکب در عاشر و مطرح شعاع هر دو تربیع او فوق الارض ۱۳ امر در قران یعنی آنکو کب کرد در قران کوکب دیگر مستعلی باشد یعنی بعد او از مرکز عالم اکثر باشد از آن دیگری مراو راست و این اکثریت بحسب اجزای نصف قطر حامل و تدویر هر کدام است نزهم نفس الامر ۱۴ امتزاج سعود ۱۵ اتحاد ۱۶ امکان سهم السعاده ۱۷ ظهور یعنی تحت الشعاع نباشد ۱۸ جمع نور ۱۹ نقل نور ۲۰ استیلای بر جزو مقدم و بهره هر یکی از این اصناف در اینمرتبه هفت باشد اما اصناف قویها قسم دوم چهل و چهار است ده مبانه اثر اعلی مراتب اقامت بجهت استقامت ۲ سرعت سیر ۳ حد سعد ۴ مثلثه اولی ۵ صعود در فلك اوج ۶ صعود در فلك تدویر ۷ صعود در شمالی یعنی در شمال معدل النهار بود و مع هذا غایت ارتفاع او روز بود و قمر را بود ۸ بودن کوکب فوق الارض ۹ بودن کوکب مذکر در برج مذکر و مؤنث در برج مؤنث ابری از نحوس و بهره هر یك از این اصناف در اینمرتبه شش باشد و پانزده مبانه اثر او سط مراتب ۱ استعلا یعنی بودن کوکب در دهم و یازدهم دیگری ۲ ربع مقبل ۳ عرض شمالی ۴ زیاده نور ۵ زیاده قدر و این هر دو وقتی باشد که کوکب در نطاق دوم و سیم باشد اما زیادت نور در قمر وقتی بود که از تربیع اول که او را با آفتاب فتد در گذشته بود و بلکه نرسیده ۶ زیادت سیر ۷ زیادت عدد ۸ زیادت حساب و این هر سه قدر متحیره وقتی بود که کوکب هابط بود از تدویر اما زیادت حساب در قمر وقتی که صاعد باشد ۹ درجه سعادت افزای ۱۰ مثلثه اولی سعد ۱۱ ربع مذکر مذکر را و ربع مؤنث مؤنث را ۱۲ وجه ۱۳ انهار ۱۴ مثلثه ثانیه ۱۵ دوازده بهر و بهره هر یکی در این اصناف در اینمرتبه پنج است و هفده مبانه اثر ادنی مراتب ۱ بیت ۲ بیت فرح ۳ بیت قوت ۴ بیت مذکر مذکر را و بیت مؤنث مؤنث را ۵ بیت سعد ۶ مثلثه ثانیه سعد ۷ نصرت یعنی قوت صاحب

بیت چه

مجنین دارند و آن عبارت از اجتماع کوکبین است در فوق الافق ...

بیت چه خداوند خانه ناصر کوکب حال در آنخانه باشد و دلیل عاقبت آن ۸ اعانت یعنی هر کوکب کرد رخانه خود صاحب شرف افتاده او را با بلاد او اعانت کند چنانکه مریخ آفتاب را در حمل و در این باب نظر شرط نیست ۹ استقامت یعنی هر کوکب که در برج شرف خود بود هر اینه از کوکبی که صاحب بیت آن برجست استعانت خواهد اما در این باب نظر شرطست ۱۰ نعمت ۱۱ مکافات ۱۲ احصار میانه دو سعد ۱۳ بودن کوکب نهاری بروز تحت الشعاع و لیلی بشب و این قوت خاص آفتابست ۱۴ ایمن از آفتاب یعنی در نصف لیلی باشد از فلك ۱۵ در حجان ۱۶ هفت بهر و بهره هر یکی این اصناف در این مرتبه چهار است اما اصناف قویهای قسم سیم پانزده است پنج حقیر اثر اعلی مراتب ۱ وجه سعد ۲ نه بهر ۳ اثنی عشریه سعد ۴ درجه نیره ۵ درجه مظلمه زحل را فقط بجهت مناسبت و بهره هر یکی از این اصناف در اینمرتبه سه باشد و هفت حقیر اثر او سط مراتب ۱ در حد سعد ۲ در جان سعد ۳ هفت بهر سعد ۴ درجه مذکر مذکر را و درجه مؤنث مؤنث را ۵ نصف صاعد از طالع ۶ برج موافق مزاج ۷ برج موافق خوی و این هر دو از منسوبات بروج و کواکب کرد در باب سابق مبین شده استنباط توان نمود و بهره هر یکی از این اصناف در این مرتبه دو باشد و پنج حقیر اثر ادنی مراتب ۱ نیم بهر و این خاص است بنیرین و در دیگر کواکب چنان باشد که بروز در نیم بهر آفتاب باشد و بشب در نیم بهر ماه ۲ برج شمالی ۳ برج دوست و ما بجهت معرفت دوستی و دشمنی کواکب جدولی وضع کردیم تا مستحسنان این فن را مفید باشد و جدول اینست

ع برج مستقیم ع الطلو

الکواکب	شمس	قمر	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد
دوستان	سـ ح د	س ۷	۷ ٥	سـ ع س د	ـے سـ ر	ل ۷	س ٥
دشمنان	له	ل	س ر دشمنی	۷ ٥	۷	ح سه ر	ر
میانه حال	۷	سا مح	ـے ح	ل	ل ه	ـے	ل ـے ح
دشمنان	ل	ل	سا ه	٥	٥ ح	۷ ح	س ر

۶ ولایت و این خاص است بنیرین چنانکه در روز ولایت آفتاب را بود و در شب ماه را ۷ بهر و بهره هر یك از این اصناف در این مرتبه یکی باشد اما اصناف ضعفها قسم اول سی و نه است از انجمله هفت عظیم اثر اعلی مراتب ۱ وبال ۲ درجه هبوط ۳ احتراق و حد آن از هر طرف شش درجه بود ۴ کسوف آفتاب و ۵ خسوف ماه را ۶ کسوف کواکب را یعنی مستور قمر کردند ۷ اجرام ثابته

نحس همان شرح که در ثابته سعد گفتیم و بهره هریکی از این اصناف در این مرتبه نه باشد و شش
عظیم اثر اوسط مراتب ا برج هبوط ۲ رجعت ۳ تحت الشعاع ۴ طریقه محترقه یعنی بودن کوکب در ما
بین درجه هبوط آفتاب و هبوط قمر ۵ انحطاط فلک یعنی فلک کوکب از فلک آفتاب منحط باشد ۶ جزو
مقدم و دو و تربیع او و بهره هریک از این اصناف در این مرتبه هشت باشد و بیست و دو عظیم
اثر ادنی مراتب آ تغریب علو او و تیسیر تو سفلی او ۲ دوری از منطقه ۳ استقبال فلک یعنی درجه
هفتم از طالع ۴ درجه رابعه ۵ بیت ثامن ۶ نقطه حضیض اوج ۷ نقطه حضیض تدویر ۸ ذو البتانین
یعنی بودن کوکب در رابع و مطرح شعاع و تربیعی و تحت الارض ۹ انکاز آ بیت ۱۰ دبار ۱۱ آمر نحسین مردود
قران ۱۲ آما زحبت نحوس بنظر عداوت ۱۳ آفتطع نور ۱۴ آمنع نور ۱۵ آانتکاث ۱۶ آاعراض ۱۷ آاعقد
جوزهرین را خاص ۱۸ آنحوست آفتاب بطلوع نحسین قبل از او و نحوست ماه بطلوع نحسین بعد از
او ۱۹ آ احد نحسین ۲۰ ضرر یعنی ضرر زحل بمشتری و ضرر مشتری بعطارد و ضرر آفتاب و عطارد
بزهره و زهره با ضرر نحست و ضرر قمر و مریخ بیکدیگر و این مشروطست بانکه ضار در بیت کوکب
مضرور باشد و برعکس مثل زحل در حوت با مشتری ۲۱ ردلوا ۲۲ درجه ثابته نحس ۲۳ درجه سهم
قاطع و آن سهمی بود که از درجه مریخ و زحل و درجه طالع گیرند و بهره هریک از این اصناف در این مرتبه
هفت باشد اما اصناف ضعفها قسم دوم سی و یک است نه میانه اثر اعلی مراتب آ اقامت بجهت رجعت
۲ بطوء السیر ۳ هبوط در فلک اوج ۴ هبوط در فلک تدویر ۵ هبوط در جنوب یعنی در جنوب معدل
النهار بود و مع هذا در دور بود از غایت ارتفاع او متناقص بود ۶ بودن کوکب تحت الارض ۷ برج مذکر
مؤنث را و برج مؤنث مذکر را ۸ مثلثه او ۹ نحس ۹ غربت در مکان یعنی در آن برج او را هیچ حظی نباشد
از قوت و ضعف مثل آفتاب در سنبله و بهره هریک از این اصناف در این مرتبه شش باشد و سیزده
میانه اثر اوسط مراتب آ ربع مدبره ۲ عرض جنوبی ۳ نقصان نور ۴ نقصان قدر و این هر دو در
وقتی باشد که کوکب در نطاق اول و چهارم باشد اما نقصان نور در قمر وقتی بود که میان تربیع دوم
و اول شمس باشد ۵ نقصان صاعد ۶ نقصان حساب این هر دو وقتی بود که کوکب صاعد باشد از تدویر
اما نقصان حساب در قمر وقتی بود که هابط بود ۷ نقصان سیر ۸ درجه بئر ۹ مثلثه ثابته نحس آ ربع مذکر
مؤنث را و ربع مؤنث مذکر را ۱۱ آخلاف محل ۱۲ آوحشت سیر ۱۳ آخلاء سیر و بهره هریک از این اصناف

در این

در این مرتبه پنج است و ده میانه اثر ادنی مراتب آ بیت زایل غیر ساقط ۲ بیت نوح ۳ بیت ضعف
ببیت مذکر مؤنث را و بیت مؤنث مذکر را ۵ بیت نحس ۶ ضعف خداوند خانه ۷ مناکرت یعنی
بودن کوکب نهاری در خانه کوکب لیلی و عکسش ۸ حصار میان دو نحس ۹ عقده جوزهر ۱۰ مجبره را
مباشر بودن از آفتاب یعنی در نیمه روزی از فلک و بهره هریکی از این اصناف در این مرتبه چهار است
از ضعفها ما ضعفهای قسم سیم هفده است پنج حقیر اثر اعلی مراتب آ وجره ۲ نحس نهر ۳ نحس اثنی عشریه
نحس ۴ درجه مظلمه ۵ درجه نیره زحل را فقط و بهره هریکی از این اصناف در این مرتبه سه است و نه
حقیر اثر اوسط مراتب آ در بجان نحس ۲ ادرجان نحس ۳ هفت بهر نحس ۴ درجه تتمه ۵ درجه مؤنث مذکر را
و درجه مذکر مؤنث را ۶ بودن نیری در درجات دال علی العمی ۷ بودن کوکب در نصف هابط
از طالع ۸ برج مخالف مزاج ۹ برج مخالف خوی و بهره هریک از این اصناف در این مرتبه دو باشد و سه حقیر
الاثر ادنی مراتب آ برج جنوبی ۲ برج دشمنی ۳ برج معوج الطلوع و بهره هریکی از این اصناف در این مرتبه
یکی باشد اینست تمامی سخن در قوه و ضعف کواکب و مراتب آن و اهل احکام گویند که همچنانکه هیچ شخصی
نبود در هیچ وقتی که قوت و ضعف و باهم آمیخته نبود هم چنین هیچ کوکبی نباشد در هیچ موضع که قوت
او ممزوج نباشد بضعفی و ضعفش بقوتی پس چون خواهند که متوجه احکام نجومی شوند شرط آنست که
اول ضعف و قوت کواکب بتمام ضبط کنند و بعد از آن بهر یکجا قوت و ضعف را با یکدیگر مقابله کرده از آن
میان مزاجی خاص استنباط و استخراج نمایند تا بحسب مقدار قوت و ضعف کواکب معلوم شود
و حکمی که از آن کنند مستحکم و معتمد علیه باشد والله خیر الموفقین و احکم الحاکمین **باب بیستم** در معرفت
اصولی که در اختیارات بکار آید بر فطرت سلیمه مخفی نماند که آنچه دانستن آن در اصول اختیارات
از واجبات است پنج است اول معرفت حد اختیار دوم معرفت فایده اختیارات سیم معرفت اشغالی
که مستحق اختیارات باشد یا نباشد چهارم ضروریات اختیار از اوضاع فلکی و آن دو قسم بود یکی آنچه
در سعت وقت ضروری باشد و دیگری آنکه در ضیق وقت ضروری باشد پنجم محذورات اختیار
از اوضاع علویات اما حد اختیار هر یک از اکابر اختیار را بنوعی تعریف کرده اند کوشیار در مجمل الاصول
چنین آورده که الاختیار سعادة الوقت المختار و ملائمة للغرض المطلوب مما رجه لصاحب الطالع
امر انجاح محمودا و حضرت امام المدققین فخر الملة والدین رازی در اختیارات علائیه بر این اعراضات

کرده و بجهند وجا ازا مردود ساخته وخود چنین تعریف کرده که اختیار عبارتست از گزیدن وقتی
که بهترین وقتها باشد که یافته شود از ان وقتها که موافق مقصود بود در ان مدت که ان وقت در وی طلب
کنند و بعضی در حواشی شرح بیست باب اسطرلاب اورده که تعریف تمام منقوض است بانکه در
مدت مفروضه ممکنست که دو وقت یافت شود که مناسب ایشان بمقصود علی السویه باشد وخود
چنین تعریف کرده که اختیار تعیین وقتی است که بهتر از ان وقت نباشد بزعم منجم از اوقاتی که
مناسب امر مقصود بود در ان مدت که شروع در ان امر مطلوب بود اما فائده اختیار مبنی بر مقدمه
ایست که بطلمیوس که پیشوای اهل این صناعتست در ثمرة الفلک در کلمه هشتم ایراد فرموده
وافضل الحکماء والمهندسین المحقق الطوسی علیه الرحمه در شرح این کلمه فرموده که هر طالع که همه
دلائل او مسعود وقوی بود وانکس را که صاحب این طالع بود نظیری نبود در همه سعادات وخیرات
حظی نبود و در شقاوت و شر نیز نظیر بود واین هر دو یا غیر موجود باشد یا نادر الوجود پس اکر
طوالع زائیل از هر دو صنف باشد بعد از تکافی دلائل خیر و شر هر کار که بر ان قرار کیرد انرا
قوام ان دلائل خوانند وچون اختیاری کنند جهة شخصی که ان کس را طالع اصلی باشد وطالع تحویل
یا زائیل خاصه در ایامی که اختیار در ان ایام کنند وهریک را قوامی باشد پس اکر هر دو قوام در
طرف سعادت متساوی باشد وسعادت اختیار با ان ضم شود انتفاع ان شخص بان اختیار
در غایت کمال بود واکر در طرف سعادت متفاوت باشد وسعادت اختیار از قدر تفاوت
میان هر دو زیاده هم چنان باشد که اول اما اکر در طرف سعادت متفاوت باشد و سعادة
اختیار مساوی قدر تفاوت بود از ان اختیار اثری زیاده وسعادتی محسوس نشود وهم
چنین اکر کمتر از ان بود اکرچه استعمال اختیار در ان هر دو صورت مودی بصواب (بصلاح) باشد چه
وجود ان اختیار از فائده فی نفس الامر خالی نباشد وبر این قیاس باید کرد انجا که یک قوام
در دیکر طرف یا در دو طرف نحوست باشد انتهی کلامه پس بنا بر اینچه محقق فرموده مشکل ۴
نمیشود بانکه شخصی در نحوست وقت مشغول بامری شود واثر سعادت یابد یا در سعادت
وقت بمهمی اشتغال نماید واثر نحوست یابد یا اثر اختیار واحد در دو شخص مشتغل در امر واحد
متساوی نبود وهم چنین وارد نباید سخن کسی که کوید که اکر دلائل اصلی وتحویلی شخصی منحوس است

سعادة

سعادت اختیار مانع نیست حاصل باشد واکر دلائل اصلی وتحویلی شخصی مسعود است اختیار
تحصیل حاصل اما معرفت اشغالی که مستحق اختیار نباشد اینست که میفرماید که هر شغل
که هر روز یا هر هفته چند بار محتاج الیه باشد در ان شغل حاجت باختیار نباشد زیرا که
هر چه محتاج الیه هر روز یا هر شب باشد عادت بران جاری شود وامور عادتی قایم مقام
امور طبیعی باشد کما یقال العادة طبیعة ثانیة للانسان وظاهر است که در امور طبیعی اختیار را
مدخل نیست اما در اشتغال دیکر که هر اینه مستحق ومحتاج اختیار است وقتی اختیار باید کرد
که قمر وبیت قمر وصاحب بیت قمر وکوکبی که شغل مفروض منسوب باو باشد مثل انکه زراعت
منسوب بزحل است ودعوی شرعیه منسوب بمشتری وعلی هذا وطالع وقت اختیار وصاحب
طالع وخانه منسوب الیه شغل مثل انکه خانه نهم منسوب الیه سفر است وخانه چهارم منسوب الیه
زراعتست وعلی هذا وصاحب این خانها اینها همه یا بیشتری صالح الحال باشد وضرورت
اختیار در وسعت که در مقدمه موعود بود همین هشت چیز است و بعضی هفت کفته اند موافق
انچه امام در اختیارات علائی اورده ومحقق طوسی ره در سلک نظم کشیده وهو هذا نظم اختیار
هر چه داری هفت چیز او را بجا تا بود کار تو نیکو بی همی مفترض حال مسعود باید حال
برج وصاحبش حال طالع صاحبش بیت الغرض صاحب غرض و رعایت حال قمر متعلقات
او در این امر دون دیکر کواکب بنا بر انستکه قمر اقرب است بارض از باقی اجرام پس تاثیر او در عالم
سفلی اظهر باشد وایضا اسرع سایر سیارات است پس نسبت و تغییرات عالم عناصر اکثر باشد ونیز
قمر از غایت سرعت انوار کواکب دیکر را ممزوج کرداند وان امتزاج سبب حدوث حوادث کردد کما
قال ابقراط ان القمر هو المتوسط بین الاجرام السماویة والارضیة وهو المودی من الاجرام العلویة الی
الاجرام السفلیة اما رعایت طالع وقت وصاحب وبنا بر انستکه طالع را دلیل تن کفته اند وصاحب
طالع را دلیل نفس ورعایت نفس وحفظ بدن عقلا وسمعا از واجباتست اما رعایت کوکب وبروج منسوب
الیه شغل لایح وظاهر است ومحتاج بیبان وبرهان نیست وچون این هشت چیز که صلاح حال ۵
ایشان در اختیارات واجب لازمست بعضی کواکبند وبعضی بیوت وصلاح حال هر یک از این دو
نوع غیر صلاح ان دیکر است پس بیان هر یک جدا جدا در امده میفرماید که صلاح حال بیوت

انستکه از جرم یا شعاع نحسی خالی باشد و سعدی بجرم یا بشعاع ناظر باشد بایشان و صلاح حال
کوکبی انستکه مسعود باشد بنظر سعود و مع هذا بقوای دیگر که هر اینه قوی ذاتی و عرضی است همه یا بعضی
اراسته باشد و فساد حال بیوت و کواکب بقیاس بر این مذکور شد معلوم شود پس فساد حال بیوت
انستکه از جرم یا شعاع سعد خالی باشد و نحسی بجرم یا بنظر عداوت ناظر باشد بایشان و فساد
حال کوکب انستکه منحوس باشد بجرم یا بنظر عداوت نحوس و مع هذا بضعفهای دیگر همه یا بعضی مبتلا
باشد و اگر صاحب بیت قمر در وقت اختیار منحوس باشد یا بتقدیری که منحوس نباشد زایل او تایه
زایل بود صلاح قمر فایده نرساند زیرا که قمر دلیل ابتدا و خداوند بیت قمر دلیل عاقبت و ظاهر است
که حسن عمل بحسن خاتمه است و جمعی گویند که چون خانه غرض و خداوند منحوس بود صلاحیت سایر دلایل
فایده نرساند و بعضی از اصحاب تجربه در این باب مثالها ایراد نموده اند و اگر صلاح حال قمر که در
اختیارات دلیل ابتدای امور است میسر نشود دلالت کند که اتمام در ابتدا موجب دلخواه نباشد
پس بجهت اصلاح این فساد یکی از سعدین جهد باید کرد که در طالع یا عاشر باشد که طالع دلیل مبدأ امور
است و عاشر دلیل اعمال و اشغال و اگر مصلح نیز میسر نشود لیکن صاحب بیت قمر مسعود بود عند الضرورت
جایز باشد غایتش انکه اتمام در ابتدا فاسد و ضایع گردد و در انتها بصلاح باز اید و ضرورت
موعوده اختیار عند ضیق الوقت همینها است که مذکور شد اما امور یکه رعایت ان سبب کمال اختیار
بود بسیار است و مضمنا از انجمله بیک چیز که الیق و انسب است اختصار نموده میگوید باید که در اختیارات
نهاری اولی و انسب ان بود که طالع و برج قمر بروج نهاری بود و در اختیارات لیلی بروج لیلی
و بروج نهاری و لیلی قبل از این در باب شانزدهم ذکر یافته اما محذورات اختیار بسیار است و انچه
جمهور بران متفقند انست که میباید که قمر تحت الشعاع و مجاسد کید و ذنب و در طریقه محترقه
و محسوبین النحسین و خالی السیر و وحشی السیر نباشد و خلاف سیر او اعم است از انکه منصرف از نحسی
باشد یا از سعدی الا انکه انصراف از نحس اشد است و بعضی نظر عداوت قمر با نحوس و سقوط
او از طالع و وقوع او در وبال و در اواخر برج که حد و نحسین است و بطو سیر و هبوط در جنوب از
جمله محذورات شمرده اند و ایضا میباید که نیرین هیچکدام در طالع نباشند زیرا که طالع مشترکست میان
نور و ظلمت پس هرگاه حلول نیرین در طالع اتفاق افتد چون ضوء کواکب کند هر اینه طالع بر حالت طبیعی

نماند و در اختیارات باعث عوارض مکروهه گردد و مخفی نماند که مداخل معتبره این فن منع همین در
باب قمر بنظر دوستی و ایام رده سبب ان از ابو المظفر حکیم چنین نقل نموده که ماه در غایت رطوبت است
پس تاثیرات عزیمه در وی بسهولت ظاهر شود و چون در طالع بود تغییرات عظیم روی بدهد
بسبب ان اشتراک که مذکور شد لکن مولینا کمال الدین حسین واعظ در لوایح القمر اورده که خوانست
که شمس نیز در طالع نباید و از بعضی فضلا این دو بیت نقل نموده از قول حکیمان بجهان در سمر است
نیر که بود بطالع اندر ضرر است   این کار جهانرا زان سبب با خطر است   کاندر درج طالع هر
روزه خور است   هر چند بعضی وقوع نیرین را در طالع در جمیع اختیارات جایز ندانسته مگر
در اختیار کاری که ثبات و دوام ان مطلوب بود ظاهرا این جهد در باب افتاب باشد چه دوام را
بقمر که اسرع کواکبست نسبتی نباشد و در اکثر کتب و رسایل که منع وقوع قمر از طالع کرده اند قید کرده
اند که الا در بیع و شری و اگر در بیع و شری سرعت تعجیل مطلوبست کما قال کوشیار القمر فی حد الطالع
مذموم فی جمیع الاختیارات الا فی الشراء و البیع اذا کان مسعودا و در امور مقتضی تاثیرات مثل
تخریب حصون و قلاع و قتل بلاد و قری و استعمال سموم و مهلکات باید که قمر منحوس باشد لیکن
بشرط انکه از اوتاد معتبره و بیوت مقصوده زایل باشد تا حصول مطلوب بخلل نشود و احسن انستکه در
دوازدهم یا هفتم باشد که بیت عداوت و خصومت است و در اموری که مطلوب شهرتش باشد باید
که شمس اشهر کواکبست فوق الارض باشد تا شهرت تام کالشمس فی وسط النهار باشد و همچنین
باید که قمر بنظر دوستی متصل بکوکبی باشد که شغل مفروض را بان کوکب انتسابی باشد و چون
این حکم خاص نیست بامور مطلوبة الشهرة بلکه عام است در جمیع امور از این جهت نو باد بکرا احکام
ضم ساخته میفرماید که بالجمله در هر شغل برج طالع و موضع قمر و موضعی که قمر متصل باو باشد
باید که مناسب ان شغل باشد و بعد از تقریر این اصول مشغول بامثله شده میفرماید که مثلا
از برای دیدن ملوک و اشراف قمر در مثلثه ابی باید که سرطان و عقرب و حوت چه اول اعلی
بروج قمر است و خانه قمر که کوکب ابناء ملوکست و ثانی خانه مریخ که کوکب امرا و سلاطین است
و ثالث خانه مشتری که کوکب عظما و اشرافست و اسد هر چند که خانه افتابست اما بحسب صورت
دال باشد بر توحش و تسلط پس مختار عدم اختیار او باشد و ایضا باید که قمر ناظر بافتاب باشد

یا بمشتری بنظر مودت تا صاحب اختیار بنظر عنایت و شفقت از پادشاه یا از بزرگ مفتخر و مستعد گردد و اگر مراد از دیدن طلب عمل باشد باید که صاحب عاشر و ثانی از نحوس بری باشند و بیکدیگر متصل بنظر مودت و اگر مراد طلب حاجت باشد باید که طالع برج اسد و قمر در بیت عاشر مشرف و متصل بسعود و اگر صاعد و زاید النور بوده باشد نور علی نور باشد

جلوس بر تخت

و از برای جلوس پادشاه بر سریر مملکت قمر در اسد یا عقرب باید که دو برج ثابتند چه ثبات در این امر محمود است و مع هذا خانه و وبال آفتابست که کوکب ملوکست و ثانی مریخ که کوکب امرا و سلاطین است یا در یکی از دو خانه مشتری چه مشتری سعد اکبر است و بطئ السیر و بیوتات او منقلب و محمد ایوب که یکی از علمای احکامست عقرب را در این امر جایز نداشته بسبب هبوط قمر و نحوست و شرارت مریخ که صاحب عقربست و ایضا باید که طالع در این اختیار از بروج ثابته باشد و مستقیم الطلوع و از نادان بری از نحوس و ایضا باید که قمر زاید النور باشد و ناظر بآفتاب بنظر مودت چه آفتاب کوکب ملوکست و اگر در این حال آفتاب در وتد السماء کرار و فع بیوتست باشد احسن و اعلی بود خاصه که وتد السماء در این هنگام بیت الشرف او باشد

ابتدای تعلیم

و از برای ابتداء تعلیم و هم چنین ابتدای کتابت قمر در برج انسی باید زیرا که تعلیم علم و صنعت کتابت مخصوصست بنوع انسان که مدرک کلیاتست ناظر بعطارد که کوکب دبیران و کاتبانست یا بمشتری که کوکب علما و فقهاست بنظر مودت تا معلم بر متعلم مشفق و مهربان باشد و اولی آن بود که این دو کوکب نیز در حال استقامت سیر بیکدیگر متصل باشند و حذر باید کرد از آنکه مریخ و زحل در طالع باشند چه اول دلیل نفرت و ثانی دلیل نسیان متعلم بود و در تعلیم علم موسیقی باید که قمر در خانه احد السفلیین متصل باشد بدیگری بود بنظر مودت و طالع برج هوا بود چه حصول صوت و صدا باستعانت هوا بود

سفر بر

و از برای سفر بر باید که قمر در برج ارضی بود بنا بر مناسبت و منقلب باشد یا ذو جسدین تا آن سفر زودی بمنتهی برسد و نشاید که برج ثابت باشد خصوصا عقرب که دلیل گرانی سفر و مشقت و خوف راه بود و حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله لا تسافروا و القمر فی العقرب در این باب شاهد و مصدقست و ایضا باید که قمر متصل باشد بمریخ بنظر مودت تا خوف قاطعان طریق نبود و رفقا و سپاهیان قافله متفق و مشفق باشند

وازایشان

و از ایشان امداد و اعانت رسد و اگر بآفتاب یا مشتری متصل بود هم شاید و اولی آن بود که خداوند خانه قمر متصل بقمر باشد و مسعود و طالع وقت در این اختیار برج منقلب باید مسعود بنظر مودت نیرین و احتراز باید کرد از آنکه ماه در رابع بود و خداوند طالع از طالع ساقط که اینها همه دلیل مشقت و عسرت مسافر بود

سفر بحر

و از برای سفر بحر قمر در برج آبی باید بجهت مناسبت و محمد ایوب برج خاکی جایز داشته بنا بر مناسبت مقصد و خوف غرق چنانکه در سفر بر گفتیم باید که موضع قمر برج منقلب بود یا ذو جسدین مبرا از نحوس و باید که متصل بیکی از سعود بود تا کشتی بسلامت بگذرد و مسعود بودن بیت تاسع در هر دو نوع سفر از اتفاقات حسنه باشد و حذر باید نمود از اتصال قمر بزحل و بکوکبی که مقیم باشد و هم چنین حذر باید کرد از حلول کوکب مقیم بطالع که اینها همه دلیل سکون کشتی و فرو ماندن سکان او باشد

دخول بلد

و از برای دخول بلد قمر در برج ثابته باید که مطلوب کثرت اقامت باشد در آن بلد و الا برج ذو جسدین و باید که متصل بسعود بود و تحت الارض نباشد مگر آنکه مقصود از دخول آن بلد اختفا باشد و ایضا نباید که خداوند خانه ماه تحت الارض بود و نظر ماه بطالع یا خداوند طالع در این امر از جمله اتفاقات حسنه باشد

نو بریدن و پوشیدن

و از برای نو بریدن و پوشیدن باید که قمر در برج منقلب یا ذو جسدین باشد زیرا که انقلاب باعث استبدال بود که در لباس همه کس را بان رغبتست لیکن فقرا و مردم بی بضاعت را برج ذو جسدین اولی است تا مدت لباس ایشان زائد را ساس محفوظ و مصون مانند و باید که قمر در این اختیار متصل بزهره بود که کوکب زیب و زینتست و حذر باید نمود از بودن قمر در بروج ثابته که مستلزم ثبات ثباب است خصوصا اسد که در این امر بسیار مذمومست چه ثابت و آتشی و جنبه کثرت مطالع و قرب سمت الرأس و ایضا دالست بر توحش و تسلط و گویند هر که در حال وقوع قمر در اسد متلبس بلباس نو شود آن لباس در بروی بسوزد بلکه مبتلا بآفتی شود که بیم تلف بود و بودن قمر در این حال بمقابله یا مقارنه آفتاب مشعر باشد بر آنکه لابس با همان لباس سر در گریبان خاک کشد کما اشار الیه الامام فی اختیارات

نکاح کردن

و از برای نکاح قمر در برج ثابت باید خلافا لکوشیار و صاحب روضة المنجمین زیرا که در این امر دوام و ثبات مطلوب و مرغوبست غیر نصف اول عقرب که هبوط قمر است بجهة در رعایت توقع ضعف است و بعضی تمام برج عقرب را مکروه دانند یا در میزان باید که خانه زهره است یا در ثور

که خانهٔ سعد اکبر است متصل بزهره که کوکب عیش و عشرت است و اگر مشتری ناظر باشد سعادت
آن اختیار مضاعف گردد خصوصاً که قمر زاید النور باشد و نشاید که در حمل و سرطان و جدی و دلو
و موضع ذنب و زحل باشد که اینها سبب نفرت و تفریق گردد و در زفاف باید که قمر در بروج
ثابت باشد که در ثبات و دوام خوف طلاق و فراق نبود بغیر از عقرب چه خانهٔ مریخ و هبوط قمر است
و از این سبب ناسازگاری و خصومت شود یا در یکی از خانهای عطارد بنا بر مناسبت چه سنبله را
بصورت جاریهٔ بکر تصور کرده اند و لهذا او را عذرا گویند و جوزا را بصورت دو کودک متعانق
و صاحب روضة المنجمین گوید که این اختیار بنا بر آنست که زن ثیبه باشد و اگر بکر بود از آنکه بکارتش
در نو تغا منه و ایضاً باید که قمر متصل بزهره بود که کوکب عشق و محبت است سیما که زهره سلیم
و صالح الحال بود و در استحمام قمر در برج آبی یا آتشی باید چه حمام نتیجهٔ آب و آتش است متصل بیکی از
سعدین تا باعث آسایش و جمال بود و در نوره کردن باید که قمر در برج آبی بود متصل بآفتاب
یا کوکبی که محترق یا هابط بود بنظر مودت و در سر تراشیدن باید که قمر در برج ذوجسدین
باشد الا سنبله و کوشیار در بروج آبی جایز داشته و باید که متصل بود بیکی از سعدین و حذر
باید کرد از آنکه قمر در برج حمل یا در طالع بود و در فصد قمر ناقص النور باید زیرا که نقصان نور
قمر باعث نقصان رطوبت ابدانست چنانکه در طبایع کواکب مذکور شد و چون چنین باشد خون
صالح صرف نشود و اگر اخراج خون بسیار مطلوب باشد زیادتی نور قمر جایز بود و ایضاً باید
که قمر در برج آتشی بود چه آتش دافع رطوبت است یا در برج هوائی بنا بر مناسبت طبیعت دم غیر
جوزا زیرا که جوزا متعلق است بدست و حلول قمر در برج هر عضو باعث توجه رطوبت بدن باشد
بآن عضو و این مقتضی تعفن مواد است پس با حصول رطوبات و تعفن مواد آهن بآن عضو رسانیدن
مصلحت نباشد و در تاریخ روضة الصفا مذکور است که اتابک یکی از امرای سلطان مسعود
سلجوقی بود بموجب فرمان متوجه آذربایجان شد و چون بزنجان رسید وقتی که قمر در جوزا بود
فصد کرد از قضا رگ دستش گنجه شد در همان ایام رشتهٔ حیاتش بقطع رسید و نیز گفته اند
که ملاقات آهن بعضوی که قمر در بیت آن عضو بود مصلحت نباشد و بیت هر عضو در صنوبات ثبوت
مذکور شد و برج هر عضوی از آن قیاس توان نمود هر گاه حمل را بمنزلهٔ طالع گیرند و باقی بر ترتیب

واحد

زفاف کردن

حمام رفتن

سر تراشیدن

فصد کردن

واحد عبد الجلیل سنجری که یکی از علمای حکماست ثبات بروج در فصد شرط کرده است و بعضی
دیگر بروج مذکور شرط کرده اند و حذر باید کرد از آنکه نحسین یا قمر در طالع باشند که اگر چنین باشد
موضع جراحت ناسور شود و بیم کبره و ایضاً حذر باید کرد از وقوع نحسین در هشتم طالع و هشتم
موضع قمر که بیم خطر باشد و در حجامت باید که موضع قمر و طالع بروج هوائی باشد و متصل
بقمر احد السعدین و حذر باید نمود از حلول قمر در ثور و از بودن نحسین در ثانی یا ثامن نیرین
و محمد ایوب وقوع قمر در تحت الشعاع آفتاب نیز جایز نداشته و در مسهل خوردن باید که قمر
ناقص النور و در بروج آبی و فوق الارض و محفوف بین السعدین بشرط آنکه متصل بتحت الارض باشد
و حذر باید کرد از آنکه قمر در اسد بود یا متصل بعلویین که از اتصال زحل دیگر علتها عارض شود
و از اتصال مشتری فعل و عمل دوا ضعیف گردد و در قی و غرغره کردن محمد ایوب وقوع قمر
در حمل جایز داشته و کوشیار و بصرانی در حمل و ثور و بطلمیوس بروج آتشی بشرط نظر زهره
سیما که فوق الارض باشد و در ختنه کردن باید که قمر ناقص النور باشد و در بروج آتشی بسبب انچه
در فصد گفتیم متصل بزهره که کوکب سرور و تماشا است یا مشتری که کوکب شریعت و ملت اسلام
و اگر مشتری در آنوقت مشرق و فوق الارض باشد احسن اعلا بود و نشاید که قمر در عقرب باشد
که متعلق بآلت تناسل است که در این حال ملاقات آهن بآن عضو مصلحت نباشد چنانکه در فصد
گفتیم یا متصل بزحل باشد که اینجا نیز مصلحت امر نیست زیرا که دلالت کند بر تعفن و ناسور شدن زخم
و در برده خریدن قمر در برج آتشی باید بنا بر مناسبت مبیع و اگر طالع نیز از این بروج باشد بهتر
باشد و ایضاً خداوند بیت سادس را با خداوند طالع اتصال محمود بود و اگر خواهند که برده را آزاد
کنند باید که ماه زاید النور بود و متصل بسعد که مشرق باشد و ایضاً باید که طالع و صاحبش بری از نحوس
بود و در چهارپای خریدن کوشیار گوید که قمر در بروج ثابته باید و محمد ایوب در بروج ذوجسدین
جایز داشته و حق آنست که برج باید بصورت ذوات الاظلاف باشد و بجهت چهارپای سواری بارکش
نیمهٔ آخر قوس بهتر است و ایضاً باید که قمر متصل بکوکب مستقیم باشد و او تاد و بیت سادس و صاحبش
صالح الحال بود و در مطلق بیع باید که ناقص النور و الحساب بود و در بروج معوج الطلوع منصرف
از سعدی و در مطلق شری بر عکس یعنی باید که قمر زاید النور و الحساب بود و در بروج مستقیم الطلوع

جماع کردن

مسهل خوردن

غرغره کردن

ختنه کردن

برده خریدن

چهارپا خریدن

زراعت کردن | متصل بسعدی و در زراعت کردن قمر در سرطان و حوت یا بروج خاکی باید زیرا که حصول نفع زراعات
باستعانت خاک و آب است و عدم جواز عقرب با آنکه برج آبیست بنابر آنستکه هبوط قمر و خانهٔ
مریخ است و ایضا باید که قمر متصل بسعود بود یا برسد پس و تثلیث زحل بجهت مناسبت و ایضا
اجارات ارضین | باید که طالع برج ذو جسدین باشد و خداوندش حال در برج منقلب یا ناظر بطالع و صبر از نحوس
و حذر باید کرد از آنکه قمر ناقص العدد بود که آن دلیل فساد تخم باشد و نظر نحوس را بصاحب طالع
از جملهٔ محذورات شمرده اند زیرا که آن علامت زرع و کشت باشد و در اجارات اراضی قمر در بروج
اجرای قنوات | ترابی باید و محصور بین السعدین بشرط نظر حاضرین و ایضا باید که قمر ناظر باشد بخداوند خانهٔ خود
و در اجرای قنوات قمر تحت الارض باید و در بروج آبی و اولی آنکه در ثالث و خامس باشد و ناظر
غرس درخت | بسعود سیما بمشتری و صلاح حال زحل و نظر مودت قمر با او در این امر از جملهٔ شرایط است و در درخت
نشاندن قمر در برج ثابت یا ذو جسدین باید نه منقلب تا درخت استواء و نما پذیرد و طالع نیز باید
که از این بروج بود و ایضا باید که قمر متصل بسعدی باشد که آن سعد در طالع یا در عاشر یا شرف خود
بنا نهادن | بود و باید که زحل صالح الحال باشد و حذر باید کرد از اتصال کوکبی که در هبوط باشد و در بنا نهادن
باید که قمر زاید النور و الحساب بود و در برج ارضی باشد ثابت یا ذو جسدین کما لا یخفی علی المتفطن
و بنظر مودت متصل بود بکوکبی که در شرف باشد تا آن بنا مبارک و میمون بود یا در بروج هوائی
فوق الارض و صاعد در عرض در افلاک تا آن بنا زود مرتفع شود و زحل که کوکب عمارتست باید
بنای زیر زمین | که در این اختیار قوی حال باشد و ایضا باید که طالع یا موضع صاحب طالع برج ارضی باشد و وتد
رابع صالح الحال بود و حذر باید از وقوع زحل در بیت رابع و سقوط خداوند خانه قمر از قمر و ایضا
منحوس بودن صاحب طالع بتحت الشعاع یا ممازجت نحوس از جملهٔ محذوراتست و در بناهای زیر
زمین باید که قمر متصل بکوکبی باشد که تحت الارض و هابط بود سیما در جنوب و بطلمیوس در بنای
بلاد و قری وقوع ثابته را که بر مزاج سعود باشند در اوتاد طالع شرط کرده است و بودن مریخ یا ثابته ۱۲
از برای دعا کردن | که بر مزاج او بود در بیت عاشر از جملهٔ محذورات شمرده زیرا که این وضع علامت قتل متسلطان آن ملک
بود بل علامت قتل عام باشد نعوذ بالله من هذا پس در این وقت این مقوله را تا بر دعا ختم کرد گوییم
از برای دعا کردن قمر در یکی از خانهای مشتری باید متصل بکوکبی که او را بمطلب و مقصد انتسابی

بود

بوده باشد و بعضی منجمان اسعد قمر را با مشتری بعقده راس و قران عطارد با کف الخضیب در این
امر از جملهٔ شرایط گرفته اند و وصول کف الخضیب بدایره نصف النهار در این باب مشهور و معروفست
اینقدر که مضبوط نموده و ما الحاق کردیم در معرفت اختیارات اینجا کافیست و زیاده از این بتطویل
مفضی است و الله خیر الواقفین و احکم الحاکمین قد فرغنا من البغیة فی جمادی الاولی سنه ثلث و ثمانین و ثمانمائه
و انا العبد المذنب عبد العلی بن محمد البرجندی تجاوز الله عن سیئاتهما و نقل من خط الشارح قد تمت کتابة تشریح هذه
الابواب بعون الملک الوهاب لا لاستغناء الاخوان و الاحباب السنة التی تحرر عن ایامها جملة ضیاء نعمه فی استکمال
الکتاب و الحمد لله هو رب الارباب و مسبب الاسباب و الصلوة و السلام علی خیر خلقه محمد صاحب الوحی و الکتاب و آله خیر جنابا
خیر جناب فتح الباب و حرره العبد المذنب علیرضا ابن عباسعلی بحسب الخواهش علیحضرت آقا علی اکبر خلف آقا محمد حسین الاخوند
ملا احمد الخوئی رحمهم الله تمام پذیرفت امید که ناظرین بعد مطالعه کاتب و بانی را از دعا فراموش ننمایند
چونکه زحمت بسیار کشیده در اتمام [illegible] محرم الحرام

